باستان‌شناسی و هنر ایران

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اداره‌کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه

شماره دوم - بهار ۱۳٤۸

فهرست مطالب فارسی

در این شماره :

روی جلد : مجسمه مفرغی کشف شده ازکاوشهای علمی هیأت باستان شناسی رودبارگیلان (کلورز) قرن ششم قبل از میلاد
عکس از : غلامرضا ملك عراقی

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

سرآغاز

سخن را با سپاس فراوان از همه‌کسان و نشریاتی‌که انتشار اولین شمارهٔ این‌فصل نامه را تبریك‌گفته بودند، آغازمیکنیم وصمیمانه برای همهٔ آنها آرزوی موفقیت مینمائیم.

کوشش و تلاش ما در فاصلهٔ انتشار شمارهٔ اول و این دومین پیام، براین استوار بود تا برعهد خود دائر برطرح مطالب تازه و آخرین بررسی‌های مربوط به باستان‌شناسی و هنر ایران، دراین نامه پایدار بمانیم. امید ما اینست‌که توانسته باشیم مجله را در سطح علمی آن نگه بداریم و آنرا بصورت یك مرجع معتبر دراختیار دانشمندان و محققان و دوستداران فرهنگ ایران قراردهیم.

دراینجا لازمست باین نکته اشاره نمائیم‌که هدف ما انتشار مرتب مجله بهرشکل و صورت نیست. بلکه هدف اصلی انتشار مطالبی است‌تحقیقی وغیر تکراری، که بتواند بنحوموٌثری برنکته‌های تاریك مربوط به تاریخ و تمدن ایران روشنی بخشد و وسعت و اهمیت هنر این سرزمین را، چنانکه شایستهٔ آنست، بیان نماید. در راه انجام این منظور ازهمهٔ محققان ودانش‌پژوهانی‌که در زمینهٔ باستان‌شناسی و هنر ایران به امر تحقیق اشتغال دارند، صمیمانه درخواست مینمائیم‌که با ما همکاری‌کنند.

همانطور که ملاحظه میگردد در این شماره دو گزارش از هیأتهای باستان‌شناسی خارجی بچاپ رسیده است . دربارهٔ اینگونه گزارشها تصمیم شورای نویسندگان براینست که گزارش و مقاله‌ای را بچاپ رسانندکه پیش از آن درهیچ نشریهٔ خارجی چاپ نشده باشد و برای نخستین بار دراین مجله درج گردد .

چاپ خلاصهٔ مقاله‌های فارسی بدزبان خارجی ، که درشمارهٔ پیش برخی به فرانسه و بعضی به انگلیسی بود ، در این شماره بطورکامل به زبان فرانسه چاپ شده است . انجام این عمل گذشته ازیکدست ساختن قسمت خارجی خلاصهٔ مقاله‌های مجله ، تا حدی نیز ، برخی از مشکلات مربوط به چاپ را از میان میبرد ؛ ولی امید ما اینست که بزودی ، با توجه به میزان استقبالی که ازاین مجله درسرزمین‌های انگلیسی‌زبان بعمل خواهد آمد ، خلاصهٔ مقاله‌ها را به زبان انگلیسی نیز منتشر نمائیم .

دانشمند گرامی خواننده عزیز ، مجلهٔ باستان‌شناسی و هنر ایران صمیمانه میخواهد تا از نظرات شما با خبر گردد و انتقادهای سازندهٔ شما را بپذیرد . امید است که در این راه با ما همکاری نمائید .



قسمتی از کتیبه سمت چپ وستونك نیم‌گرد زغره

1 - Une partie de l'inscription se trouvant à gauche, et la petite colonne demi-ronde de «Zagharéh»

درگاه و کتیبه آستانه حضرت عبدالعظیم (ع)

نوشته : مهندس محمدکریم پیرنیا

درزمستان سال ۱۳٤۷ اولیاء آستانه حضرت عبدالعظیم ع تصمیم گرفتند که درمجموعهٔ آستانه تعمیرات اساسی معمول دارند وازوزارت فرهنگ وهنر وسازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران خواستند تا کارشناسان خودرا برای نظارت بر کار تعمیر گسیل دارند ، تاکار براساس موازین علمی انجام پذیرد.

تعمیرات مسجد بالاسر، که در گوشهٔ باختری حرم قرار گرفته ، آغازشده بود وپس ازبرداشتن اندود قسمتی ازدیوار رگ‌چین آجری رده وآراسته ، نمای اصلی بنا هویدا شد ونشان دادکه ساختمان حرم در سدهٔ پنجم هجری و بسبك شکوهمند رازی بنیاد شده است .

پیدایش این نمونه برای کارشناسان کلید در گنج شایگانی بودکه سبب شد درپیرامون درگاه نیز پیکاوی شود .

پس ازبرداشتن اندودگچ چهرهٔ زیبای دیبا مانندی از گوهرها ونگینهای خشت پخته وسفال با نقشهای نغز ودلنشین نمایان گشت ونیز پیله[1] و زغره[2] نیمگرد گوشه درگاه وچند حرف ازکتیبهٔ کهن کوفی آن اززیرتودهٔ گل بیرون آمد ومعلوم شد که برخلاف فرمودهٔ استاد سخن سعدی متأسفانه گهگاه «کهگل» میتواند «آفتاب اندای» شود[3].

پیکاوی درپیرامون سردر ودردوسو وفرازآن دنبال شد وپس ازچندی درسرتاپای سردر و دیوار نوشتهٔ بسیار زیبائی چهره گشودکه تنها دوجا ، که جای گاهبست بوده وآغاز وپایان آن متأسفانه با سیمان اندود شده افتادگی دارد وبازماندهٔ کتیبه چنانکه نگارنده خوانده چنین است :

« . . . الله الرحمن الرحیم امر ببناء هذه القبة المطهرة علی ساکنها السلم صاحب[4] . . .[5] سید[6] شمس‌الدین مجدالملك مشیدالدوله ابوالفضل اسعدبن محمد بن موسی ثقة امیرالمؤنین[7] اطال‌الله بقیه وکیل مظالم علی یدی عبدالله . . .[8] الی رحمةالله زرینکفش ابی‌الفوا . . .»[9]

کلمات وحروف اول وآخرکتیبه‌که زیرکاشی وسیمان تباه شده وهریك بیش‌ازدو یا سه حرف نیست . نخستین بی‌گمان «بسم» است وآخرین به قرینه حروف ماقبل باید «رس» باشد. درپائین این کتیبه که بخط کوفی تزئینی خواناست دردو گوشه لچکی‌ها سوی راست ، «عمل علی» وسوی چپ «آل‌محمد» بخط نسخ ثلث کهن‌خوانده میشود وسایرقسمتها متأسفانه درزمانیکه در معروف ناصرالدین شاهی راکار میگذاشته‌اند کنده وپاك تباه شده‌است وخطوط آرایشی وعبارات گرداگرد در بهیچ روی روشن نیست .

•

بنیادگذار آرامگاه

مجدالملك اسعد براوستانی قمی ، که باپیدایش این کتیبه اکنون نام ونشان ولقب وکنیه ومناصب ویرا دقیقاً میدانیم ، یعنی سید شمس‌الدین مجدالملك مشیدالدوله ابوالفضل اسعدبن محمدبن موسی ثقة امیرالمؤمنین وکیل مظالم ازسادات شیعی قم بوده ودردستگاه سلاطین سلجوقی مانند ملکشاه ، برکیارق منصب استیفا ووکالت مظالم داشته وبدستیاری زبیده خاتون همسر ملکشاه و با حمایت او بوزارت برکیارق نیز رسید وچندی بعد با دسیسهٔ فرزند نظام‌الملك که پیش ازاو منصب وزارت داشته ، مقتول گردید .

وی در ری و قم وکاشان و اردهال و حجاز و عراق آبادیهای بسیارکرد وبیشتر برتربت پاك امامان وبزرگان‌تشیع وفرزندان پیامبر ص بارگاههای شکوهمند بنیاد نهادکه برخی ازآنها ازکتاب النقض وتاریخ اقبال دراینجا نقل میشود .

ازکتاب النقض :

«وزیر سعید شهید مجدالملك اسعد محمد بن موسی البراوستانی القمی قدس روحه خیرات بسیار فرموده ، چون قبهٔ امام حسن‌بن‌علی ومشهدموسی‌کاظم‌ومحمدتقی‌علیهماالسلام، بمقابر قریش هم او فرموده است ببغداد ومشهد سیدعبدالعظیم حسنی بشهرری» .

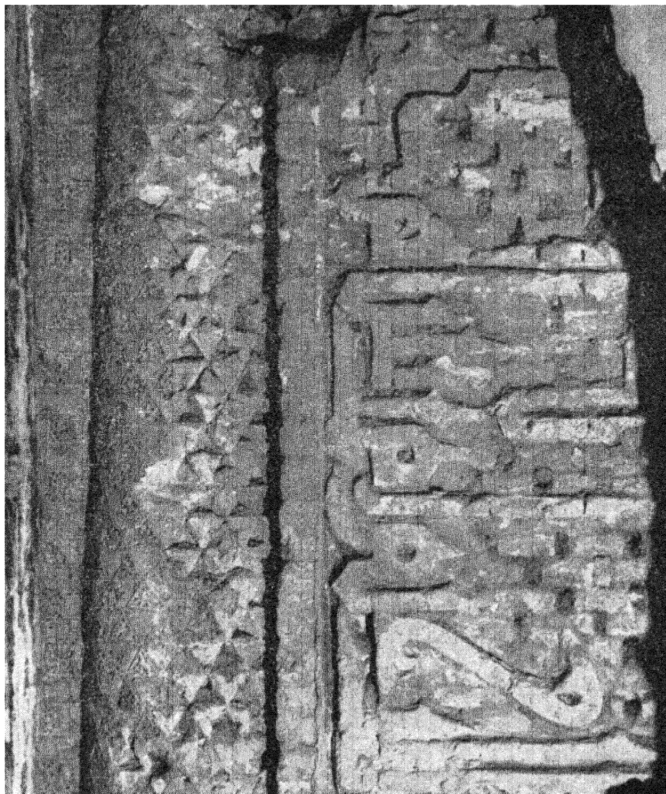
ازتاریخ اقبال :

«مجدالملك اسعدبن محمد قمی رئیس دیوان استیفا در زمان برکیارق باکمك زبیده خاتون بمقام وزارت‌رسید ٤۹۰ . درتاریخ ۱۸ شوال ٤۹۲ طرفداران مؤیدالملك پسر خواجه نظام‌الملك درزنجان‌بخانهٔ او ریخته اورا قطعه‌قطعه کردند ...»

معماری بقعه و دورانهای آن

بقعهٔ اصلی حرم ، مانند اغلب قبه‌های سده‌های چهارم وپنجم هجری ، چهارگوشی است‌که از چهارسو نما داشته ودرگاه اصلی آن با آرایشی نغز و پرکار و درخاور و باختر

۱ – پیله علاوه برمعنای معروف بستونهای‌کوچك نیز میگویند .
۲ – زغره – حاشیه ونواری‌که دور درگاه میگردد .
۳ – پیش ازهرسخن دراینجا لازم وفرض است‌که از دانشدوستی وهنرپروری جناب آقای دکترشادمان استاندار استان مرکزی ونایب‌التولیه آستانهٔ حضرت عبدالعظیم ع که خود ازشیفتگان هنرایران هستند بسیار سپاسگزاری شود ، چه اگر حمایت ایشان نبود بهیچوجه توفیق ادامهٔ کار نصیب نمیشد ، چنانکه بدون استثناء دراماکن متبرکه انجام چنین پیکاوی بس‌دشوار وگاهی ناممکن است .
٤ – نیمی ازاین حرف بجاست وبسیار بحرف ح میماند وبنظر نگارنده باید رویهم (صاحباا . . .) باشد .
٥ – جای چوب‌بستی‌که درموقع اندود زده‌اند .
٦ – این‌کامه بنظر سید می‌آید ولی حرف سین‌آن دو دندانه دارد.
٦ – میم دوم مؤمنین افتاده (درجای دیگرهم نظیردارد) .
۸ – جای چوب‌بست (گمان میرودکلمه محتاج یا راجی باشد) .
۹ – چنین است وچون پس‌ازآن جای دوحرف بیش نیست نگارنده گمان میکند ابوالفوارس باشد .



قسمت راست سردر وشروع کتیبه

2 - Partie droite de la façade d'entrée, et le début de l'inscription

دارای دوپنجره میباشد وبردیوارجنوب غربی آن دردرون‌بقعه باحتمال قوی محرابی بوده‌که اکنون بوسیلهٔ دالانی بایوان بقعهٔ امامزاده حمزه ع مربوط شده‌است .

بربالای در پنجره و روزنی وجود داشته‌که هم‌اکنون نیزبرجای‌است وزمینهٔ چهارگوش آن باتُرنبه‌های[10] فیلپوش[11]، نخست هشت‌گوش وسپس با شِکنجهای رسمی[12] شانزده‌گوش میشده . ودرپایان‌کَربواری[13] زمینه کُنبد کِردپوش درونی را فراهم میکرده است .

برروی‌گنبد درونی با فاصله‌ای‌گنبد روئین با گِریو[14] بلند باحتمال قوی به هیأت رُك[15] قرارداشته است .

اگرچه درکاوشهای‌کنونی هنوزنشانی‌ازکنگرهٔ بنا بدست نیامده ولی‌گمان میرود درپاگرد پائین‌گنبد نمای ساختمان به رخبام[16] وکنگره‌ای پتگین[17] تمام میشده‌است .

اینکه ادعا شدگنبد روئین نخست رُك بوده بدینجهت است‌که‌گنبد فعلی‌ازدرون دارای همان مشخصات‌گنبدهای رُك است وامکان داردکه قسمتی ازگنبد درتعمیرات وتصرفات بعدی مورد استفاده قرارگرفته باشد(مانندگنبد بارگاه حضرت معصومه سلام‌الله علیها‌که آرچین[18] ومانند طوقه ساخته شده وقسمت بالای‌آنرا‌که پیازی‌است تیکفته[19] کرده‌اند) . تاریخچه ساختمان مجموعهٔ آستانه مستلزم مطالعهٔ بیشتری است وشاید بیرون ازاین‌گفتار باشد ولی ذکر این نکته درپایان مقال‌لازم است‌که درزمان صفویه آنچه بر بنا افزوده شده متناسب با ساختمان اصلی بوده و مسجد زنانه و مردانه و رواق و پیشان ورودی حرم با بقعه هم‌آهنگ بوده‌است وبنظرمی‌آید بعدها (شاید یك قرن پیش) این هم‌آهنگی برهم خورده وقسمت اعظم ازآرایشهای نفیس نمای بقعه در زیر اندودگچ و خاك تباه شده است .

---

۱۰ – پیش‌آمدگیهای طاق درزیرگنبد .

۱۱ – طاقی‌که ازگوشه‌آغازمیشود وهرچه بیشترمیآید بازترمیشود.

۱۲ – طاقچه و رفهائی‌که‌کم‌کم از دیوار پیش می‌نشیند .

۱۳ – تسمه وابزاری‌که بشکل‌کلوبند درزیرگنبد ساخته میشود .

۱۴ – ساقه وگردن‌گنبد .

۱۵ – مخروطی یا هرمی – نوك‌تیز و قیفی .

۱۶ – لبه بام وجائیکه نماسازی تمام میشود .

۱۷ – پیش‌نشستگی‌دیوار وتزییناتی برتنه دیوارکه برروی‌هم قرار میگیرد .

۱۸ – پله ودندانه ونوعی رگ‌چین‌که‌کم‌کم پس می‌نشیند .

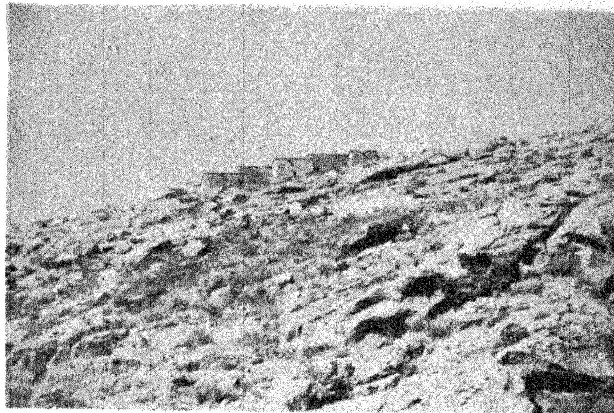
۱۹ – چسباندن آجر بروی دیوار بطور عمودی بمنظور پرکردن جای خالی .

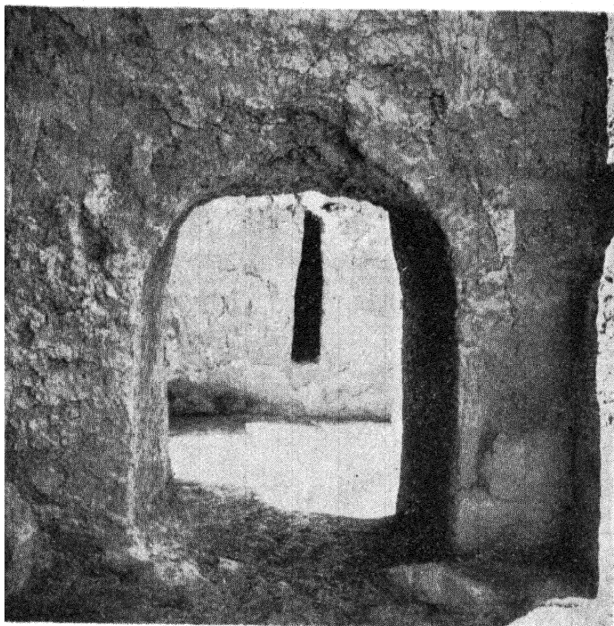
کاوشهای تخت جمشید

نوشته : اکبر تجویدی
رئیس هیأت حفاریهای تخت‌جمشید

برروی یك عکس هوائی که پرفسور اشمیت از آثار باستانی تخت‌جمشید و کوهها وسرزمینهای نزدیك آن گرفته است ودر سال ۱۹۴۰ آنرا به‌چاپ رسانده است برروی ستیغ کوهی که تخت را ازسوی مشرق محدود میسازد یك رشته تپه‌های خاکی کوچك وتا اندازه‌ای منظم به‌چشم میخورد[۱]. بازدیدکنندگان مکان باستانی تخت‌جمشید نیز درصورتیکه توجهی کرده باشند بطور یقین این تپه‌های خاکی را مشاهده نموده‌اند. اشمیت خود بهنگام مطالعه این برآمدگیها اظهارنظر کرده‌بود که بربالای کوه‌رحمت یك‌سلسله‌دیوارهای دفاعی وجود داشته است که اکنون فرو - ریخته‌های آنها بصورت‌این‌تپه‌ها خودنمائی میکند.

هنگامیکه اداره کل باستان‌شناسی وزارت فرهنگ و هنر در زمستان گذشته به اینجانب مأموریت دادکه به سرپرستی یك گروه سه نفری ازباستان‌شناسان برای انجام کاوشهای علمی به‌تخت‌جمشید عزیمت نمایم یکی ازمواردی راکه برای روشن ساختن وضع کلی تخت‌جمشید مناسب یافتم کاوش برروی یکی ازتپه‌های ستیغ کوه بود. بدین منظور پس‌ازبررسی مدارك موجود ومطالعات لازم محلی یکی ازاین برآمدگیها راکه ازنظر وضع عمومی از هرجهت به صفه تخت جمشید مسلط بود وازسوی مشرق یکی‌ازبلندترین ارتفاعات





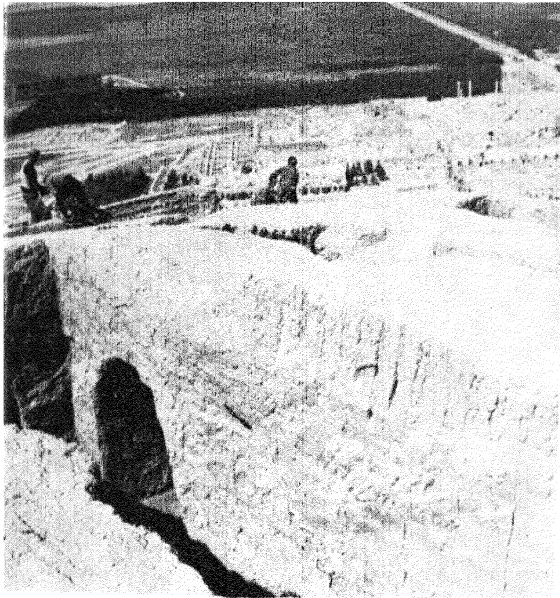
۱ - باروهای ستیغ کوه پس‌ازپایان فصل حفاری واقدامات استحفاظی (عکس با همکاری آقای مهندس تیلیا)

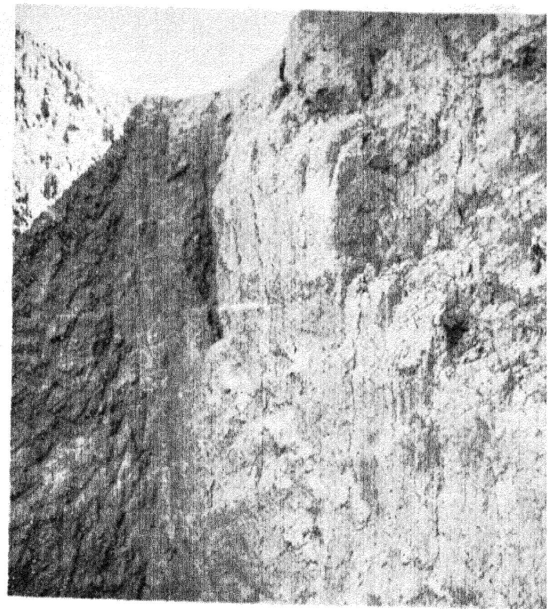
۲ - درگاه جنوبی اطاق (ج) دربخش جنوبی اطاق (د) سمت مقابل تیرکش در دیوار پیداست

1 - Remparts au sommet d'un mont après les fouilles et les travaux de protection.

2 - Baie Sud de la pièce (C). On remarque une meurtrière dans le mur de face.

[1] Schmidt (E. F.) — Flights over Ancient cities of Iran, Chicago 1940, Pl. 2.





۳ - بازماندههای طاق به روش لایه چین واافتاده ٤ - کارگاه شماره یك (یکی از برجهای دفاعی تخت جمشید بر بالای کوه رحمت) دراین عکس یکی ازدیوارهای خشتی وطاقهای هلالی برج مشخص است وموقعیت برج نسبت به‌آثارموجود درروی صفه تخت‌جمشید نشان داده می‌شود (اطاق ج) دیوارشمال غربی خشت‌های بکاررفته دربخش زیرین طاق ضربی هویداست

3 - Vestiges d'une voûte exécutée par tranches inclinées 4 - Pièce (B), mur du nord-ouest, naissance de la noûte.

بقایای ساختمانی را معرفی مینمود انتخاب نمودم وبلافاصله عملیات حفاری با دقت بسیار آغاز گردید .

آثاری ازاین نوع‌که بربالای‌کوهها بنا گشته‌اند گرچه چون دیگر جایها در معرض باد وباران وآفتاب ودیگرعوامل طبیعی‌قراردارند وچه بسا ازاین دیدگاهها بیشتر هدف عوامل تخریبی هستند وبویژه باد وتغییر شدیدتر درجه حرارت آنها را بسیار فرسوده میسازد ولی همانطورکه امید میرفت این‌کیفیات فقط سطح تپه خاکی بالای‌کوه رحمت را خراب نموده بود ودرست بخلاف ساختمانهای خشتی پائین‌کوه مزبورکه بعلت قرارداشتن در مسیر سیل‌ها از بُن ویران‌گشته است آثار بالای‌کوه با بنیادی استوار برپا مانده‌است وقرنهای درازکه برآنها گذشته آزموده وازکارزار پیروز بدرآمده‌است . درآغاز دومین روزکاوش درسطح‌اولین‌گودمربع شکل درژرفای متوسط سی سانتیمتر در نقاط مختلف آثار دیوارهای خشتی سالمی خودنمائی‌کرد . کلنگ‌هـــای بزرگ را به‌کناری نهادیم وکاوش با ابزارهای ظریف‌تر وبا دقت ومراقبت بیشتری دنبال گردید. همین‌دقت‌درتمام مدت سه ماهه‌ای که عملیات حفاری برستیغ‌کوه جریان داشت رعایت‌گردید تا هیأت موفق شد بخش بزرگی ازیکی ازتپه‌های فرازکوه راکه شامل دیوارها وفضاهای‌گوناگون چون راهرو وبرج وطاق‌ومحوطه بی‌سقف وپلکان ودیگرحجمها بود ازدل‌خاك بدر آورد واکنون‌کسانیکه ازآثارتخت‌جمشید بازدید مینمایند در اولین نگاهی‌که به کوهستان‌رحمت میاندازند ازخودمی‌پرسند این ساختمانهائیکه برقله‌کوه خودنمائی میکند چیست وازکجاآمده‌است ؟ براستی برای دیدگانیکه در زمینه مشاهده آثار باستانی ورزیدگی کافی نـداشته باشند اکنون این دیوارها و برجها که چون پیکره‌ای عظیم برفرازکوهسار قد افراشته است ودراثر ستردن خاکها ازچهره آن تجلی نموده است‌گوئی بنائیست‌که چون درخت برومندی سبز شده واز ریشه‌کوه سر برآورده است (شکل ۱). مجموعه ساختمان‌های بالای کوه از خشت ساخته شده است وبربنیاد سنگی صخره‌ها استوار میباشد. درمواردیکه صلاح‌دیده‌اند پاره‌ای ازبخشهای‌گودکوه را با مصالح سختی چون سنگ لاشه و ملاط پر کرده‌انـد ودیوارها را برروی آنها پی افکنده‌اند . همچنین‌زمینه‌کف اطاقهاوراهروهاوحیاط را بهمان ترتیب تسطیح نموده‌اند . ولی دربیشتر موارد شیب‌اصلی‌کوه رعایت شده است وکف‌ها همین سراشیبی را حفظ

کرده‌اند ومجموعه ساختمانها ازبالابه‌شکل طبیعی‌کوه رو به سمت پائین بنیاد نهاده شده‌است . وضع خارجی‌دیوارها ازبیرون چون دیوارهای صفه مضرس است که بمنظورسهولت امردفاع تأسیسات‌پیش‌بینی شده است ودردیوارها بقایای تیرکش‌ها بخوبی دیده میشود(شکل ۲) . همچنین در بخش جنوبی حیاط (الف) راهرو زیرزمینی به عمق ۱/۸۰ سانتیمتردرسنگ کنده شده‌که بوسیله سنگهای عظیم روی آنرا پوشانده‌اند . این راهرو احتمالاً برای هدایت آبها به خارج بوده است .

طاقهای هلالی شکل

ازمیان بخش‌های طاقهای هلالی‌شکل گوناگون این بناها آنچه ازنظر تاریخ معماری به سزا اهمیت‌فراوان‌دارد وبویژه برای تدوین تاریخ معماری ایران درحد خود رکن بزرگی بشمار خواهد آمد یافتن طاقهای قوسی شکل سالم برروی ورودی‌های یکی‌ازاطاقهای‌نگهبانی‌برج و وجود بخشی ازطاق‌گهواره‌ای همان بارو میباشد .

میدانیم‌که معماری‌دوران هخامنشیان بویژه درآثار دولتی برمبنای ساختمانهای ستوندار با سقف مسطح بنیاد شده است وگرچه پاره‌ای‌ازباستان‌شناسان‌این‌ویژگی را منحصر به‌ساختمانهای رسمی کشور میدانستند ومی‌انگاشتند بناهای متعلق به مردم عادی دارای طاقهای ضربی‌بوده‌است ولی تاکنون کمترکسی تصور میکردکه درتخت‌جمشید خود روزی طاقهای قوسی شکلی بدین سلامتی یافت شود .

استاد محترم آقای علی سامی مدیر پیشین بنگاه علمی تخت جمشید دریکی ازگزارشهـای باستان‌شناسی[۲] زیر عنوان «کاوش‌دراطاقهای شرقی وپائین هدیش»

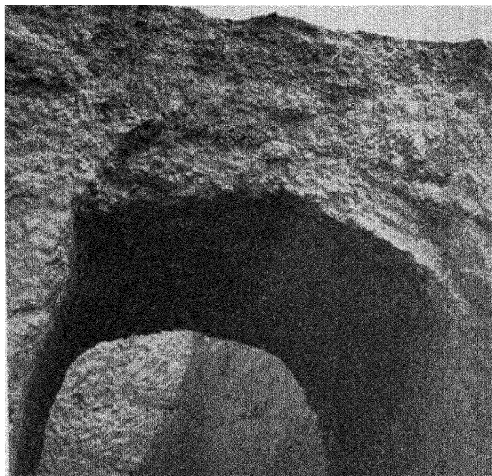
---

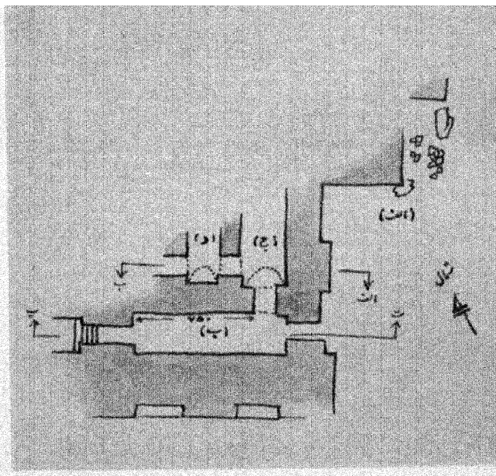
۲ – علی سامی‌گزارشهای باستان‌شناسی مجلد دوم سال ۱۳۳۰ ص ۵۱ – ۵۲ ، اندازه اطاقها ۱۹/۶۰ × ۲/۴۰ متر واندازه راهروها ۲۱/۳۰ × ۱ متر داده شده‌است وطرحی دوروقه پیش‌ازصفحه ۴۵ نیز ارائه‌گشته است .

۵ – طرح دیوار وباروهای ستیغ‌کوه (تخت جمشید) کاوشهای سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ پیش‌طرح تقریبی ۵–۱ – دیوار وباروهای ستیغ کوه (تخت جمشید) نمای ت پ ۵–۲ – دیوار وباروهای ستیغ‌کوه (تخت‌جمشید) برش ب الف ۵ مکرر – نمایش طریقه بکار بردن خشت‌ها برروی طاق درگاه

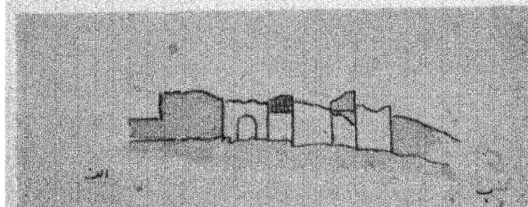
5 - Plan des remparts sur un mont. (Takhté-Djamchid). 5 - 1 Muraille et rempart au sommet d'un mont. 5 - 2 (Takhté-Djamchid) coupe B A 5. bis - Briques crues employées selon le procédé par tranches au-dessus d'une baie.

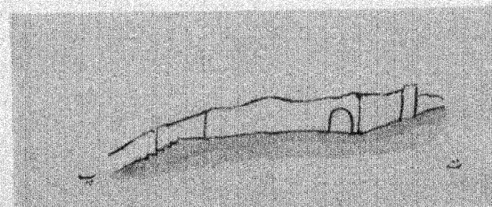
۵ مکرر **۵**

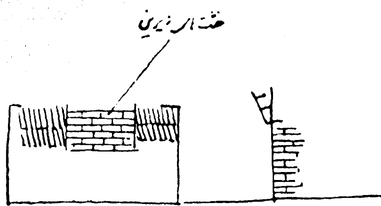




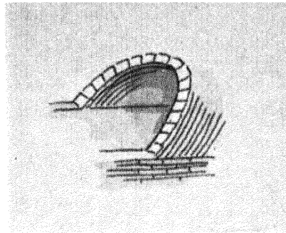
۵–۲ ۵–۱

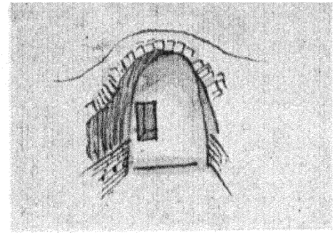




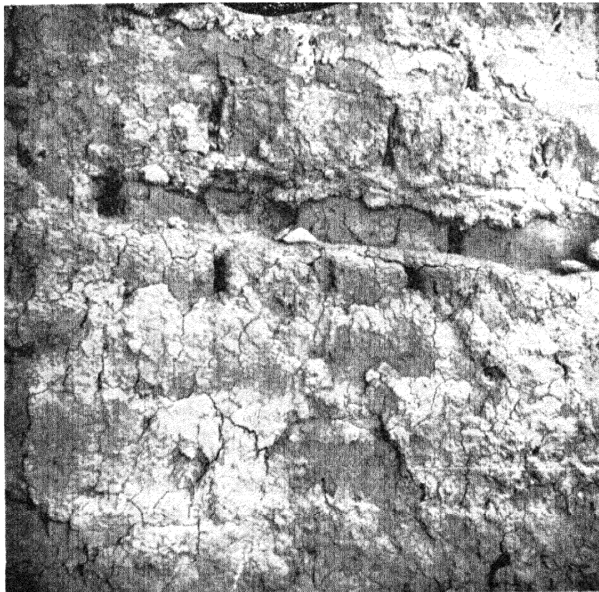


۶-۱





۶-۲



۶ مکرر

۶ - هفت‌تپه - طاق با پوشش لایه‌چین وافتاده
۶-۱ - شیوه طاقسازی با روش لایه‌چین وافتاده درتخت جمشید، هفت‌تپه وشوش
۶-۲ - باروهای ستیغ کوه (تخت‌جمشید). دیوار شرقی - نمای غربی اطاق ج (پیش طرح)
۶ مکرر - خشت‌ها ولایه پوششی دیوارها

6 - 1 Mode d'exécution.
6 - 2 de voûtes à Takhté-Djamchid, à Haft-Tappéh et à Suse. (esquisse)
6 - Remparts au sommet d'un mont. (Takhté-Djamchid).
6. bis Briques non cuites et la couverture en argile.

ضمن بحث پیرامون پنج اطاق باریك با دو راهرو بلند و باریك درطرفین آنها چنین نگاشته‌اند: سقف این راهروها واطاقها باخشت طاق‌زده شده وسپس روی آنها ساختمانهای دیگری هم‌طراز کف ساختمانهای شرقی وپائینی تپه مرکزی وجود داشته‌است. گوشهٔ طاق ضربی یکی ازاین اطاقهاکه زیرخاك کشف شده مدرك معماری وساختمانهای منحصر بفردی از دوره هخامنشی بشمار میرود چه وجود طاقهای ضربی‌را درساختمانهای هخامنشی تاکنون بطور احتمال واز روی قرائن حدس میزدند ولی مدرك قطعی آن در دست نبود واینك دراین نقطه تخت‌جمشید چنین مدرکی موجود ومشهود علاقمندان واهل فن است.

پیداشدن گوشهٔ طاق‌ضربی مورداستناد محقق گرانمایه بدون شك هنگامیکه این کاوشها انجام میگرفته است درحد خود یك پدیده بسیار جالب توجه بشمار میرفته است ولی اکنون پس‌از گذشت نوزده سال از تاریخ یافت شدن این گوشه طـاق و ویرانیهائی که عوامل مختلف طبیعت برروی این آثار خشتی وارد ساخته است تشخیص‌این گوشه طاق متأسفانه میسرنیست بلکه تعدادی طاقهای گهواره‌ای‌که برروی دیوارهای همین محل مشاهده میشود واز آجر بنا گشته است همگی درروزگار ما بوجود آمده است. ازسوی دیگر همکار دانشمند ما ضمن گزارش خود هیچ عکسی ازکیفیت گوشه طاق بهنگام بیرون آمدن اززیرخاك ارائه نداده‌اند. ازطرفی اکنون با پیداشدن آثاریکه درسطورزیرین‌ازآنها بحث خواهدشد ومدارکی‌که ارائه خواهد گردید موضوع بحث پیرامون طاقهای دوران هخامنشیان وارد مرحله تازه‌ای میگردد.

دروضع کنونی کاوش برای رسیدن به اطاقی‌که طاقهای آن دراین گزارش

مورد پژوهش است پس‌ازگذشتن ازحیاط (الف) وارد راهرو (ب) میگردیم . در سمت راست این راهرو اطاق (ج) قرار داردکه دارای سه دهانه درگاه ضربی میباشدکه دوتای آنهاکاملاً سالم مانده است و سومی کمی دچار خرابی گردیده است. برروی این‌اطاق نیز طاق گهواره‌ای زده بوده‌اندکه بخشهای زیرین‌آن بجای مانده است (شکلهای شماره ۳ و ٤ و ۵) گشادگی دهانه هریك ازدرگاهها ۱/٤۰ متراست واطاق خود ۲/٤۰ متر پهنا دارد.

شکل طاقهائیکه برروی درگاهها بکار رفته است کمی خوابیده‌تر از دور تمام میباشد وبا آنکه میتوان تصور کرد که این کیفیت دراثر فشار فروریخته‌های طبقات روی آن پدید شده باشد ولی باتوجه به شیوه‌ای که درساختن این طاقها بکار رفته و روشی که در چیدن خشتهای آن معمول گردیده است باید چنین پنداشت که طاقها ازآغاز به‌همین صورت‌کنونی‌ساخته شده است . این شکل طاق را درروزگار ما هنوزدرنقاط مختلف‌ایران‌بکارمی‌برند. وقوس آنرا دورکلیل مینامند[3]. درآغاز پاطاقها را بصورت معمول با قراردادن خشتها بصورت افقی بالاآورده‌اند ولی هنگامیکه به بخش پائین طاق نزدیك شده‌اندخشتهاراکمی‌ازخط عمودی‌جلوتر کارگذاشته‌اند وضمناً آنها را اندکی رو به درون مایل نموده‌اند . دراینجاکیفیت بکاربردن خشتها ناگهان عوض شده‌است و برای پوشش قسمت اصلی طاق شیوه لایه‌چین یا چپیله را بکار برده‌اند. دراین روش‌که تقریباً درتمام ادوار درمعماری ایرانی معمول بوده است لایه‌های مختلف موازی یکدیگر وعمود برمحور طاق قرار داده میشود . دربیشتر مواردی‌که به این طریقه متوسل‌شده‌اند هدف‌پرهیز ازساختن چوب‌بست وقالب نخستین بوده است زیرا هنگامیکه قراراباشد طاقی‌را بوسیله روش پرتوی ویاآنچنانکه امروزه میان معماران ایرانی شهرت دارد رومی بپوشانند ازنظر آنکه ردیفهای خشت و یا هرمصالح دیگری‌که بکار میرود پیش ازپایان‌یافتن آخرین ردیف بالا به هیچ نقطه مطمئنی اتکاء ندارد از اینرو لازمست از پیش چوب‌بست کاملی بشکل طاق مورد دلخواه ساخته شود وطاق برروی‌آن استوار گردد وسپس اقدام به‌برداشتن چوب‌بست نمایند. درپاره‌ای موارد درایران و بین‌النهرین بجای‌قالب‌کامل چوبین قالب گچی که فقط دردوطرف زیرطاق قرار میداده‌اند بکار رفته است . ولی درشیوه لایه‌چینی بعلت آنکه رگه‌ها ازپهنا دربرابر یکدیگر قرار میگیرند وسطح چسب‌پذیری آنها زیاد است سازنده طاق میتواند با قراردادن‌یك قالب‌گچی تنها برروی یکی از نماهای پاطاقها لایه‌های مختلف را یکی پس از دیگری بموازات آن ایجادکند وطاق را هراندازه درازا داشته باشد برمبنای همان قالب نخستین درفضا ایجاد نماید. وچون ملاطی‌که دراین نوع طاقها بکار میرود معمولاً ازگچ تهیه میشود بعلت بسته شدن فوری لایه‌گچی انجام‌کار باکمال سرعت میسر میباشد[4].

مصالحی‌که درطاقهای مورد بحث ما درتخت‌جمشیدبکاررفته‌است خشت‌وبعنوان ملاط یکنوع گل سفید است . این نوع‌گل دربیشتر سرزمینهای اطراف تخت جمشید به آسانی بدست میآید و چسبندگی آن درحدگچ است . اندازه خشتها بطور متوسط ۳۲ سانتیمتر وضخامت میانگین آنها ۱۳ سانتیمتر است ودربخش درونی طاق خشت نیمه بکاررفته است .

در بخش بیرونی یکی از اطاقهای درگاهها (بازگشت به شکل ۲) اندکی ازبازماندهٔ قالبی‌که دراینجا ازگل سفید ساخته شده‌است هنوزبچشم میخورد . این قالب درحد یك نیمه خشت عقب‌ترکار گذاشته شده است وظاهرا شکل خارجی هلال طاق را مشخص مینموده است . همچنین ممکنست‌که این‌بخشها باقی‌ماندهٔ قالب نخستین باشدکه پس‌ازپایان‌کارآنرا برداشته‌اند وفقط آثاری ازآن برجای مانده است . بکاربردن ردیفهای بالاتر ازهلال اصلی طاق ازنو به‌شکل افقی درآمده است وبدینطریق بستری برای‌برپا کردن طاق اصلی اطاق فراهم‌گشته است.

هنوز پیشرفت‌کاوشها بدانجا نرسیده است‌که درازای اطاق(ج)را بتوان معین کرد ولی آن قسمت ازبخشهای اطاق‌که اززیرخاك بدرآمده است برای پی‌بردن به‌کیفیت پوشش‌آن‌کفایت میکند. دراینجا هم طاق هلالی‌لایه‌چین ولی درحدی‌بسیار وسیع‌تر ومهمتر ازطاق درگاهها بکاررفته است و درآنها چون بخشهای نخستین خشتهای نیمه بکار برده‌اند . لایه‌ها همچنین نسبت به خط شاقولی مایل‌ترقرار گرفته وبه طریقه‌ای‌است‌که به‌آن لایه‌چین وا افتاده‌گویند. این تمهید برای آنست‌که سطح اتکاء خشتها تاآنجاکه ممکنست زیادتر باشد وازفروریختن آنها پیشگیری نماید. ضمناً درتمام بخشهای ساختمانهای بالا یك لایه ضخیم‌گل شفته روی مصالح زیرین را می‌پوشانده است وبرروی آن اندودی‌ازگل سبزرنگ ویژه تخت‌جمشید بکاربرده بوده‌اندکه قسمتهائی‌ازآن سالم بدست آمد .

چنین بنظرمیرسدکه برای بستن طاق اصلی دیگرهیچگونه قالبی بکار نبرده‌اند بلکه با قراردادن یك ردیف نیمه برپیشانی دیوار مقابل و برروی طرح مورد نظر شالودهٔ دلخواه را ریخته باشند وسپس با قراردادن لایه‌های بعدی بوسیله نیمه وگل سفید برروی طرح نخستین طاق را

۳ - اصطلاح مزبور و واژه چپیله را درمعماری ایرانی‌که دراین بحث آورده‌ام همکار عزیزم آقای مهندس‌کریم پیرنیا بازیافته واز نو متداول نموده‌اند .

٤ - Godard (A.). — Athar-é-Iran, 1949, Tome IV F. II pp. 199 - 200.

بی‌مدد هیچگونه پوشش موقتی در فضا ایجادکرده باشند. هنوز ردیف خشتهای اولیه طاق‌دربیشترقسمت‌هاپیداست ووجود طاق‌گهواره‌ای را ثابت مینماید(بازگشت به شکلهای ۳ و ٤). باتوجه به‌گشادگی قسمتی‌که این طاق می‌پوشانده است باید تصورکردکه شکل قوس آن تخم‌مرغی شکل«دورکـَول°» بوده است. همچنین درمحل تکیه‌گاه بخشهای زیرین قوس روی پاطاقها یك جاسازی به اندازه نیمه خشت بچشم میخوردکه درحقیقت‌نتیجه‌ای است‌که پس ازبالابردن دیوارهای پشت لایه‌های هلال طاق بدست‌آمده‌است وشاید همین‌کیفیت دلیل‌آن‌باشدکه با بالاآوردن فضاهای کنارهـای خارجی طاقها سطح خارجی بنا بشکل بام مسطح درمیآمده است.

تاکنون حفاریهای آقای‌دکترنگهبان درهفت تپه وجود طاق تخم مرغی شکل‌را که بوسیله لایه‌های وا افتاده پوشانده شده بدست داده است. این طاق‌که برروی‌یك آرامگاه بکاررفته است ازآجر وگچ بنیاد گردیده و ازآثار دوران ایلامی بشمار میرود (شکل ٦) از بسیاری ملاحظـات شیوه‌ای‌که دربرپاکردن این طاقها بکار رفته‌است درهردو موردکمابیش‌یکی‌است. همچنین درکاوشهای شوش‌نیزآقای دکتر گیرشمن همین شیوه پوشش را ولی با ابعادی کوچکتر برروی قبرها یافته‌اند ویك نمونه بازسازی شده آن درموزه شوش بوسیله بانو گیرشمن برپا گردیده است. باآنکه باتوجه به‌گزارش‌آقای سامی که درآغاز این‌گفتار بدان اشاره شد این دومین‌باری‌است‌که ازطاقهای‌ضربی‌دوران هخامنشیان‌گفتگو بمیان میآید ولی باید چنین پنداشت‌که سنت برپاکردن اینگونه طاقها پیش ازدوران هخامنشیان درایران زمین متداول بوده است واحتمال دارد روزی کاوشهای پی‌گیر طاقهای ضربی دیگری راکه درفاصله زمانی بین طاقهای ایلامی مورد بحث وآثار مشابـه عصر هخامنشیان پدید شده باشد روشن سازد.

دربرابر این شیوه ازطاقهای هلالی روشی‌که در طاقهای چغازنبیل‌که از قرن سیزدهم پیش‌ازمیلاد بجای‌مانده بکاررفته است به‌طریقه پرتوی میباشد° و همان روشی است‌که بعدها درساختن طاقها در مغرب وبویژه درمعماری رم باستانی‌رواج یافت وسپس‌درآثار بیزانس متداول‌گردید وبهمین دلیل دراصطلاح معماران ایرانی به طاق رومی معروف شده است. این‌نوع طاق بعلت‌های‌گوناگون وازجمله‌کمیاب بودن چوب در بیشتر نواحی‌کشور ما وبویژه هزینه هنگفت وزحمت زیادی‌که ساختن قالب‌کامل چوبی درمورد طاقهائی سترك چون ایوان مدائن دارد درایران زیاد رونق نیافت و دربیشتر دورانهای باستانی ایران وقتی تا روزگار ما روشی که پسندیده‌تر افتاده است همان شیوه لایه‌چینی بشمار میرود.

باآنکه هنوز برروی تپه‌های شهر همدان‌که به احتمال فراوان همان‌اکباتانا وهگمتانه باستانی است[٦] کاوشهای علمی بعمل نیامده است ولی با دانستنی‌های کنونی وباتوجه به‌آثار عتیقه‌ای‌که ازمیان خرابه‌های آن بدست آمده است میتوانیم قسمتی‌ازآثارساختمانی‌آنرا ازدوران مادها بدانیم. درپاره‌ای بخش‌های طبقات‌زیرین تپه‌هائیکه شهرکنونی برروی آنها بنیاد نهاده شده است ودراثرخاکبرداری‌های گوناگون نمایان‌گردیده است همین شیوه طاقسازی خشتی وطبق‌اسلوب ساختمانهای قوسهای لایه‌چین مشاهده میگردد. اگر این آثار به دوران مادها تعلق داشته باشد میتوان نتیجه‌گرفت‌که شیوه مزبور در معماری هخامنشیان پیش‌ازآنکه تقلیدی ازمعماری ایلامی‌باشد یك‌گونه دنباله‌روی معماری مادها بشمار میآید. به احتمال‌زیاد

۱ - پلکان بخش شمال‌غربی راهرو (ب) محل پیدایش مُهربرزده‌ها

1 - L'escalier de la partie Nord-Ouest du couloir B. Le coin où les empreintes de sceaux furent mises au jour.



---

۵ - Ghirshman (R.). — Tchoga Zanbil Vol. I 1966 Paris 1966 P. 29, Fig. 18 et P. 55, Fig. 38.

٦ - محمدتقی مصطفوی - هگمتانه (آثار تاریخی همدان) تهران سال ۱۳۳۲.

موضوع بالا و بسیاری مشکلات دیگر باستان‌شناسی ایران را کاوشهای همدان حل خواهد کرد.

نقش‌های سفالین مهرها

درسمت شمال غربی راهرو (ب) به پلکانی منتهی میشود که بمنظور رعایت طرح نیمرخ کوه ساخته شده‌است (شکل۷) بطوریقین روی این راهرو و پلکان مربوط به‌آن را چون دیگر قسمتهای برج باهمان روش یاد شده دربالا پوشیده بوده‌اندکه بعلت‌ازمیان رفتن بخشهای فوقانی دیوارها اثری ازآنها بجای نمانده‌است. درسطحی که پله‌ها به پایان میرسد درمیان قطعات یك سفال‌شکسته متعلق به‌دوران هخامنشیان تعداد ۵۸ قطعه نقش مهرهای آن دوران شامل تصویرهای گوناگون بدست آمد. این نمونه‌ها همگی از گل ساخته شده‌است ولی دراثر گرمائی‌که ازآتش سوزی برج بدانها رسیده است بصورت سفال پخته درآمده‌اند. دیوارهای این نقطه نیز دراثر گرمای زیاد آتش سوزی همانند بدنه درون کوره‌های آجرپزی سوخته است وپوشش روی آنها متلاشی‌گشته است. آتش سوزی برروی کف راهرو خاکستر وبربخشهای عمیق‌تردیوارها دوره‌بسیاری بجای‌گذاشته است.

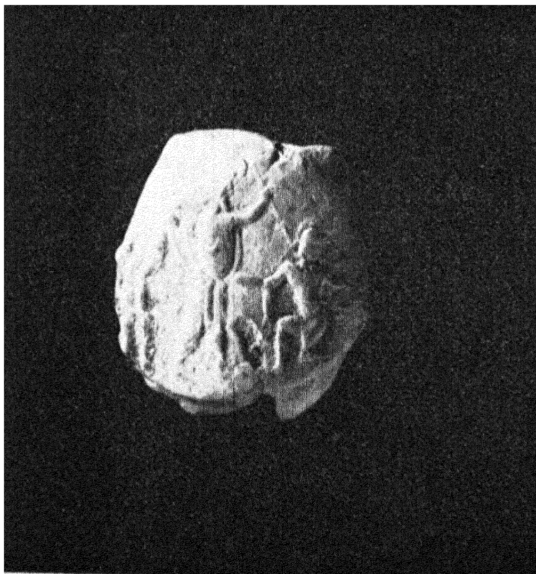
باآنکه آتش سوزی بسیاری ازوسایل زندگی واقع دردرون برجها را ازمیان برده است ولی بایدگفت حریق مزبور درمورد پختن نقش مهرها به صلاح آنها کارکرده است زیرا چنانچه این نمونه‌ها دراثر حرارت به سفال پخته تبدیل نمیشد شاید تا امروز بعلت رطوبت ناشی ازنفوذ آب هیچ اثری ازگل جام ابتدائی آنها بجای نمانده بود. آتش رنگ این مهر برزده‌ها را به تفاوت ازنخودی گرفته تا قرمزآجری وقهوه‌ای مبدل ساخته است ولی درمواردی که گل مصرفی سیاه رنگ بوده‌است آنهارا بهمان حال ثابت نموده‌است.

همانند این مهر برزده‌ها درکاوشهای پیشین تخت جمشید نیز درویرانه‌های ساختمانهای معروف به خزانه درتخت‌ـ جمشید یافت شده بود ودکتر اشمیت در جلد دوم کتاب خود ازآنها سخن رانده است ونمونه‌های متعددی ازآنها را بچاپ رسانده است[۷]. این اثر مهرها نیز چون نمونه‌هائیکه دکتر اشمیت ازآنها یادکرده است بشکل‌های مختلف مدور وچندبرهای نامنظم وبیضی وهرمی وسطح‌های برجسته وگودمیباشد ودرپشت‌ویاکناره‌های فوقانی آنها اثر نخ یا سیمی که وسیله پیوند آنها با شیئی مهر شده بوده است هویداست. این مهربرزده‌ها را چون لاك ومهرهای کنونی بکار میبرده‌اند. اندازه‌های این مهربرزده‌ها گوناگون است وبین ۲۵ تا۳۵ میلیمتر میباشد ونخامت آنها بطورمتوسط ۷ میلیمتراست (شکلهای ۸ و ۹ و ۱۰).

نقوش این مهربرزده‌هادرنهایت‌زیبائی وظرافت است وهرکدام درحد خود یك اثر هنری ممتازبشمارمیآید. تعدادزیادی ازاین‌تصویرها یکنفرپارسی‌راکه ممکنست شخص شاهنشاه هخامنشی‌باشد بهنگام نبرد با دشمنان نمایش میدهد. تصویر ازپای درآمدن یك جنگجوی هلنی که لباس وسلاح یونانیان را دربردارد برروی‌تعداد بسیاری ازمهربرزده‌ها تکرار شده‌است. درپشت سر شاهنشاه سه سپاهی ایرانی‌که ناظر صحنه پیروزی پادشاه هستند دیده میشوند. شاهنشاه هخامنشی که لباس‌وکلاه ویژه پارسیان را دربردارد با دست چپ بازوی دشمنی راگرفته و اورا نقش زمین نموده‌است وبا نیزه اورا ازپای‌درمیآورد. پاره‌ای جزئیات این نقش ازجمله سپر بزرگ ودایره شکل وکلاه‌خود پولادین سردار هلنی بسیار خوب نمایش داده شده است تاآنجاکه پرهای‌تزئینی کلاه‌خود نیز آشکارا نمایان‌است. برروی‌مهربرزده‌های دیگر نبردیك‌جنگجوی‌پارسی بایك سردار سکائی‌مجسم شده‌است. مردسکائی‌به‌اسارت سردارپارسی‌که هردو مچ‌دست اوراگرفته

۸ – نقش مُهر

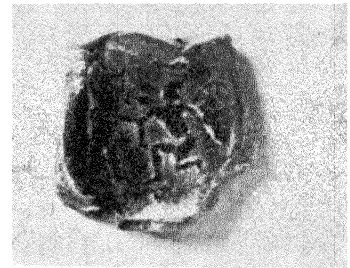
8 - Empreinte de sceau.



---

۷ - Schmidt (E.F.). — Persepolis II, Chicago 1957, pp. 4 - 49 et Pls. 12 - 14.

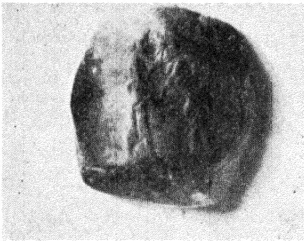
واورا دستگیر کرده است درآمده . در اندام سردارپارسی نیروی‌بسیار ودرپیکر سکائی‌ضعف‌فوق‌العاده نمایانست. استواری قامت سرکردهٔ ایرانی با خمیدگی اندام سردار دشمن تضاد خیره‌کننده‌ای پدید کرده است . باهمه خردی مهربرزده دقت هنرمند سازنده مهرکنده‌کاری اصلی بقدری زیاد بوده است‌که درهمین نقش کوچك همهٔ جزئیات‌لازم بخوبی‌پیداست. شیارهای‌کلاه سردار هخامنشی و کلاه‌خود نوك‌تیز مردسکائی وحتی‌انگشتان‌پیکره‌ها بطور آشکار نمایانست . دقت در طرح وتناسب ترکیب مهربرزده‌ها بقدریست‌که چنانچه آنها را روی پرده‌ای تاحدود



۹ – نقش مُهر
9 - Empreinte de sceau

صدبار هم بزرگتر نمایش دهند تناسب خودرا حفظ خواهدکرد . این نمونه‌ها با همه خردی بانیم برجسته‌های‌عظیم هم‌عصر خود برابری میکند و ازنظر تاریخ هنر مطالعه پیکرسازی درایران باستان درخور نهایت اهمیت است . همچنین وجود این نقش مهرها درکنار مدارك باستان‌شناسی دیگر چون سرپیکانهای متعدد آن عصر وسفالها وتکه‌هائی‌ازاشیاء مفرغی‌وبسیاری آثار دیگر متعلق به عصر هخامنشی‌که از این مکان بدست آمده‌کمك فراوان به تاریخگذاری هرچه دقیق‌تردوران‌آبادانی باروها مینماید ومطالعات پی‌گیر دیگری که برروی این نقوش بعمل خواهد آمد نکات بسیاری را درزمینه روابط ایران زمان هخامنشیان درهردوره با هریك از دیگرکشورها و درهنگام سلطنت هریك از پادشاهان این سلسله ایرانی روشن خواهد نمود .

آنگونه‌که پیداست از این علامت‌ها برای ممهورساختن فرمانهائی‌که برروی پوست نوشته میشده و احتمالاً ازطرف شخص شاهنشاه برای فرمانده دژ تخت – جمشید صادرمیگردیده‌است استفاده میشده است ویا بطور احتمال این‌مهرها دراختیار رئیس دبیرخانه شاهی بوده‌است‌که فرامین شاهنشاه را با این مهرها مشخص مینموده است . درهرحال‌چون‌مجموع مهربرزده‌ها درمکان محدودی‌که ازیك مترمربع‌فراتر نمیرود یافت شده‌است و تنها درکنار آنها شکسته‌های یك خمره سفالی بیشتر دیده نمیشد نمیتوان تصورکردکه هریك ازآنها برروی خمره جداگانه‌ای شامل اسناد ویا اشیاء وخواربار ودیگر لوازم بکاررفته باشد زیرا درآنصورت شکسته‌های‌سفالهای بیشتری هنگام حفاری ازاین محل بدست میآمد وتصورآنکه هنگام سوختن وغارت این مکان فقط مهربرزده‌ها را ازروی خمره‌ها جداکرده وبه این محل آورده باشند نیز بنظردرست نمیرسد . درهرحال کاوشهای بعدی به اینگونه مسائل احتمالاً پاسخ خواهد داد ولی آنچه درخورتوجه است آنکه بیشترینه نقوش مهربرزده‌ها جز چند نقش استثنائی‌که مطالعه برروی آنها هنوز ادامه دارد همگی دارای نقش صحنه‌های جنگ وپیکارهستند واین‌مطلب



۱۰ – نقش مهر
10 - Empreinte de sceau

با یافت شدن چنین مهرهائی‌دریك باروی دفاعی حاوی اهمیت خاص است .

هنگامیکه تمامی باروهای بالای‌کوه رحمت ازززیرخاك بدرآید چهرهٔ تخت – جمشید حالت دیگری بخود خواهدگرفت ووجود یك سلسله دیوارهاوبرج‌هابرستیغ کوه شکوه وجلال تخت‌گاه هخامنشیان را دوچندان خواهدکرد .

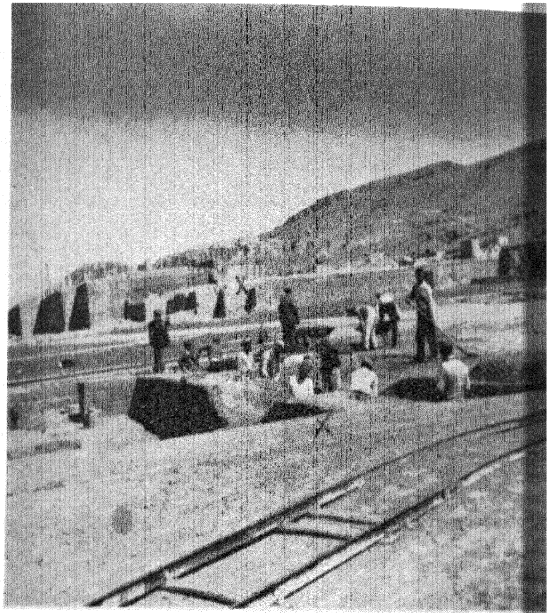
با توجه به اهمیت فراوانی‌که آثار یافت شده بالا دارد روی بخش مهمی از دیوارهای باروها پس‌ازپایان‌حفاری‌اندود گردید وبرای نگاهداری طاقها شمع‌های موقتی بکاررفت ووسایل هدایت آب با مهابه خارج فراهم‌گردید وفقط قسمتهائی ازدیوارهای‌کهن‌برای‌نمونه نمایان‌گذاشته شد[8]. هنگامیکه دانش تعمیر ونگاهداری آثار خشتی بجائی رسیدکه بتوانیم شکل خارجی دیوارها را بهمان ترتیبی‌که از زیر خاك بدر میآید آشکار نگاه داریم درآن روزگار خواهیم توانست اندود محافظ‌کنونی را ازروی آثار یافت شده بزدائیم و با بکاربردن مواد لازم آنها را همانگونه جلو چشم بازدیدکنندگان قرار دهیم[9] .

---

۸ – اکنون بوسیله هیأت ایتالیائی‌کاوش درافغانستان به سرپرستی آقای پروفسور توچی آزمایشهائی برای‌نگاهداری دیوارهای خشتی بناهای غزنه بکار میرودکه پس ازاطمینان قرار است همان روش بوسیله هیأت‌ایتالیائی تعمیرات‌آثارباستانی درتخت‌جمشید به مرحله عمل‌درآید.

۹ – کارگاههای شماره ۲ و ۳ حفاریهای سال ۱۳۴۷ – ۴۸ به ترتیب به سرپرستی‌آقایان محمودکردوانی معاون هیأت ومحمود موسوی عضو هیأت‌کاوش شده است و نگارنده از همکاریهای بی‌دریغ آقایان برخوردار بوده‌ام. چون هنگامیکه این‌گفتار برای چاپخانه فرستاده میشد هنوز تحقیقات همکاران درزمینهٔ کارگاههای آنان ادامه داشت وگزارش آنان آماده نبود ازاینرو مطالب مربوط به این دوکارگاه به شماره‌های آینده موکول میگردد .





۱ – کارگاه شماره ٤ : حفاری در ترانشه B در این عکس موقعیت کارگاه شماره ٤ نسبت به صفه تخت جمشید مشخص است .
۲ – کارگاه شماره ٤ : پیدا شدن اولین جرز در ترانشه A وجود اینگونه جرزها درمعماری هخامنشی کمیاب است .

1 - Le sité No. 4 des fouilles dans la tranchée B. Cette photo montre la position du site par rapport à la plateforme de Takhté-Djamchid.

2 - Le site No. 4. Mise au jour d'une partie de pilier dans la tranchée A. Ces piliers sont rares dans l'architecture achéménide.

گزارش حفاری کارگاه شماره ۴ تخت جمشید

نوشته : محمدحسین خوشابی
عضو هیئت حفاری تخت جمشید

موقعیت ومحل کارگاه شماره ٤

محل کارگاه شماره ٤ که مستقیماً زیر نظر اینجانب وبراهنمائیهای ارزنده فنی آقای اکبرتجویدی رئیس هیئت حفاری درتخت جمشید اداره میشد بشرح زیر است :

ازطرف شمال محدود است به بنای خراب شده وقدیمی که ستون‌های سنگی‌آن پابرجا است .

ازطرف جنوب باستخرکشف شده وآثار دیگر، ازمشرق بجاده خاکی شمس‌آباد وازمغرب به نهالستان مربوط باداره جنگلبانی فارس(عکس شماره ۱). مساحت‌کارگاه چهارصد مترمربع میباشدکه ازچهارترانشه تشکیل یافته است .

درنخستین ترانشه بابعاد ۱۰×۱۰ آثار دیوار خشتی بقطر ۲/۵ متر پیدا شد که جهت آن ازمغرب بمشرق ادامه داشت . درکنار دیوار بارتفاع ۵۰ سانتیمتر آثار حریق وسوختگی فراوانی‌که همه جای دیوار را سیاه‌کرده و وجود زغالهای

فراوان بخوبی نشان میدادکه این ساختمان‌ها نیز طعمه آتش شده‌اند. غالب نویسندگان ضمن حریق تخت جمشید ازشهری درجوار تخت‌جمشید نام می‌برندکه بهمراه دیگرآثارطعمه‌آتش شده ومسلماًمنظور ازآن‌همین شهرکوچك‌مجاورصفه‌بوده‌است.

دراین ترانشه ازارتفاع ۵۰ سانتیمتر ببعد آثار سوختگی پیدا نشد.

درنتیجه خاکبرداری‌که برای سرعت درکارتوسط واگن انجام می‌یافت، با خاك تکه‌های آهن وگاهی مفرغ ومخلوطی ازاین‌دو پیدا شد. البته سفالهای قرمزمختص زمان هخامنشی بحد وفور بدست آمد.

درعمق ۱ متر و ۱۰ سانتیمتر توده‌ای ازگل سبزبقطر ۳۰ سانتیمتر دیده شد.

درروی‌اغلب دیوارها پس‌ازسفیدکاری رنگ سبزملاحظه شد. همچنین دربیشترنقاط‌کف تالارها واطاقها با مواد قرمز رنگی اندود بوده‌است.

سه ترانشه دیگر ب و ج و د درجهت شمال ومشرق ادامه یافت. پس‌ازخاکبرداری ازاطاقها وتالار دیوارهای خشتی قطوری(۱ مترو ۲۰ سانتیمتر) پیدا شد. وباآنکه آب‌بردگی دیوارهای خشتی را محو نموده بود وکار حفاری را مشکل میساخت اما با دقت وتوجه ازروی پی‌های خشتی وکمال مواظبتی‌که بعمل‌آمد هیئت توانست دیوارها وجرزها را دنبال وروشن‌نماید(عکس شماره ۲ پیدایش‌نخستین جرز درترانشه).

البته ورزیدگی و دقت‌کارگران حفاری تخت جمشید درپیشرفت‌کار تأثیر فراوانی داشت.

درترانشه سه جرز بابعاد ۱/۴۰×۱/۴۰ وبفاصله ۱/۶۰ ازیکدیگر پیدا شد.(عکس شماره ۳ سه جرز قبل‌ازتعمیر در سمت جنگل دیده میشود).

درترانشه ب تالاری بابعاد ۶×۱۰ متر(۶۰ مترمربع مساحت) پیدا شد وبعداً سه ته ستون دیگرپدیدارگردید. اندازه سنگ ته ستون۵۳×۵۳ سانتیمترودرکنارهای‌دیوارآن‌آجرهائی بابعاد ۳۲×۳۲ سانتیمترمشاهده‌گردید.

ترانشه‌های ج و د بسمت مشرق‌ادامه یافت. فاصله‌کارگاه تاجاده شمس‌آباد درحدود ۱۰ مترمیباشد ومسلماً آثارساختمانی که دراین‌قسمت پیداشد بطرف مشرق‌ومغرب ادامه خواهدیافت.

درروز ۲۷ اسفندماه ۱۳۴۷ هنگامیکه نظافت ترانشه‌ها باتمام رسید وبرای‌روشن‌کردن‌بیشترطرح اصلی‌اقدام ببرداشتن بازوهائیکه درهنگام‌کار بجای‌گذاشته بودیم، میشد، یك‌استوانه (لول) ازسنگ مرمرمتعلق بدوران هخامنشیان درزیر بازو ودرست روی‌کف تالار پیدا شد، طول استوانه ۳ وقطرآن ۱ سانتیمتر می‌باشد.

درمورد پیدایش استوانه ازسنگ وغیره بایدگفت‌که قدیمترین‌آنها متعلق بدوران چهارهزارسال قبل ازمیلاد مسیح است‌که روی‌آنها اشکال مختلف منقوش میشد.

این نقوش روی‌استوانه دردوره‌های مختلف متفاوت‌است وادامه نقوش روی این استوانه‌ها نشانه‌کامل پیشرفت هنر وتمدن ومظهرآداب ورسوم ووضع زندگی‌وافسانه‌ها وقدرت‌نمائی‌ها وپرستش ارباب وانواع مذاهب ومعتقدات وخرافات می‌باشد. مهمترین‌استوانه یافت شده متعلق بدوران هخامنشیان (مهر داریوش‌کبیر) است‌که درموزه بریتانیا میباشد. نقش استوانه ازسنگ مرمرکه درترانشه ب کارگاه شماره ۴ پیدا شد



۳ - کارگاه شماره ۴ : خاکبرداری ازترانشه D سه عدد جرز قبل‌از تعمیر بخوبی دیده میشود

3 - Le site No. 4. Excavation dans la tranchée D.

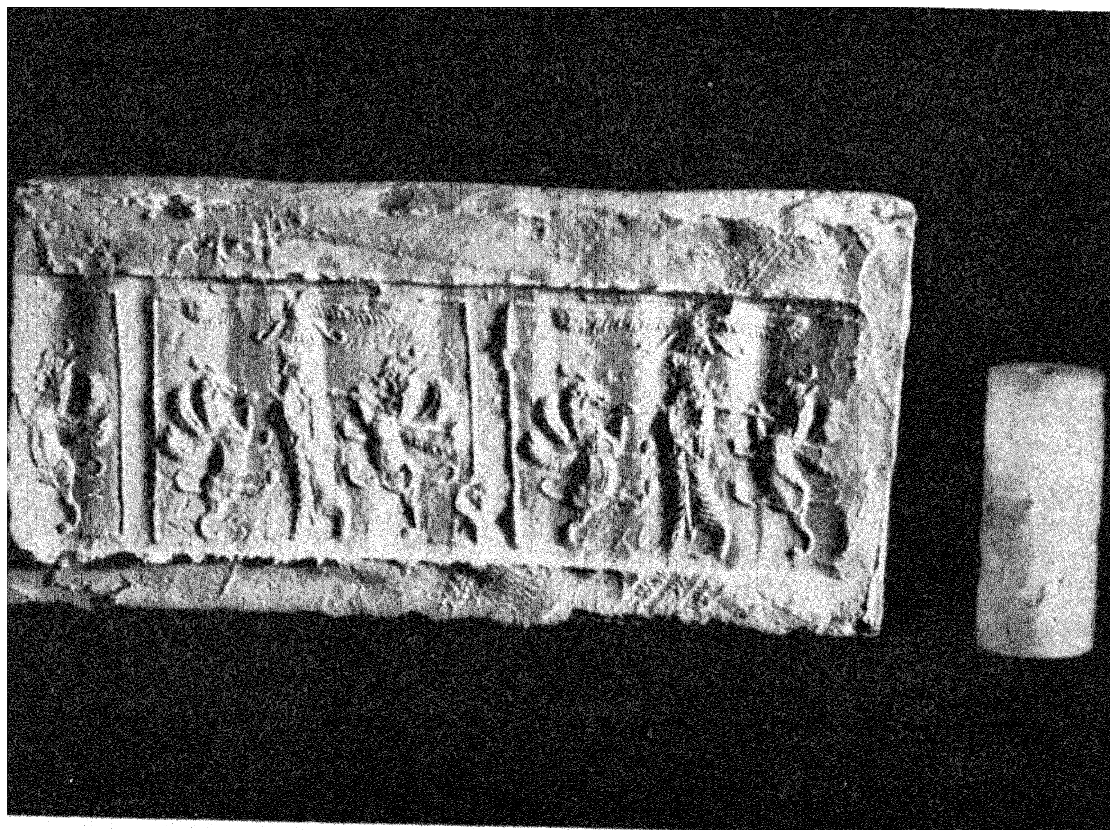
بشرح زیرمیباشد(عکس شماره ۴): درروی این استوانه نقش یك پادشاه هخامنشی دیده میشود درحالیکه دودست خودرا در امتداد شانه قرارداده وگلوی دوحیوان افسانه‌ای راکه اغلب درروی درگاههای سنگی روی صفه تخت‌جمشید مشاهده میشود، میفشارد. این دوحیوان افسانه‌ای دارای سری شبیه به شیر و بالی بشکل عقاب می‌باشند، وبرروی سرآنان شاخی مشاهده میشود.

وبالای سرپادشاه یك دائره بالدار با دم شبیه پرندگان که یکی‌ازمظاهر فروهر است مشاهده میگردد ، این‌استوانه درنوع خود زیبا ومورد توجه اهل فن می‌باشد .

کار حفاری تا نیمه دوم اردیبهشت‌ماه ٤٨ ادامه داشت چون احتمال فراوان میرفت‌که قسمت‌های‌کشف شده بعلت بارندگی ازبین برود توسط هیئت دراسرع وقت دیوارهای خشتی‌باستانی‌ترمیم وتعمیرشد. خوشبختانه اقدام هیئت‌ضروری بود زیرا ازاواخر اسفندماه ٤٧ تا اواسط اردیبهشت‌ماه ٤٨ بارندگی شدیدی درتخت‌جمشید ادامه داشت‌که چون بموقع کارگاهها تعمیر شده بود خرابی ایجاد نگردید . امید است بیاری خداوند بزرگ هیئت موفق شود درسالهای آینده بیشتر آثارساختمانی شهرشاهی را ازدل خاك بیرون آورد .

٤ – استوانه ونقش قالب‌گیری شده آن (قالب‌گیری به‌کوشش آقای علی‌اکبر تقوی)

4 - Le moulage du cylindre et ce qu'il représente. (Le moulage est réalisé par M.A.A. Taqavi).



بررسی نفوذ شیوهٔ معماری ایرانی در معماری اسلامی بر پایهٔ نوشته‌های تاریخی

نوشتهٔ : سید محمدعلی امام شوشتری

تاریخ‌نویسانی که پیش از روزگار ما میزیسته‌اند و کتابهائی از نوشته های ایشان بازمانده وبدست ما رسیده است ، بیشتر بتاریخ سیاسی و مذهبی جهان چشم داشته‌اند و کمتر به آنچه در پیرامونشان میگذشته و بزندگــی روزمرهٔ ایشان برخوردی داشته است ، پرداخته‌اند .

درمثل فلان تاریخ نویس که داستان خرید فلان کنیزك زیباروی را برای بهمان امیر یا خلیفه با آب و تاب فراوان در کتاب خود نگاشته است ، از نوشتن شرح نان و گوشت ودانگیها که روزانه از آنها برخوردارمیشده ، سرباززده است، یا آنکه داستان پدیدآمدن کودکی برای خلیفه و زود مردن‌آنرا با افسوس‌خواری فراوان درکتابش آورده است ولی ازمزد معمار وبناو گلکاروبهای‌مایه‌های‌ساختمانی چیزی نمی‌گوید .

این‌گونه کمیها و کوتاهکاریها در همهٔ‌کتابهای تاریخی وداستانی که در سده‌های گذشته نوشته شده است ، دیده میشود . از اینجا بوده که تاریخ حقیقی جامعه‌ها و ملتهای باستانی نهفته مانده وما امروز ناچاریم برای روشن کردن این بخش از تاریخ که دانش حقیقی و آموزنده تاریخ براستی همانست، گذشته از جستجو درروایتها براههای دیگرنیز رو بیاوریم‌وبکمك‌آن راهها، پرده از آنچه درزمینهٔ زندگی در گذشته بوده و رفته است ، برگیریم . از جمله اینگونه‌راهها که می‌تواند مارا در فهم تاریخ دانشها و هنرها یاوری کند و بــه نتیجه های اطمینان بخشی برساند ، راه زبانشناسی است . زیرا بسیار روشن است هرملتی درزبان خود برای یك دانش یــا هنر نامهایی دارا بوده است و اگر خود پدید آورنده آن دانش یا هنر نباشد ، آن‌نامها دست‌کم نشان میدهد که آن مردم ، آن دانش و هنر را مــی‌شناخته و از آن بهره‌برداری میکرده‌اند . زیرا میدانیم پدید آمدن واژه در هر زمان برخاسته از نیازمندی است وتا در مردمی مفهومی پدید نیاید و شناخته نشود ، خواه آن مفهوم دانشی باشد یا هنری یا دینی یا فلسفی ، نامی برای آن پدید نخواهد آمد . از این حکم کلی در جستجوها و پژوهشهــای تاریخی میتوان بسیار بهره‌گیری کرد واز آن به نتیجه‌های مطمئنی دست یافت . به نتیجه‌هایی که درستی آنها از آنچه از آثار باستانی ، اگر درست شناسانیده وتعبیر شود ، کمتر نخواهد بود .

نویسنده‌که سالیان دراز است درزمینهٔ نفوذ واژه‌های فرهنگی فارسی در زبان عربی جستجو میکنم ، نامهای بسیاری از اینگونه بدستم افتاده است که نشان‌میدهد هنر معماری از چه کشوری میان عرب‌-زبانان راه یافته است و سرچشمهٔ این هنر که سپس بنام‌معماری‌اسلامی‌مشهور گردیده واز ایران و عراق بشام و شمال افریقا و باسپانیا رفته است ، کجاست ؟

چیزی که هست پیش از آنکه‌بدلیل های زبانشناسی که دراین زمینه بدست آمده است دست یازیم ، اجازه دهیدنخست پاره‌ای از روایتهائی را که در زمینه خانه سازی درآغاز روزگار اسلامی در کتابها آمده است بیاوریم تا زمینهٔ جستار ازاین حیث نیز روشن واستوار گردد .

۱ ـ روایتهای‌تاریخی دربارهٔ آغازمعماری اسلامی .

سده‌ها پیش از آنکه دین اسلام در حجاز پدید آید ، در کشور یمن که در جنوب غربی جزیره نمای عربستان افتاده است‌ساختمانهای بزرگی بوده‌که نام برخی

از آنها مانند «بندِ مأرِب» که با سیل عَرِم براه افتاده و سبب پراکنده شدن تیره‌های‌قحطانی از یمن گردیده در کتابها بازمانده است .

میگویند که در دره‌ای که بند مأرب در آنجا بوده ، سنگ نوشته‌هایی بخط مسند (خط کهن حمیری) نیز هست . ونیز از پرستشگاه معروف به «غمدان» درنزدیك شهر صنعا که برخی آنرا معبدی برای ناهید وبرخی برای کیوان نامیده‌اند ودر زمان خلیفگی عثمان پورعفان و بفرمان اوویران گردیده است ، نیز یادی‌بازمانده.

اما در سرزمین حجاز که زادگاه‌اسلام است هنر معماری پیشرفتی نداشته ودرشهر یثرب (مدینه) خانه ها از گل و خشت خام ساخته میشد و سقف آنها را از تنه درخت‌خرما و پوشال آن درست‌میکردند. مسجد پیغمبر در مدینه نیز نخست بهمین گونه ساخته شده بود . ودر زمان خلیفگی عثمان ستون های آنرا از سنگ[1] کردند و سقف را با چوب ساج پوشانیدند . در زمان خلیفگی عثمان بکار بردن گچ برای سفید کردن اطاقها ودیوار خانه‌ها در مدینه رایج شده و برخی از مسلمانان نخستین مانند ابوذر غفاری این کار نو درآمده را نشانه دنیاپرستی میشمردند و زشت می‌دانستند .

اما در شهر مکه خانه‌ها با سنگ و گل ساخته شده بود و ساختمان خانه کعبه نیز چنین بوده . بکار بردن گچ و آجر در ساختمانهای این شهر در زمان خلیفگی معاویه (۴۰-۶۰ ه) وبفرمان او بادست معماران ایرانی انجام گـرفته است . ابوالفرج اصفهانی گوید :

«زمانی کـه معاویه پور ابی‌سفیان خانه‌اش را درمکه‌که معروف به «ترقط» است میساخت – وآن‌میانه دوخانه ودیوار عمربن خطاب (ردم عمربن خطاب) است وآن دو خانه یکی دارالبیضا و دیگری دارالحمام است و آنها دردست چپ کسی است که از مسجد بسوی «ردم عمر» بالا میرود - بنایان ایرانی ازعراق آورده بود وایشان آن‌خانه را باگچ وآجر ساختند»[2].

این‌روایت نشان‌میدهد که بکار بردن گچ وآجردرمکه نخست‌بار با دست بنایان ایرانی انجام گرفته وجای شگفتی است معاویه که پایگاه فرمانروایی او درشام بوده بنا از ایران بمکه برده واز شام نفرستاده است ؟

برابر روایتهایی که دردست داریم هنگامی که در آشوب عبدالله‌بن زبیر خانه کعبه و مسجدالحرام آسیب دید برای نوسازی‌آنها باز بنا ازایران بمکه برده‌اند. احمدبن یحیی بلاذری بغدادی شرح این رویداد را چنین می‌نویسد : «چـون عبدالله‌بن زبیربن‌العوام در مسجدالحرام بستی شد وبآن پناه آورد و حصین‌بن‌نمیر سکونی با مردم شام با اومی‌جنگید، روزی یکی از لشکریان شام لته‌هایی برسرنیزه‌ای افراشت ودرآنها آتش افروخت . درآن هنگام باد سخت میوزید وجرقه‌ای از آن آتش پرواز کرد و برروپوش کعبه درافتاد ودر آن آتش زد . از آن آتش دیوارهای کعبه ترك برداشت و سیاه شد . همینکه یزیدبن معاویه مرد وحصین‌بن نمیربشام بازگشت ، ابن‌زبیر فرمان داد آنچه سنگ درمسجد بود بیرون ریختند آنگاه خانه را تا پایه خراب کرده و آنرا از پی ساخت و حجر (حجر ابراهیم) را نیز درآن اندر ساخت و برای کعبه دو درگاه نهاد که از یکی درآیند واز دیگری بیرون روند»[3].

بلاذری بغدادی از نویسندگانی‌است که سخت پیروسیاست‌دستگاه خلافت‌عباسی بوده از اینرو دوست نداشته بگویدبنایانی که خانه را ساخته کجائی واز کدام‌ملت بوده‌اند . بویژه که او در روزگارمتوکل عباسی میزیسته است واین خلیفه باشیعیان وایرانیان بی‌مهر بوده وتکیه‌گاه اوترکان بوده‌اند . متوکل کسی است که‌آرامگاه علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) وفرزند اوحسین (ع) را برانداخته ورفتن به زیارت ایشان را ممنوع کرده بود . حتی نوشته‌اند در بزمهایش دلخکی پارچه‌ای بر شکم خود می‌بست و برای خوشایند این خلیفه ادای علی‌بن‌ابی‌طالب را در می‌آورد . ونیز بفرمان او سرو کاشمر را که ایرانیان آنرا ورجاوند می‌دانستند و باور داشتند که زردشت با دست خود نهال آنرا نشانیده است بریدند و تیکه‌های تنه آنرا چنانکه طبری نوشته بریکصد شتر بار کردنـد بسامرا ببرند . ولی پیش ازآنکه چوبها بآنجا رسد متوکل بتحریك پسرش منتصر با دست ترکان کشته شد .

برعکس‌بلاذری ، ابوالفرج‌اصفهانی درچند جا روشن گفته است که بنایان ایرانی خانه کعبه را نوسازی کرده‌اند . ازجمله درمیانه شرح زندگی‌نامه ابن‌سریج بربط‌نواز چنین گوید :

«کسانی‌که بربط زدن ابن‌سریج را دیده‌اند گویند که بربط نوازی او برشیوه بربط‌نوازی ایرانیان بوده و گفته‌اند : او نخستین کسی است که در مکه بـه آهنگ شعر عربی بربط زده است . او بربط را نزد ایرانیانی دیده و زدن آنرا آموخته بود که ابن‌زبیر برای نوسازی خانه کعبه بمکه آورده بود»[4] .

احمد تیمورپاشا دانشمند مصری از کتاب بهجةالتواریخ بازگو کـرده که ابن‌سریج بربط‌زنی را از بنایانی یاد گرفته بوده که زبیر برای ساختن خانه کعبه از ایران آورده است[5] .

۴

۱ - فتوح‌البلدان : ۱۲ - ۱۳ (چ . قاهره ۱۹۰۱ م .)
۲ - الاغانی ج ۳ : ۲۸۱ (چ ، قاهره ۱۹۲۸م .)
۳ - فتوح‌البلدان : ۵۴ (چ ، قاهره ۱۹۰۱ م .)
۴ - الاغانی ج ۱ : ۲۸۲ (چ . قاهره ۱۹۲۸ م .)
۵ - الموسیقی والغنا عندالعرب : ۸ (چ . قاهره ۱۹۲۶ م .)

ابوالفرج اصفهانی در زندگی‌نامه ابوعثمان‌سعیدپور مِسْجَح از جمله‌چنین گفته است : «او از پهلوی ایرانیانی که مسجدالحرام را می‌ساختند و آواز میخواندند میگذشت»[6].

باز او ازز‌بان ابومسکین چنین گفته است :

«سعید پدر مسجح سیاهی دورگه و مولای بنی‌جُمَح بود . او ایرانیانی را که برای ابن‌زبیر کعبه را می‌ساختند و بفارسی آواز میخواندند دید و آوازهای عربی را از روی آواز خوانی ایشان درآورد»[7] .

این‌گونه روایتها که پاره‌ای از آنها آورده‌شد آشکارا نشان میدهد هنرمعماری پس‌ازظهور اسلام از ایران میان عرب زبانان رفته و از آنجا تا اسپانیا نفوذکرده است .

درپایان این‌بخش وپیش ازآنکه‌زمینه جستار را ازدیدگاه زبان‌شناسی به‌پژوهش گذاریم ، بجا میدانیم درباره یك سنت اسلامی که با آیین نماز جماعت وساختن مسجدها پیوستگی دارد سخن بگوییم تا اشتباهی را که برخی‌خاورشناسان دراین زمینه کرده‌اند برطرف کنیم و دیگر پیروان‌ایشان چشم‌بسته آن اشتباه راتکرار نکنند .

باید دانست که در این نماز بویژه نماز جماعت ، گذشتن ازجلو نمازگذاران اگر حرام نباشد سزا نیست . زیراگذشتن کسی ازپیش روی نمازگذار هوش اورا که باید بسوی خدای یگانه متوجه باشد برمی‌گرداند ومانع حضورقلب میشود .

بحکم این آیین در همه مسجدهایی که در سرزمین‌های شمالی ساخته میشود ، محراب در دیوار جنوبی مسجد قراردارد ودرآن دیوار درگاه پدید نمی‌آورند و نیز رواق مسجد یا بگفته تهرانیان‌شبستان آن ، همیشه در سوی جنوب سرا ساخته میشود . این سنت بحکم آیینی که گفته شد در همه مسجدهای ایران و عراق و ترکیه که قبله آنها بتقریب روبجنوب است ، رعایت گردیده است .

اما علت اینکه رواق مقبره منسوب بدانیال درشوش درست شمال سرا قرار دارد وباستان‌شناسان آنرا یك «استثناء» پنداشته‌اند آنست که ساختمان معروف به دانیال مقبره است نه مسجد . اگرمسجد بود بیشك محراب آن در دیوارجنوبی‌بود. ودرآن دیوار درگاهی پدید نمی‌آوردند. دراین‌جا میبایست کهنترین روایتی راکه درباره مقبره دانیال در کتابها آمده در زیر نقل کنم . روایت چنین است :

«ابوموسی عبدالله‌بن قیس اشعری» در قلعه ایشان (مردم شوش) اطاقی دید که در آن جثه مرده‌ای بود برآن پارچه درکشیده . پرسید این کیست ؟ گفتند : این جثه دانیال نبی است و آنان‌گرفتار خشکسالی شده و جثه دانیال را از مردم بابل خواسته‌اند تا بوسیله آن طلب باران کنند . دانیال از اسیران بخت‌النصر بوده که به بابل آورده شده بود ودر آنجا درگذشته است[8] .

مسجدهایی‌که مسلمانان در عراق ساخته‌اند مانند مسجد مداین، مسجد جامع بصره ، مسجد[9] اساوره دربصره ومسجد جامع‌کوفه نخست باچینه تنه درخت‌خرما ساخته شده‌بوده سپس‌آنهارابفرمان زیادبن ابیه با سنگ وآجر ساخته‌اند .

ازاینگونه روایتهادرکتابهای‌سده‌های سوم وچهارم عصر اسلامی بسیار است و جا دارد همه آنها در گراسه‌ای فراهم آید تا روشن گردد هنر معماری عصر اسلامی همان هنر معماری ایرانی روزگار ساسانی است وازیونان و روم رنگی در آن دیده نمیشود .

۲ – پژوهش ازراه واژه شناسی .

بجرأت‌میتوان گفت که بیشترنامهایی که در زمینه هنر معماری در زبان عربی بکاررفته‌است از زبان فارسی گرفته شده واین نکته نیك روشن‌میکندکه‌هنرمعماری مانند بسیاری ازهنرها و دانشهای دیگر از ایران در میان عرب زبانان رفته وروان شده است . نامهای هنرمعماری را که در زبان عربی بچهره فارسی و گاهی با اندك شکستگی بکار برده‌اند میتوان بچند دسته تقسیم کرد :

۱ – نام کارگران ساختمانی

استاد : در زبان عربی از بنای ماهر بـا واژه «استاذ = استاد» فارسی تعبیر می‌کرده‌اند و آنرا بچهره «اساتیذ» جمع می‌بندند .

راز : این واژه در عربی بمعنی‌رئیس بنایان بکار میرود . واژه «راز» که فارسی است مجدالدین فیروزآبادی آنرا «رئیس‌البنائین» معنی کرده‌است[10] .

اسدی طوسی واژه راز را بمعنی بنا تفسیر کرده واین شعر عسجدی را گواه سخن خود آورده است :

بیکی تیر همی فاش کند راز حصار
وربروکرده‌بود تیربجای گل ، راز

روزکاری : پیشکار بنا . کارگری که روزانه مزد میگرفته است . این واژه را محمدبن جریرطبری[11] برای ما نگه داشته هرچند درفرهنگ‌های‌فارسی‌مهجور مانده است .

۲ – ابزارهای بنایی .

نام ابزارهای بنایی در زبان عربی همه ازفارسی‌گرفته شده‌است. هرچند نام برخی ازاین ابزارها را گاهی بعربی

---

۶ – الاغانی ج ۳ : ۱۲۷۶ (چ ، قاهره ۱۹۴۸ م .)
۷ – همان‌کتاب ج ۳ : ۲۷۷ (چ ، قاهره ۱۹۴۸ م .)
۸ – فتوح‌البلدان : ۱۳۸۶ (چ ، قاهره ۱۹۰۱ م .)
۹ – مروج‌الذهب ج : ۴۰۲ (چ ، قاهره)
۱۰ – قاموس‌المحیط ریشه (ر . ی . ز)
۱۱ – تاریخ‌الرسل والملوك ج ۶ : ۲۴۶ (چ ، قاهره)

ترجمه کرده‌اند لیکن چون معماران و بنایان در آغاز اسلام ایرانی بوده‌اند و نام فارسی این ابزارها را در هنگام کار کردن بکار می‌برده‌اند ، نام فارسی ابزارها در میان عرب زبانان بیش از ترجمه‌های عربی آنها مشهور مانده است . از جمله این ابزارهاست :

بال : واژه «بیل» در عربی بچهره «بال» بکار رفته بویژه در شهر کوفه این ابزار را باینگونه بکار میبرده‌اند .

بیك : این واژه در عربی بمعنی ابزاری نوك‌تیز که آنرا دیلم میگوییم بکار میرفته است . چهره فارسی واژه «پیك» است و واژه پیکان بمعنی نوك آهنی تیر ازهمین ریشه است .

بیکار : این واژه را در عربی بچهره «برکار» و «فرجار» نیز بکار برند و همه آنها چهره‌های شکسته‌ای از واژه «پرگار» فارسی وبمعنی آنست . پرگار را بنایان برای کشیدن دایره وقوس‌بکار میبرند .

تُر : تریك واژه فارسی است که بمعنی ریسمان بنایان بکار میرفته . تر بمعنی اثر پا بر زمین یا اثر کشیدن‌چیزی بر زمین نیز بکار میرود واین واژه در خوزستان هنوز زنده است . واژه تر را در عصر عباسی به «المِطْمار» ترجمه کرده بودند اما تُر بیشتر رایج مانده بود .

زیج : واژه زیج نیز بمعنی ریسمان بنایی و جدولهای ستاره‌شناسی است . در عراق واژه زیج بمعنی ریسمان بنایان‌بسیار مشهور بوده است .

شاقول : این واژه که چهره فارسی آنرا شاخول و شاغول نوشته‌اند در زبان عربی همین معنی فارسی آن رواج داشته واکنون نیز دارد .

فرجون : این واژه در عربی بمعنی زنبك گل‌کشی بکار میرود و امروز در تهران «فرگون» نیز بزنبکی گفته میشود که در جلو آن چرخی تعبیه کرده‌اند تا با آن یك کارگر بتواند بار بیشتری جابجا کند .

کافرکوب : چوب گرز مانندی که در آن چندین میخ نشانیده بودند وبا آن گل و آهك را میکوفتند و نرم میکردند.

کونیا : سه‌گوشی راکه بنایان وسنگ تراشان با آن زاویهٔ قائمه را معین میکنند «گونیا» گوییم واین واژه در عربی‌بچهره «کونیا» درهمین معنی رواج داشته‌است.

کوس : واژه کوس در عربی‌بمعنی «گونیا» بکار میرود و چهره فارسی آن «گوش» است که «گوشه» بمعنی زاویه ازآن درست شده است .

مالج : ماله بنایی در عربی بچهره «مالج» و «مالق» هردو آمده است وهر دو ازشکل پهلوی واژه که «مالك» است نیز گرفته شده .

۳ – مایه‌های ساختمانی

برای برآوردن ساختمانها مایه هایی بکار میبرند که تاریخ دست یافتن‌آدمیان به بیشتر آنها بزبانهای بسیار باستانی بالا میرود . نام بیشترین و مهمترین مایه هایی که در ساختمانها بکار میرود در زبان عربی ، از فارسی نیز گرفته شده واین‌یکی ازدلیلهای بسیار استواری است که نفوذ هنرمعماری ایران را به میان عرب زبانان نشان میدهد . اینك بنام‌مایه های اصلی ساختمانی درزبان عربی بنگرید :

آجر : واژه آجر در زبان عربی بچهره آجر و آجور و آجرون بکار رفته‌است ونخستین بار چنانکه در روایتها دیدید بنایان ایرانی در مکه آجر پخته ودر خانه سازی بکار برده‌اند .

تیر : این واژه در زبان عربی بمعنی ستون خیمه و تیر سقف بکار رفته است .

جـّص : واژه «گچ» فارسی درعربی بچهره «جص» عربی شده‌است .

جبسین : سنگ گچ . این واژه فارسی،در عربی بچهره جبز و جبس.نیز بکار رفته است .

رخام : سنگ خارا که از آن برای ستون وفرش کف اطاقها بهره میبرده‌اند.

چون ستون ساعتهای آفتابی را از سنگ رخام میتراشیده‌اند ازاینرو درکتابهای عربی گاهی واژه رخام بمعنی میله ساعت آفتابی بکار رفته‌است . واژه را در عربی بشکل «رخامات» جمع‌می‌بندند .

ساج : چوب سفتی که برای پوشش سقف وساختن ستون از جنگلهای افریقای شرقی و هندوستان میآورده‌اند .

شاروق : این واژه چهره عربی شده واژه «شاروك» فارسی است که بمعنی صاروج نیز درعربی بکار میرفته .

صاروج : واژه صاروج از شکـل (چاروك) فارسی گرفته شده است .

طابق : این واژه بمعنی تیکه های سنگ پهن تراشیده بکار رفته . چهره فارسی‌آن «تابگ» است که امروز آنرا «تابه» میگوییم . واژه در عربی بشکل «طابوق» که فارسی آن «تابوك» است نیز بکار رفته است .

قاشانی : کاشی لعابـدار را در عربی قاشانی گویند ، واژه چهره عربی شده واژه کاشانی است .

ماصول : لوله‌های سفالین‌که امروزه بآنها تنبوشه گفته میشود . شکل فارسی واژه ماچول است که بمعنی لوله است . گاهی آنرا «ماشوره» نیز میگوییم .

مرمر : سنگ مرمر . واژه مرمر در عربی گاهی بشکل مرمار درآمده است .

مهندم : سنگ تراشیده . این واژه اسم مفعولی است که از واژه «هندام» فارسی‌گرفته شده‌است .

وجزاینها، اگربیشترجستجو شود باز واژه‌های دیگری مانند جام و (شیشه) بدست خواهدآمدکه نظرمارا هرچه بیشتر استوار خواهند داشت .

٤ – نام اصلی ساختمانها و اجزاء آنها .

آبزن : این واژه بمعنی حوض در عربی بکار رفته است . حوض مسی را نیز آبزن خوانده‌اند .

آزَج : اطاق دراز. کوچه باریك .

آبزیم : نرده کنار پلکان و پشت‌بام که بیشتر ازگچ ریخته می‌شده است . این واژه بشکل آبزین نیز بکار رفته است .

ازله : بخشی از سنگ و گل کــه کارگرانی‌کنده و آماده کرده باشند برابر یکصد ارش مکعب .

اسطونه : ستون . شکل فارسی واژه استونه است ودر عربی آنرا به «اساطین» جمع بسته‌اند .

اسکفه . استانه چوبی درگاه . چهار چوب در . واژه گاهی بشکل «اسکوفه» در عربی بکار رفته است . شکل واژه در فارسی اشکوب است که بمعنی طبقه دربنا نیز بکار میرود .

افریز : فریز در ساختمان . نقش بالایین پیشانی بنا .

انبار : جایی که برای ذخیره‌کردن هرچیز بسازند بویژه برای ذخیره کردن وانباشتن غله‌ها ودانگیها . واژه انبار را در عربی به «انابیر» جمع بسته‌اند

ایوان : اطاق بزرگی که یك‌سوی آن آن باز است .

باذهنج : این واژه براهی گفته‌میشود که در ساختمانها از اطاق یا زیرزمین تا پشت‌بـام بویژه درجاهای گرمسیر پدید می‌آورند برای کشیدن هوای تـازه . این وسیله تازه کردن هوای ساختمان را امروزه در خوزستان «بادگیر» گویند .

بارجاه : این واژه چهره عربی شده «بارگاه» فارسی است‌وبمعنی جای‌ایستادن برای اجازه‌گیری بکار میرفته ودرحقیقت معنی «اطا قانتظار» را در امروز داشته است .

خرگاه : واژه عربی با (ك) تازی گفته میشود و بمعنی خیمه هایی بکاررفته که استخوان‌بندی آنها چوبی است .

سرادق : سایه‌بان برسرا که پرده آن برخرپاهایی کــه بر بالای سرانشانیده بودند ، کشیده میشد .

باشوره: دیوارحوض‌ونیز رج سنگی پی درباروها ودیوارها . چهره فارسی واژه پاشوره است که در عربی «فاشوره» نیز بکار رفته است .

برواز : چهارچوب درگاه . چیزی که امروز برای فهماندن‌آن‌واژه «کادر» فرنگی زبانزد شده .

بنجره : پنجره وهرسوراخ در بنا برای نگریستن به بیرون . در عربی این واژه را «بناجر» جمع بسته‌اند وامروز آنرا بمعنی سوراخ لوله توپ نیز بکار میبرند .

سقف : این واژه عربی شده نیز شکلی از واژه «سخ» درفارسی است‌که عامیان آنرا «سق» تلفظ میکنند .

تنور : تنور نان‌پزی .

جرماز : ایوان . این واژه شکل عربی «گرماز» است که بحتری درچکامه ایوان مداین خود آنرا بکار برده است .

جوسق : کوشك . هرساختمان بلند وبلندترین غرفه در ساختمان .

خان : خانه . کاروانسرا . چاپارخانه های میانه راهها .

خانقاه : مدرسه . جایگاه درویشان و پیشوایان دین مانی .

خوانك : واژه خانه درعربی بچهره «خوانك» در صیغه جمع بکــاررفته و وابن‌خلدون آنرا بکار برده است .

خرپشت : واژه «خرپشته» فارسی در همان معنی خود که بنای بالای پلکان درپشت‌بام باشد درعربی‌بچهره «خرپشت» درآمده است .

خیش : این واژه در عربی بمعنی خیشخانه فارسی است‌که سبك شده است وبمعنی چادری از کتان بکار میرفته که‌در خانه میزده‌اند ودرتابستان همواره برآن آب می‌پاشیده ودر زیر آن فضای خنکی پدید می‌آوردند .

درآبزون : نرده کنار پلکان یا پشت بام . این واژه درعربی بچهره«درآبزین» و «دربزین» نیز بکاررفته‌است .

جنبُد : شکل عربی واژه گنبد در فارسی است و بهمان معنی بکار میرفته است

درب : بمعنی درگاه و راهرو و خیابان در عربی بکاررفته وسبك شده واژه «دربند» فارسی است .

درگاه : این واژه فارسی در همان معنی خود درزبان عربی رایج بوده اما با کاف عربی تلفظ میشده .

دست : سکوی بالای‌اطاق‌برای نشستن بزرگان که گاهی از آن به «مصطبه» تعبیر کرده‌اند .

دکان : در عربی این واژه بمعنی ایوانچه‌هایی که در دالان خانه بــرای نشستن نوکران پدید می آوردند بکار رفته‌است .

دولاب : چرخی که بزور آب یــا بازوی دام میگردیده و آب را از چاه یا رود بالا می‌آورده است .

دهلیز : دالان خانه وراهرو میانه اطاقهای خانه کــه نوکران در آن می‌ایستاده‌اند .

روزن : هرسوراخ در ساختمان برای نگریستن به‌بیرون . جمع این واژه فارسی درعربی بشکل «روازن» آمده است .

روشن : مهتابی . چیزی که آنرا بالکون گویند . جمع واژه در عربی بچهره «رواشن» آمده است .

رهص : سنگ فرش خانه و خیابان. رگه های چینه بویژه رگه سنگی زیرین درباروها . چهره فارسی واژه را بنایان امروز رج میگویند .

رواق : فضای بزرگ سرپوشیده‌که امروز بجای آن «هال» رواج یافته‌است.

رزدق : راسته خیابان . این واژه در عربی بشکل «رزوج» نیز بکار برده شده است .

سراه : سرای خانه .

سرایه : بمعنی خانه و جای انجام کارها درعربی بکاررفته است .

سرداب : زیر زمین خانه . این واژه درعربی گاهی سبك شده و بچهره«سرب» بکار رفته است .

سوق : بازار . این واژه چهره عربی شده«سوگ» است که امروز آنرا «سوی» میگوییم بمعنی جهت درراسته بازار .
شادروان : بندی که درجلورودخانه برای بالا آوردن‌ترازگاه آب‌میساخته‌اند.
شهارسوق : چهارسو بازار . این‌واژه درعربی بچهره «شهارسوج» نیز درآمده است .
طاق : هرپوشش در خانه و پل و دیگرها .
طارم : اطاق چوبی که در پشت بام یا باغ میساخته‌اند . ایـن واژه بچهره «طارمه» نیز درعربی بکار رفته است .
طربال : کوشك‌بلند . واژه شکلی از واژه «دربال = دربار» است .
فارقین : بارو وخندق دور شهرها.
فرن : یك گونه تنور که امروز آنرا سبك‌کرده «فر» می‌گوییم .
فنزر : پنجره . این واژه شکلی‌دیگر از واژه پنجره فارسی است ودر عربی بمعنی آن بکار رفته است .
قبه : این واژه از واژه «گپ» در فارسی گرفته شده است .

قهن‌دز : دز باستانی . قلعه های‌دولتی جای والی و ایوانهای دولتی را باین‌نام خوانده‌اند .
کاشانه : خانه‌تابستانی . خانه‌کوچك.
کشك : شکل دیگری از واژه کوشك فارسی است .
کلیج : دکان بویژه دکانهای می فروشی.
کلندی : هربنا یا زمین که باید کلند کنده شود .
کندوج : اطاق نهانی کـه میانه دیوارهای ساختمان برای انبار کـردن چیز های گران بها درهنگام آشوبهـا می‌ساخته‌اند . امروز در شوشتر این نام را «کندی» گویند .
محراب : واژه محراب - چهره‌عربی شده «مهرابه» درفارسی است .
مسجد : چهره عربـی شده واژه «مزکت» درفارسی است .
میزاب : ناودان .
ناووس : شبستانی که‌استخوان‌مردگان را درآن می‌نهاده‌اند . تابوت .

ناوه : سنگ سورخ‌دار آبریزگاه .
لولب : فواره در حوضها . چهره فارسی واژه «لول‌آب» است .
بجز این واژه‌هاکه یادداشت‌گردید ، نامهای‌فارسی‌دیگری درزبان عربی مربوط به هنرمعماری بازهست‌که باید برای‌فراهم ساختن و روشن کردن معنی وریشه آنها کاوش گردد .
همین‌واژه‌ها ، گیرم آن روایتها که درآغاز گفتار آورده شده ، نیز در دست نبود آشکارا ثابت میکند که هنر معماری ازایران بمیان عرب زبانان رفته واین‌همه نامهای اصلی را بهمراه خود برده است.
برخی نامگذاریهای هنر معماری از فارسی بزبان عربی در هنگام انتقال‌هنرها ترجمه گردیده‌است لیکن باز نام اصلی فارسی آنها درمیان عربان بیشتر مشهور مانده بوده زیرا بنایان ایرانی نامهای فارسی را در هنگام کارکـردن بکار میبرده‌اند نه ترجمه عربی آن نامها را در عربی ، وهمین نکته انگیزه شهرت بیشتر آن نامهای فارسی‌گردیده بوده است .



۱ – نمای کلی بنای امامزاده عبدالله ازمقابل . (عکس ازنگارنده)

1 - Façade générale de l'Imamzadéh Abdollah (Photo No. 1, prise par l'Auteur).

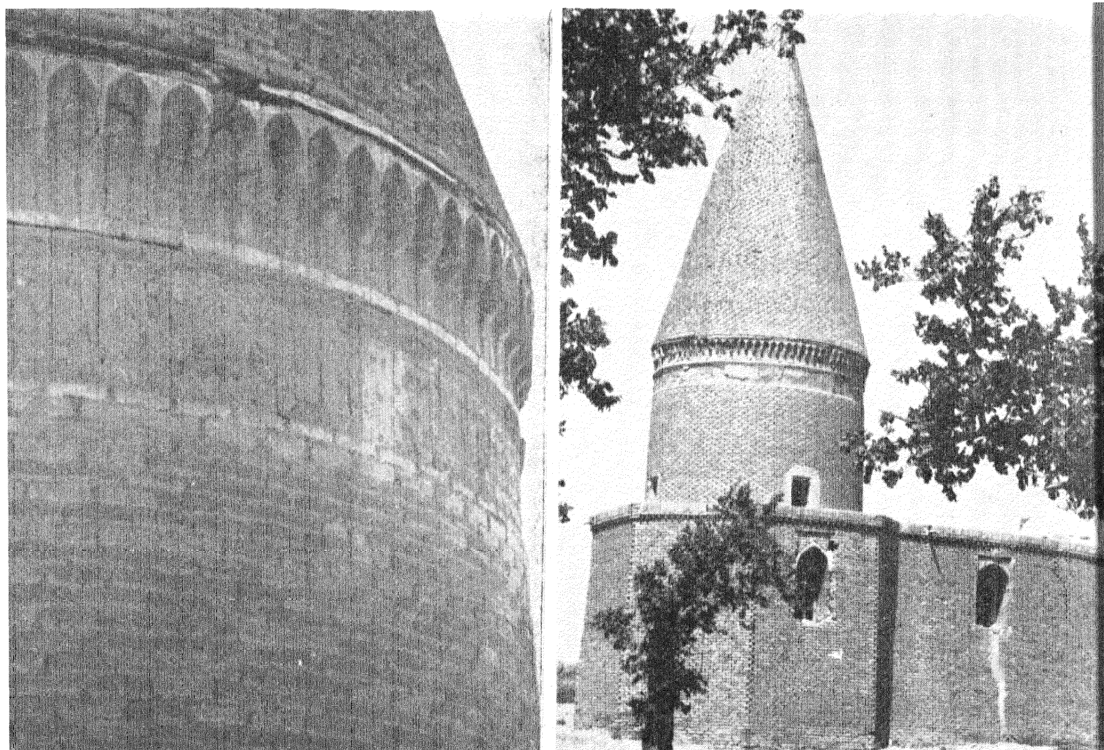
ادامهٔ شکوه معماری ساسانی با بنای گنبدهای رُک (۱)

معرفی دوبنا وبحثی درباره گنبدهای مخروطی‌شکل

بررسی‌ونوشته : دکتر پرویز ورجاوند

۲ – نمای امامزاده عبدالله ازقسمت پشت بنا . (عکس ازنگارنده) ۳ – قطاربندی دورگنبد بنای امامزاده عبدالله . (عکس ازنگارنده)
2 - Vue postérieure de l'Imamzadéh Abdollah (Photo No. 2, prise par l'Auteur). 3 - Décoration réalisée en stuc autour de la coupole de l'Imamzadéh Abdollah. (Photo No. 3, prise par l'Auteur).

3 ۳ ۲ 2



دراین نوشته بمناسبت معرفی دوبنای تاریخی برای اولین‌بار، باتوجه به‌شکل گنبدهای مخروطی آنها بحثی نیز درباره این نوع پوشش ، با توجه به‌کهن‌ترین نمونه‌های موجودآن درایران انجام‌خواهد گرفت .

دوبنائی‌که دراینجا معرفی میشوند درجریان بررسی‌کامل دهستانهای ناحیه قزوین‌که بمنظور تهیه‌کتابی درباره آثار باستانی و بناهای تاریخی این قسمت از کشور ازآغاز سال ۱۳۴۶ تاکنون توسط نگارنده درجریان است ، درفروردینماه سال ۱۳۴۶ شناخته شد وبرای اولین‌بار مورد مطالعه قرارگرفت[۲].

این دوبنا دردهستان **دودانگه** ودردو ده مجاورهم‌بنامهای **فارسجین** و **ضیاءآباد** **قرار دارد** .

بنای امامزاده عبدالله :

بنای امامزاده عبدالله واقع در ده فارسجین ، چنانکه درنقشه آن وعکس شماره (۱) مشاهده میگردد از دوقسمت تشکیل یافته است :

۱ – سردر وایوان مقابل ورواق پشت‌آن.

۲ – **قسمت اصلی بقعه** .

قسمت اول‌که بصورت ایوانی با قوس هفت وپنج تیزه‌دار خودنمائی میکند از

---

۱ – این نام به‌کلیه گنبدهای هرمی و مخروطی‌شکل اطلاق میشود .

۲ – لازم میداند یادآور شودکه عکس این دو بنا درنمایشگاه مربوط به بررسیهای هیأتهای باستانشناسی درسال ۱۳۴۷ که درآبان‌ماه آنسال درموزه نوبنیاد ایران‌باستان تشکیل یافت ، جزء چند عکس دیگر ازبناهای تاریخی قزوین ، توسط آقای امیرماهانی رئیس محترم اداره فرهنگ وهنر قزوین درنمایشگاه مزبور عرضه‌گردید .

نظرعظمت و ارزش‌کار با قسمت اصلی بنا قابل مقایسه نیست وحتی به هیأت‌کلی بنا نیز لطمه وارد ساخته است .

عرض جرزسمت چپ ایوان ازجرز سمت راست بیشتراست واین بدلیل وجود پلکان مارپیچی است‌که درداخل این جرز جاسازی شده وبه بام بنا راه می‌یابد . اطاق واقع درپشت ایوان بصورت مربع است وپوشش‌آن بنحوی‌خاص‌انجام‌یافته ، چنانکه در چهارکُنج ، چهار فیل‌پوش ایجاد گردیده و بکمك آنها دیوارهای چهارگانه بطرف داخل متمایل شده‌اند وپوشش اطاق را بصورت سقف‌کم‌خیزی بوجود آورده‌اند .

بنای بقعه :

نقشه بقعه درداخل‌وخارج‌باهم‌اختلاف دارد واین امرمربوط است به قسمت مقابل که به بنای بقعه افزوده شده‌است . درحال حاضر طرح داخل معرف یك هشت ضلعی کامل است‌که طول هریك ازضلع‌های‌آن ۲/۰۵ مترمیباشد. برروی هریك‌ازاضلاع مزبور طاقنمائی با قوسهای تیزه‌دار برپا گردیده‌که بکمك آنها وجرزهای میانی وسپس کاربندی‌های‌انجام‌شده دربین‌هردو طاقنما ، موجبات تبدیل طرح هشت ضلعی به دایره صورت پذیرفته است . شکل بقعه ازخارج وضع دیگری را نشان میدهد وآن عبارتست ازیك هفت ضلعی‌که پنج ضلع آن باهم مساوی هستند (با جزئی اختلاف‌از ۳/۳۰ تا ۳/٤۰ متر) و دوضلع دیگرآن یکی‌بطول‌۱/٤٥ ودیگری‌۱/٦۰ مترمیباشد . درجانب شمال ودرحد فاصل بین دوضلع کوچکتر، قسمت مقابل بنا قرار دارد .

٤ – بنای امامزاده‌کمال . (عکس ازنگارنده)
4 - Edifice de l'Imamzadéh Kamâl (Photo No. 4 prise par l'Auteur).



چنین وضعی معرف آنست که باحتمال زیادکمی بعدازبنای بقعه، قسمت مقابل بصورت یك واحد مستقل بآن‌افزوده شده است. دلیل این امر آنست‌که طرزکار ونوع آجرچینی دو بخش بنا اختلاف چندانی باهم ندارند ولی باحتمال میتوان گفت‌که معمار وسازنده بنای اصلی درامر افزودن قسمت مقابل دخالتی نداشته واجراکننده‌بعدی‌ناتوان‌تر ازاوبوده‌است.

گنبد بنا:

گنبد بنا ویا جالب‌ترین قسمت‌این‌اثر دروسط وبرفراز بنای هشت ضلعی‌که پنج متر ازکف زمین ارتفاع دارد برپا شده است. فاصله پیرامون‌گنبد ازهرضلع در روی بام حدود یك متراست. گنبد مزبور چنانکه درتصویرشماره‌دو مشاهده میگردد ازدو قسمت تشکیل یافته است:

قسمت گریو یا پائین آن‌که پوشش زیرین بنـا را دربر میگیرد، بصورت استوانه‌ای بقطر ۵/۸۸ وارتفاع ۳ متر بنا شده است. دراطراف این قسمت چهار پنجره مستطیل‌شکل‌قرارداردکه نورداخل بنارا تأمین میسازد. قسمت زیرین‌پنجره‌ها باکف بام هم‌سطح میباشد. دربالای این قسمت استوانه‌ای، قبل‌ازآنکه‌گنبد اصلی شروع‌گردد، یك دوره تزیینی وروی‌آن قطاربندی جالبی ایجاد شده‌است. دوره تزئینی مزبوربارتفاع ۵۰ سانتیمتروبکمك ملاطی سبزرنگ مایل به خاکستری انجام شده‌که نمای‌آن به ظاهر با سنگهای‌لایه‌ای مخطط شباهت بسیار دارد.

روی این دوره یك رج آجرچیده شده وسپس قطاربندی زیرگنبد با همان ملاط بصورت مقرنس‌های جالبی بارتفاع ۶۰ سانتیمتر اجرا شده است (تصویرشماره ۳). قطاربندی مزبور با قطاربندی برج لاجیم درسوادکوه مازندران شباهت بسیار دارد. با این تفاوت‌که دراینجا طرح مزبور بنحو هنرمندانه‌تری‌اجرا شده‌است. برروی این قسمت دور تا دور یك کلاف چوب‌کار گذارده شده‌که روی آن اولین رج‌آجرگنبد مخروطی‌شکل‌بنا قرارگرفته است. ارتفاع قسمت مخروطی‌گنبد حدود ۷/۵ متراست که‌آجرچینی‌آن‌درنهایت‌دقت وزیبائی انجام‌گرفته بنحوی‌که بمجموعه بنا جلوه وشکوه خاصی بخشیده است.

درباره تاریخ بنای‌امامزاده هیچگونه کتیبه ونوشته‌ای بدست نیامد ولی باتوجه به شیوه‌کار وخصوصیات‌کلی بنا ومقایسه باسایرآثارنمیتوان تاریخی عقب‌تر ازقرن ششم هجری برای‌آن تعیین نمود.

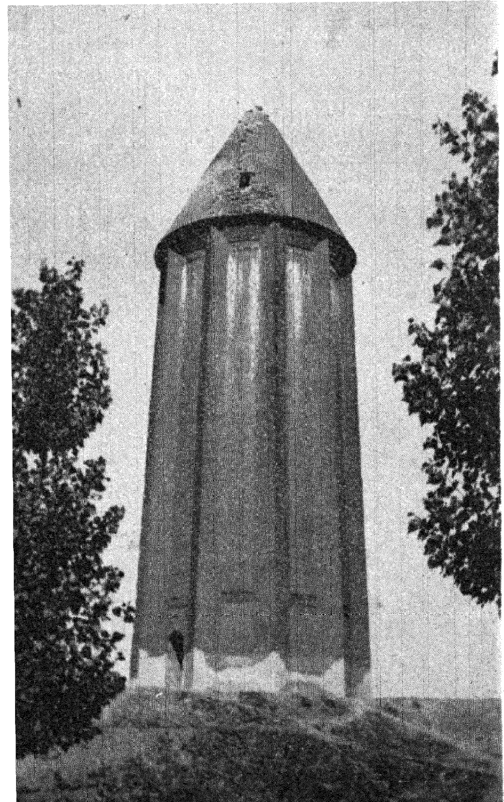
امامزاده کمال

بنای امامزاده‌کمال در ده ضیاءآباد مرکزدهستان وبخش‌دودانگه ودرنزدیکی فارسجین قرار دارد. امامزاده مزبور در وسط‌گورستانی واقع‌است‌که‌گرداگردآنرا تاکستانهای وسیعی دربرگرفته است.

بنای امامزاده‌کمال چنانکه درتصویر شماره (٤) مشاهده میگردد، عبارتست از یك بنای شش ضلعی آجری‌که برفرازآن گنبد مخروطی‌شکل ترك‌برپا گردیده‌است. بنا ازآجرساخته شده وهیچگونه مصالح دیگری دربنای آن بکار نرفته است.

۵ - بنای‌گنبد قابوس

5 - La Tour appelée «Gonbadé-Qabous.



بنای مزبور بسیار ساده ودرعین حال خوش ترکیب و متناسب میباشد. طول هرضلع‌بنا **۳/۹۵** متربوده وبرروی هریك ازآنها طاقنمائی استوار شده است . طرح کلی وشکل یکی‌ازدونوع طاقنماهای این بنا با بنای مقبره **چلپی اُغلی** درسلطانیه شباهت دارد . داخل حرم امامزاده نیز نظیرخارج بنا دارای طرح شش ضلعی است . برروی هرجرز ، طاقنمائی برپا شده‌که بکمك آنها وکاربندی‌های میانشان موجبات تبدیل طرح شش ضلعی به پایه مدور گنبد زیرین فراهم آمده‌است .

آنچه‌که درداخل بقعه جلب توجه مینمایدوحائزاهمیت‌است، نقش‌ونگارهائی بصورت‌گلدان وگل وبوته است‌که با رنگهای آبی آسمانی ، سبز وصورتی‌انجام شده‌است .

گنبد :

گنبد بنا دردوقسمت برروی‌پایه شش ضلعی برپا شده‌است . قسمت پائین‌گنبد به صورت استوانه‌ایست‌که حدود ۱/۴۰ متر ارتفاع آنست وپیرامون‌آن تا لبه‌های شش‌گانه بدنه بنا ، فاصله بسیارکمی دارد.

برروی‌آخرین‌رج این ساقه‌استوانه‌ای شکل ، بجای قطاربندی دراغلب‌گنبدها یك ردیف‌آجرچینی‌بصورت دندانه دندانه انجام‌شده‌است.وسپس‌گنبد رُك‌ومخروطی شکل بنا برروی دوره مزبور برپاگردیده است. آجرچینی تمامی‌بنا وبخصوص‌قسمت گنبد درنهایت سادگی ودرعین حال دقت کامل انجام‌گرفته است .

چنانکه‌گنبد امامزاده عبدالله با این اثر مقایسه‌گردد مشاهده خواهد گشت ، بااینکه هردو ازیك سبك وشکل پیروی نموده‌اند و با وجود آنکه معمار بنای امامزاده‌کمال اثر جالب امامزاده عبدالله را بعنوان یك الگو درمقابل چشم داشته است ، با اینحال موفقیت او درآفریدن اثری متناسب وزیبا نظیر بنای امامزاده عبدالله کم‌بوده‌است. بطوریکه تناسب میان قسمت استوانه‌ای‌شکل و قسمت مخروطی گنبد امامزاده عبدالله ازنظرارتفاع‌باآنچه که در بنای امامزاده‌کمال وجود دارد اختلاف چشم‌گیری را نشان میدهد .

این دواثر‌گذشته ازطرح وتناسب‌های بکاررفته دربنا ، ازنظر طرز آجرچینی وتزئینات مربوط به قسمت قطاربندی نیز باهم‌اختلاف‌دارند. چنانکه دربنای‌امامزاده عبدالله نحوه آجرچینی با ظرافت و دقت خاصی انجام شده وطرح قطاربندی آن نیز درنهایت زیبائی ولطف اجراء شده است .

تاریخ بنای امامزاده‌کمال باتوجه به کتیبه‌ای‌که دربالای در ورودی بقعه قرار دارد ، سال ۸۶۱ هجری ذکر شده‌است . بنابراین مشاهده میگرددکه این اثرحدود سه قرن بعد ازبنای امامزاده عبدالله در فاصله‌کمی ازمحل آن ساخته شده است وبا اینحال ازنظر ارزش‌کاربسیارضعیف‌تر می‌باشد .

گنبد مخروطی‌شکل رُك و نمونه‌ای از اولین بناها با این طرح

اینك با معرفی دوبنای بالا ، بحث مربوط به‌گنبدهای مخروطی‌شکل رُك را با اشاره‌ای درزمینه انواع‌گنبدهای رُك آغاز مینمائیم .

واژه رُك درفرهنگ معماری مصطلح ایران به‌کلیه‌گنبدهای‌کشیده‌ای‌که هرچه رو به‌بالامیرود ازقطرآن‌کاسته شده وبیك نقطه پایان میپذیرد، اطلاق میگرددکه در واقع‌کلیه‌گنبدهای هرمی‌شکل ومخروطی وحدفاصل‌این‌دورا دربرمیگیرد. گنبدهای رُك را میتوان به سه دسته‌کلی تقسیم نمودکه عبارتنداز :

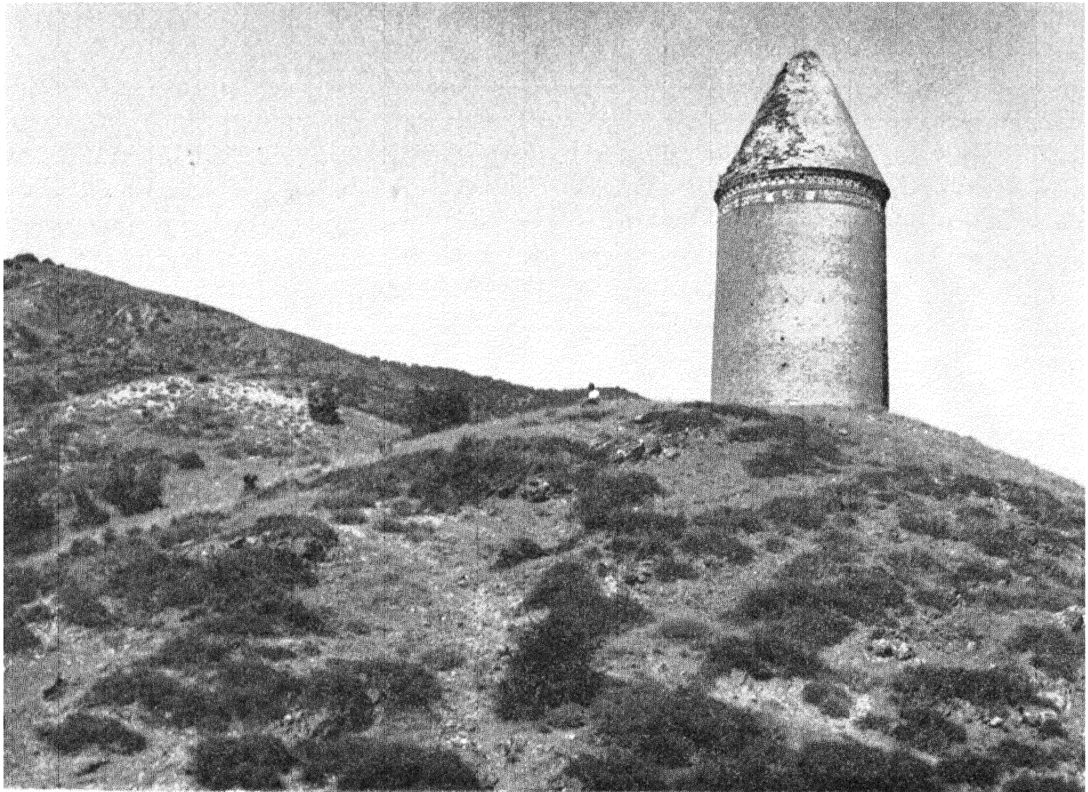
۱ - گنبدهای مخروطی‌شکل که خود آنها به دوگونه‌اند : یکی‌بصورت مخروط ساده نظیرگنبد قابوس ودیگری پره‌ای شکل‌که عبارت ازهمان نوع مخروطی شکل است بااین تفاوت‌که درقسمت پائین دارای تزییناتی است‌که بکمك آنها برروی گنبد شیارهائی بوجود میآید ، مانند برج رادکان درقوچان .

۲ - گنبدهای هرمی‌شکل که بصورت شش‌ترك ، هشت‌ترك ، ده ترك و دوازده ترك مشاهده میشوند . این نوع‌گنبدها بیشتر درناحیه مازندران بخصوص‌دربابل، آمل ، ساری وبابلسر دیده میشود .

۳ - گنبدهای رُك زینه‌ای یا پله‌ای شکل‌که بیشتر در نواحی جنوب دیده میشود . ازنمونه‌های معروف این‌نوع‌گنبد میتوان‌گنبد **بقعه دانیال** مربوط به قرن هفتم را درشوش وگنبد امامزاده محمد را درخارك (قرن هفتم) یاد نمود . در بین بناهای متعددی‌که دارای‌گنبد رُك میباشند با اینکه شکل‌گنبدهای آنها ازسه دسته بالا خارج نیست ولی درعین رعایت شکل‌کلی ، دربرخی ازآنها خصوصیاتی مشاهده میگرددکه معرف ابتکار و ذوق وسلیقه معماران آنها است‌که با وجود پیروی ازیك طرح‌کلی ، باظرافتی‌خاص، ویژگیهائی‌را درآثارخودعرضه نموده‌اند. ما دراین‌نوشته بمناسبت معرفی دواثری‌که دربالا ازآنها یاد نمودیم تنها به بحث درباره‌گنبدهای رُك نوع مخروطی‌شکل میپردازیم . امید آنکه درمقاله‌ای دیگر نوع دوم وسوم را نیز موردگفتگو قرار دهیم . بخصوص‌آنکه لازمست بنای جالب **«امامزاده شکرناب»** باگنبد هرمی خاص آنرا نیز معرفی نمائیم ودرباره ارزش‌فنی ونحوه بنای گنبدهای زینه‌ای ، گفتگو نمائیم .

***

دردنبال مطالب بالا ، بحث مربوط به‌گنبدهای مخروطی‌شکل ومقایسه آنهارا با دوبنای یاد شده ، با شرح مختصری درباره سه اثر تاریخی ومعروف زیر ادامه می‌دهیم :



۶ – میل رادکان گرگان

6 - La tour de Radékan à Gorgan.

گنبد قابوس :

بنای معروف گنبد قابوس ، **آرامگاه شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر** پادشاه **آل‌زیار** که داخل شهر کنونی گنبد قابوس برپا میباشد ، کهن‌ترین بنای تاریخ‌دار ایران بشمار میرود ودرسال ۳۹۷ هجری برابر ۳۷۵ شمسی و ۱۰۰۶ میلادی ساخته شده است . طرح این بنا ازداخل بصورت دایره شکل ودرخارج بصورت طرح‌مدور ده ترك بنظرمیرسد . ارتفاع بدنه بنا ۳۷ متر وبلندی گنبد مخروطی‌شکل آن ۱۸ متر است . نکته جالب دراین بنا اینست که برخلاف سایرآثاری که ازآن‌ها یادخواهد شد گنبد آن یك‌پوش است ونه دوپوش . همانطوریکه درتصویر شماره ۵ مشاهده میگردد گنبد مخروطی‌شکل این بنا بدون هیچگونه واسطه‌ای برروی بدنه برج که هرچه رو به‌بالا میرود با تناسب بسیار جالبی ازقطرش کاسته میشود ، قرارگرفته است. ترکهای ده‌گانه‌بنا بصورت پشتیبانهای مستحکمی بطورمایل برروی زمین تکیه نموده‌اند وبه‌نحوچشم‌گیری حالت استحکام وپایداری بنا را به بیننده القاء مینماید . گنبدمخروطی‌شکل نیزکه بی‌واسطه‌برروی بدنه رفیع برج قرارگرفته‌است، باین‌حالت کمك بیشتری نموده و آنرا استوارتر جلوه‌گر میسازد[۳].

۳ – بنای گنبد قابوس به تازگی توسط دوست محقق وارجمند جناب آقای مهندس پیرنیا مورد مطالعه قرارگرفته وبنظر ایشان گنبد این بنا دراصل دوپوش بوده‌که پوش زیرین آن بعدها ویران شده ولی نشانه‌ای ازآن هنوز برجا است . همچنین ایشان اظهار میداشتند که با مختصر گمانه‌زنی‌که درپای بنا صورت‌گرفته است ، نشان میدهدکه پایه بنا بصورت یك چند ضلعی بوده‌که درحال حاضر درخاك قرار دارد . با اینکه چگونگی این امر با انجام خاکبرداری ازپای بنا بخوبی روشن خواهدگشت ، بایدگفت‌که حالت وشکل بنا نیز ، خود وجود چنین پایه‌ای را دراصل تأیید مینماید .

برج رادکان :

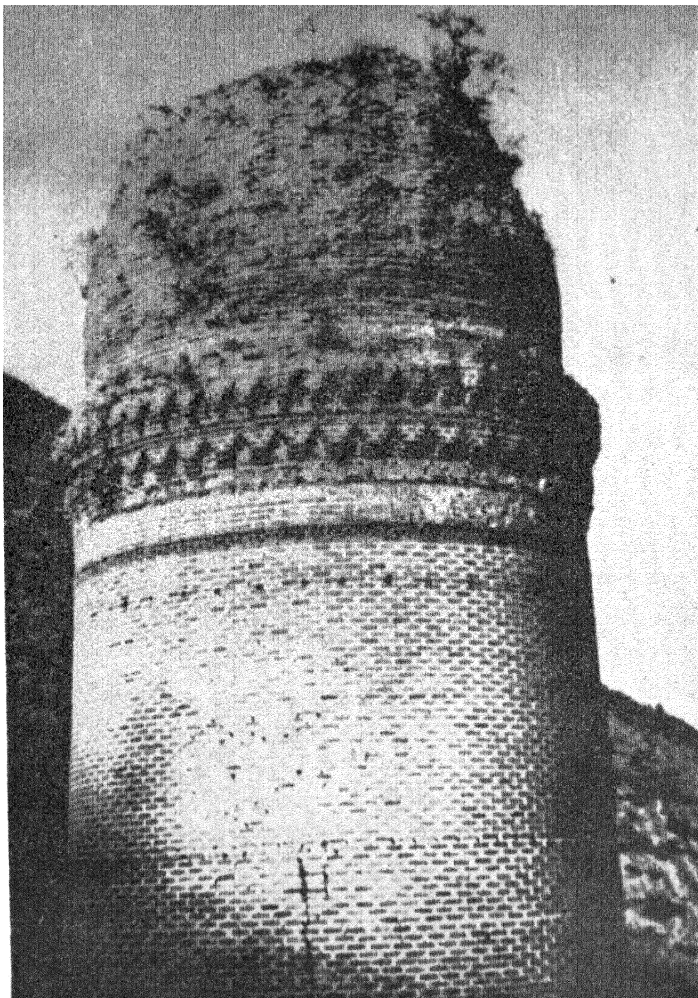
این برج که در ناحیه **کردکوی** مازندران ساخته شده دارای بدنه مدور آجری است که برروی آن کتیبه کوفی قرار دارد . براساس نوشته مزبور این برج ، آرامگاه یکی از اسپهبدان طبرستان بنام **ابوجعفر محمدبن وندرین باوندی** است که بنای آن درسال ۴۰۷ هجری آغازشده است . برروی پایه مرتفع برج وبرروی قطاربندی جالب گچبری بالای برج ، گنبد مخروطی‌شکل خوش تناسبی ساخته شده است . گنبد مزبور **برخلاف گنبد قابوس** دوپوش است و در زیرآن پوشش گنبدی شکل مدور کم‌خیزی وجود دارد .

برج لاجیم :

برج لاجیم که درقریه لاجیم ازبخش **سوادکوه** مازندران واقع است ودرمحل بنام **امامزاده عبدالله خوانده میشود** بنای دیگری است با برج مخروطی‌شکل . بدنه اصلی این آرامگاه بصورت برجی مدور است که دارای دوکتیبه آجری یکی بخط پهلوی ودیگری کوفی میباشد . براساس نوشته کتیبه کوفی بنای مزبور **آرامگاه کیا اسماعیل ابوالفوارس شهریاربن‌عباس** میباشد وتاریخ ساختمان آن سال ۴۱۳ هجری قمری ذکرشده‌است. گنبد مخروطی‌شکل بنا برروی قطاربندی جالبی که دربالای بدنه مدوربرج قراردارد ، برپاگشته‌است. گنبد این برج نیز نظیر برج رادکان کردکوی ، بصورت دوپوش ساخته شده است .

باتوجه باین شرح مختصر درباره سه بنای بالا ومشاهده تاریخ ساختمان آنها که بترتیب مربوط به سالهای ۳۹۷ - ۴۰۷ و ۴۱۳ میباشد ، مشاهده میگردد که سه بنای مزبورهمگی مربوط به دوره آل‌زیار وقرن‌چهارم واوایل‌پنجم هستند وازاینرو میتوان گفت که کهن‌ترین نوع گنبد رُك درمیان آثارموجود ، درناحیه شمال ایران برپاگشته است. شکوه وعظمتی که دراین آثاروبخصوص درکهن‌ترین آنها یعنی گنبد **قابوس‌مشاهده‌میگردد، معرف‌علاقه‌وبستگی** شدید ساکنان سلحشور ومبارز ناحیه شمال ایران‌به جلال‌وشکوه ایران دوران‌ساسانی است . چنانکه میدانیم ساکنان این منطقه درتمام دورانی که اعراب برای تسخیراین **نواحی‌تلاش میکردند** ، قهرمانانه پایداری مینمودند وازاستقلال خوددفاع میکردند.

وجود کتیبه پهلوی بر روی برج لاجیم وبرج همزمان دیگراو - **«رسگت»** خود دلیل‌دیگری است درتائید این‌امر که هنوز فرهنگ و تمدن ساسانی در این دیار به زندگی‌وحیات خویش‌ادامه میداده ومردم این سرزمین **باشوق وعلاقه بسیار** درحفظ آن کوشا بوده‌اند . قصد ازبیان مطالب‌بالا این بود تاچگونگی وشرایط فضای سیاسی واجتماعی این‌ناحیه رانموده باشیم ودلیل



۷ - برج رسگت

7 - La tour de Resquéte.

ایجاد آثار سترک وپرشکوهی چون گنبد قابوس را توجیه کرده باشیم . نگاهی به **موقع بنای گنبد قابوس و برج رادکان** کردکوی که هردو برفراز تپه‌ای بلند بنا گردیده‌اند ، خود نشانه دیگری ازذوق معماران برای انتخاب بهترین محل بمنظور **با عظمت نشان دادن هرچه بیشتر آثارخلق** شده مزبور است .

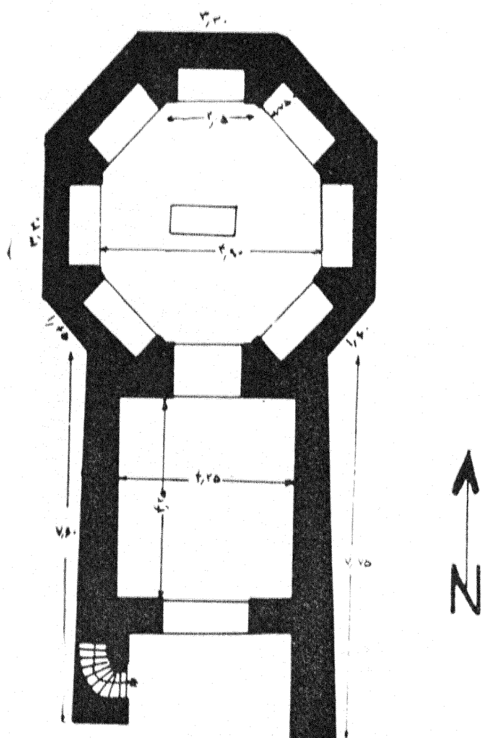
درباره اینکه چرا معماران بناهای مزبور شکل گنبد رُك را برای پوشش این آرامگاهها برگزیده‌اند، **بایدگفت که گذشته ازمناسب‌بودن چنین پوششی برای نواحی** پرباران شمال ، شکل این نوع گنبدها با احساس عظمت‌طلبی وبیان شکوه موردنظر **معماران آن عهد بیشتر تناسب داشته‌است.** زیرا چنانکه میخواستند برروی این‌برجها گنبدی تخم مرغی یا مدور برپا سازند ، بدلیل محدودبودن سطح بنا، گنبد مزبور میبایست کم‌عرض وکوتاه ساخته شود . درحالیکه ارتفاع **گنبدهای** مخروطی را میتوانستند **خیلی** بیش ازگنبد بیضی یا مدور بالا ببرند وازطرف دیگر شکل این **نوع گنبدها خود دربلندتر جلوه‌دادن هیأت** کلی بنا اثرمطلوبتری داشته وازمسافتی دور بخوبی جلب‌نظر مینموده است . باید توجه داشت که اغلب این بناها درزمان خود نیز خارج ازمحوطه شهر برپا شده بودند ، چنانکه فاصله میان گنبد قابوس وویرانه‌های **شهرگرگان** یا **جرجان** قدیم حدود سه‌کیلومترمیباشد . اشاره باین‌نکته



۸

۸ - بنای معروف به‌آتشکده درآمل . (عکس ازنگارنده)

8 - Monuement appelé «Temple du feu» à Amol (Photo prise par l'Auteur).

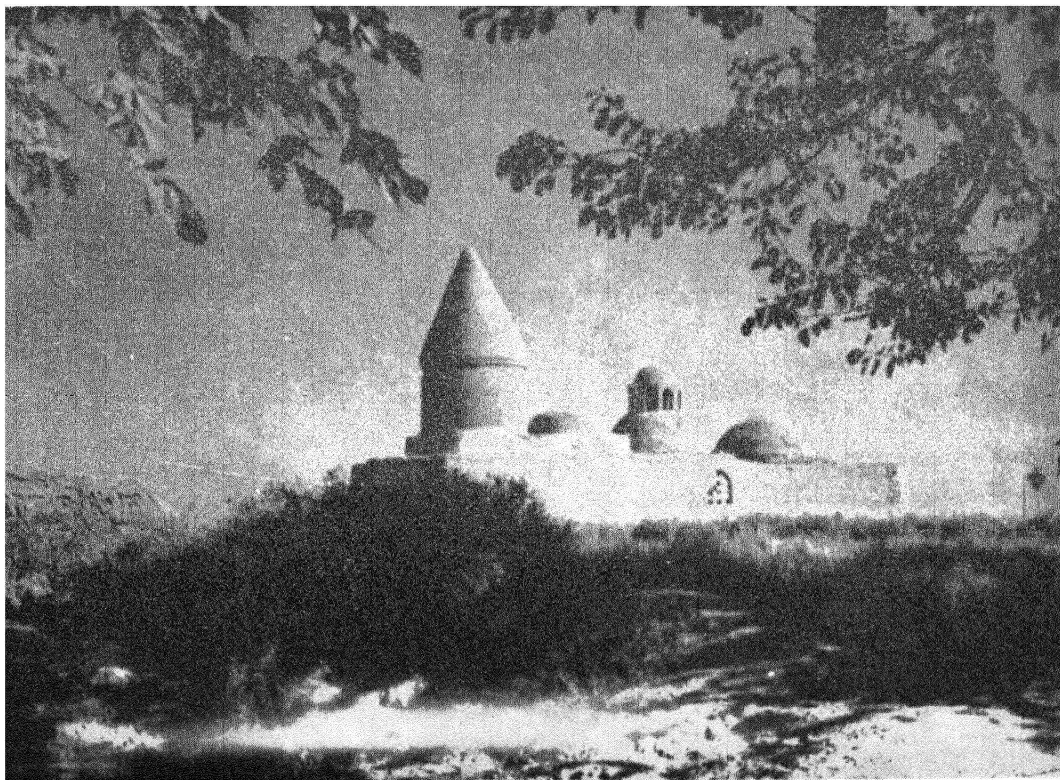


نیزلازم بنظر میرسد که درپی استعمال روز افزون آجر بعنوان مهمترین عامل ودر بسیاری ازموارد ، تنها ماده ساختمانی دربناهای بعد از دوره ساسانی ، ایجاد گنبدهای مخروطی شکل و اصولاً گنبد رُك بهآسانی میسر گردید ومعماران بکمك این عامل مناسب به طرح‌ریزی و ایجاد انواع گنبدهای رُك اقدام نمودند .

هر بدنه آن (تصویر شماره ۸) ، میتوان از آثار اواخر دوره ساسانی ویا اوائل اسلام دانست . این بنا که درکنار ویرانه‌های شهرقدیم آمل قرار دارد درحال حاضر درمحل بنام «آتشکده» خوانده میشود . بنای مزبور چنانکه گفته شد باتوجه به‌شکل قوسهای میان اضلاع چهارگانه آن به‌نوع بناهای آتشکده دوره ساسانی شباهت‌دارد ،

خاص آتشکده‌ها اختلاف دارد . ازاینرو احتمال میتوان دادکه پس‌ازتبدیل‌آتشکده به‌آرامگاه ، پوشش آنرا درزمانهای بعد با تغییراتی به شیوه رایج گنبدهای ناحیه شمال درآورده باشند .

این احتمال نیز وجود داردکه‌گنبد بنا بهمان صورت رُك بوده ودرتعمیرات بعدی قسمت میانی یاگریو آنرا بشکل



۱۰ – بنای چشمه ایوب دربخارا

10 - Monument appelé «Tchechméyé Ayyoub» (la Source de Job) à Boukhara.

درباره سابقه اینگونه برجها باگنبد مخروطی قبل ازقرن چهارم هجری‌قمری ودوره ساسانیان تنها میتوان به‌دو اثر اشاره نمود : بنای اول را باتوجه به شکل کلی آن‌که معرف یك چهارطاقی است وهمچنین قوسهای جناغی واقع درمیان

با این فرق‌که قسمت «گریو» یا فاصله میان بدنه وگنبد رُك آن ازنظرمعماری سبکی راکه بیشتر دربناهای قرن هفتم و هشتم با آن برخورد مینمائیم عرضه میدارد .

همچنین خودگنبدآن نیزباگنبدهای

کنونی درآورده وباردیگرگنبد رُك را برفرازآن استوار ساخته باشند.

اثر دوم بنای جالبی است بنام شاه ابوالقاسم .

بنای مزبور در روستای شاه‌آبادکه برروی ویرانه‌های شهرساسانی «شاپور–

گرد» یا «جندی شاپور» ازدورهٔ صفویه بوجودآمده قرار دارد . بقعه شاه‌ابوالقاسم دارای گنبد ُرك زینه‌ای سفید رنگی نظیر بقعهٔ دانیال درشوش است . گنبد مزبور درمقایسه باگنبد دانیال درشوش وامامزاده محمد خارك متناسب‌تر و زیباتر ساخته شده است . درروی ساقه گنبد پنجره نور-گیری قرارداردکه شکل‌قوس‌آن‌باقوسهای خاص دوره ساسانی شباهت بسیار دارد . درمورد بنای مزبور آقای امام شوشتری ضمن بحث‌کلی دربارهٔ یعقوب لیث آنرا آرامگاه این سردار دلیر وابر مرد ایرانی دانسته‌اندکه درسال۲٦٥ هجری‌درجندی-شاپور درگذشته و درآنجا مدفون گشته است[٤] .

براساس این نظرمیتوان گفت‌که اثر مزبور به‌قرن سوم تعلق‌دارد ودراینصورت تاریخ بنای‌گنبد آن ازسایر گنبدهای ُرك کهن‌ترخواهد بود .

بطورکلی میتوان گفت‌که باحتمال بسیار این نوع بناها به‌عنوان آرامگاه وبناهای یادبود درمعماری عهد ساسانی نیز وجود داشته است . چنانکه دراین‌باره پرفسور ارنست‌کونل چنین مینویسد :

«مقابری‌که بشکل‌برج ساخته شده‌اند ظاهراً بابناهائی‌ازاینگونه مربوط میشوند که دردوران قبل ازاسلام وجود داشته ودرنتیجهٔ عوامل خاص دوران عباسیان را پشت سرگذاشته وبصورت ابنیه خشتی عظیم درآمده است .

هنوز معلوم نیست‌که آیا شکل مدور ویا چند پهلوئی آن دارای قدمت بیشتری است . برجهای مدور با سقف مخروطی درایران محبوبیت خاصی داشته است»[٥].

با توجه باینکه بناهائی چون گنبد قابوس - برج رادکان و رسگت وغیره همگی بعنوان آرامگاه برپا شده‌اند باید گفت‌که آرامگاه شاهنشاهان ساسانی نیز دارای همین شیوه وطرح بوده وباحتمال نیز درنقاطی دورتر ازشهرها وبرفراز بلندیها برپا بوده است وبرجهای‌کنونی مورد بحث به تقلید ازآنها بنا شده است . زیرامیدانیم همچنانکه‌آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی در صخره‌های کوهستانها کنده شده‌است ، دردوره ساسانیان نیز استودانها درروی ارتفاعات بنا میشده است واین شیوه تااین اواخر دربین زرتشتیان‌معمول بوده‌است و استودانهای معروف‌به‌برجهای خاموشان دربالای‌کوهساران قرارداشتند، چنانکه تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها همچنان درحال حاضر دراطراف شهرهای یزد وکرمان وتهران باقی است .

دراینجا بی‌مناسبت نخواهد بود تا نوشتهٔ «مجمل‌التواریخ و القصص» را درباره محل بنا و چگونگی آرامگاه خسرو انوشیروان یاد نمائیم :

«ضمناً درکتاب روایات بتفصیل از (مرغوزن انوشیروان عادل -گورستان) یاد شده وباختصار اینست : «مأمون‌خلیفه عباسی بدیدن تیسفون رفت درآنجا از شکوه بارگاه ساسانیان درشگفت ماند . بوزیران‌گفت بایدکسی را پیداکنیدکه مرا بآرامگاه خسرو انوشیروان راهنمائی کند. پس ازچندی پیری را یافتندکه از پشت به پشت نیاکان وی خدام‌آن‌آرامگاه بودند. آن پیرمرد بخلیفه‌گفت : **آرامگاه نوشیروان دربالای‌کوهی است** وازآنجا تا بدانجا پنج فرسخ است .

خلیفه مأمون براهنمائی آن پیـــر و چندین تن ازکسان خود بسوی آن مرغوزن «گورستان» شتافت وآنجا را بزر وگوهر و جامه‌های‌گرانبها آراسته یافت وخسرورا برتختی‌خفته دید. وچنین مینمودکه هنوز زنده است وپس‌ازگذشتن چندین صد سال ازمرگ وی‌تباه نگردیده و ازخوشی و خرمی خود برنگشته است مأمون ازهیبت وی بگریست واین چهار سطراندرزکه بدستاری بزبان عجم نوشته بود بخواند :

گیتی‌که یزدان‌کرد ازمن چه‌کوشش.
عمرکه نبشت برمن چه‌کوشش .
گیتی نه جاوید برمن چه رامش .
شایدکه نشاید دانیست»[٦] .

نکته دیگری‌که درباره بناهای برج مانند باگنبدهای ُرك میتواند مورد توجه قرارگیرد عبارتست از اینکه برخی از برجهای مزبور، نظیرآنهائی‌که درنواحی واقع درمسیر ویا مشرف برراههای قدیم بنا شده‌اند ، بیشتر جنبه برج راهنما را داشته‌اند ؛ سپس زمانیکه بنیان‌گذارآنها یا یکی ازشاهان وحکمرانان وشخصیتهای متنفذ منطقه درمیگذشته‌اند ، آنها را در داخل این‌بناها دفن مینموده‌اند وکتیبه‌ای نیزباین‌مناسبت بنام او برآن میافزوده‌اند. باحتمال برج رادکان را میتوان ازاین دسته بناها دانست .

مقایسه بنای امامزاده عبدالله با بناهای قبل وبعد از آن

نقشه سه بنای موردبحث، چنانکه بیان داشتیم ، همگی دایره شکل است وتنها نمای خارجی‌گنبد قابوس است‌که دارای ترك میباشد ، امری‌که دراصل طرح‌اثری ندارد . ولی پوشش آنها باهم اختلاف دارد ، چنانکه بنای‌گنبدقابوس‌تنها دارای یك پوشش است درحالیکه برج رادکان کردکوی وگنبد لاجیم هردو دارای دو پوشش‌هستند. بنحوی‌که‌یك‌گنبدعرقچینی کم‌خیز درزیرگنبد مخروطی‌شکل‌خارجی آنها قراردارد . دراین‌دوبنا معمارخواسته است ضمن حفظ حالت پرشکوه خارجی بنا ، داخل آنرا متناسب با روحیه وفضای یك‌آرامگاه با زدن طاق‌کم‌خیزی بصورت محدود وتاحدی حزن‌آور عرضه نماید. باشدکه دربیننده درفاصله‌کوتاهی‌دوحالت

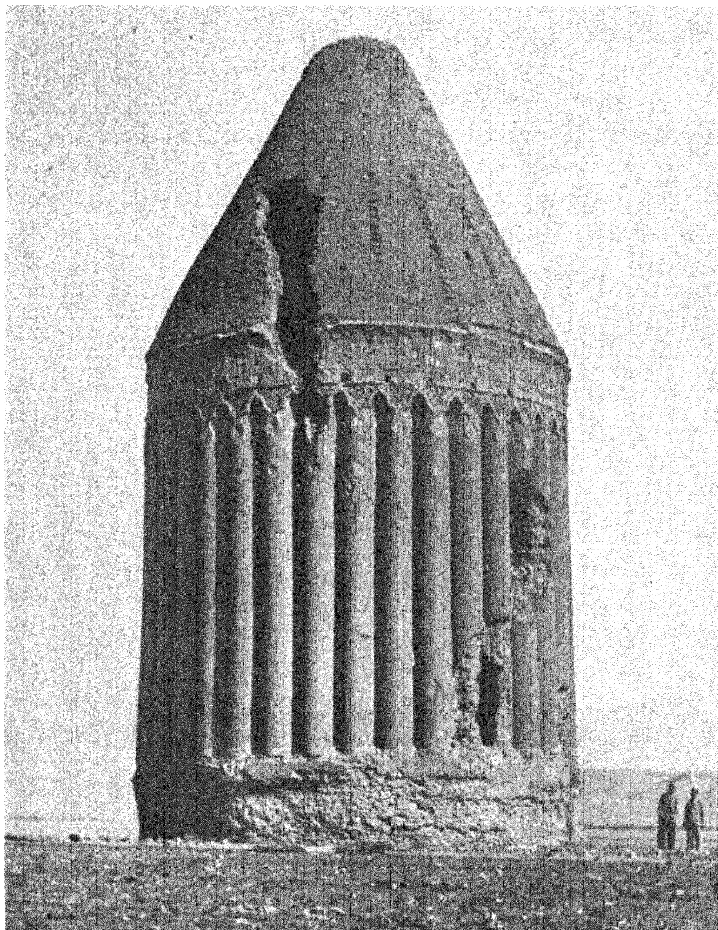
---

٤ - سخنی درباره یعقوب‌لیث وآرامگاه او درخوزستان - نشریه شماره یك ایرانشناسی - بهمن ۱۳٤٦ تهران صفحه ۱٦۰ تا ۱٦۸
٥ - هنر اسلامی - تألیف پرفسور ارنست‌کونل - ترجمه مهندس هوشنگ طاهری - تهران خرداد ۱۳٤۷ - ابن‌سینا صفحه ۷٤
٦ - تمدن ساسانی - تألیف علی سامی - جلد دوم - صفحه ٥٦

خاص بوجود آورد. نخست با مشاهده هیأت کلی بنا عظمت وشکوه این جهانی شهریار ازدست رفته را القاء کرده باشد وسپس احساس ناپایداری جهان مادی وسرانجام زندگی را که خوابیدن دردرون گوری سرد و تاریك، بدور از همه وابستگی‌های دنیای خاکی است، نموده باشد. وجود تزیینات جالب بصورت قطاربندی وکتیبه را درخارج بنا وفقدان آن را درداخل میتوان نشانه‌ای دیگر از قصد سازنده برای ایجاد حالت دوگانه مورد بحث بشمار آورد.

اینك با توجه بآنچه که گفته شد و توضیحی که درباره چگونگی بنای امامزاده عبدالله داده شد، مشاهده میگردد که بعد ازبناهای سه‌گانه واقع درشمال ایران که به دوره آل‌زیار و دهه آخرقرن چهارم وپانزده سال اول قرن پنجم تعلق دارند، بنای امامزاده عبدالله درفارسجین اولین بنائی است که درقرن ششم ودوران سلجوقی باگنبد مخروطی‌شکل ساخته شده است. گنبد امامزاده عبدالله چنانکه در نقشه شماره یك مشاهده میگردد، برخلاف سه بنای قبلی برروی پایه هشت‌ضلعی وبکمك یك قسمت حد فاصل یاگردنی استوانه‌ای شکل برپا شده‌است. درواقع میتوان گفت که دراین اثربرای ایجاد فضای بیشتر در داخل بنا، آنرا ازحالت محدود یك برج مدور خارج ساخته‌اند ورابطه بین فضای مورد استعمال داخل وشکل کلی آنرا از نقطه نظر گنبد خارجی آن قطع نموده‌اند. ولی دربیرون سعی کرده‌اند تا هیأت کلی بنا ازیك همبستگی وترکیب موزون وکامل بین پایه وگنبد برخوردارباشد. دراین بنا به پیروی ازسبك کاربرج لاجیم و رادکان تزئیناتی دردوقسمت روی بدنه استوانه‌ای شکل آن انجام گرفته که نوار پائینی آن بجای کتیبه پهلوی یا کوفی بصورتی که توضیح داده‌شد ودرتصویرشماره ۲ مشاهده میگردد، عرضه‌گشته است.

درمجموع آنچه که دربنای دیگر یعنی امامزاده کمال (تصویر شماره ٤) مشاهده



۱۱ - میل رادکان قوچان

11 - La tour de Radékan à Qoutchân.

میگردد، معرف‌نفوذ سبك کاربنای امامزاده عبدالله است. زیرا که دراینجا گنبد مخروطی‌شکل برروی بدنه استوانه‌ای‌شکل وروی پایه شش ضلعی استوارشده است. همین شیوه با خصوصیاتی چند دربنای مقبره چشمه ایوب واقع دربخارا (تصویر شماره ۱۰) که تاریخ آنرا بین قرنهای ١٤ تا ١٦ میلادی (هفتم و نهم هجری قمری) تعیین نموده‌اند مشاهده میشود[۷].

گنبد بنای چشمه ایوب بطورکامل به بنای امامزاده کمال شباهت دارد واز اینرو با توجه بتاریخ کتیبه این بنا تاریخ دقیقترمقبره چشمه ایوب را میتوان حدود قرن نهم تعیین نمود. بنای آرامگاه حمدالله مستوفی، جغرافیدان معروف نیز که درقزوین وجود دارد ومتعلق بقرن هشتم میباشد، باتوجه به پایه چهارگوش، قسمت میانی مدور وگنبد مخروطی‌شکل

از بناهـــای دیگری‌که دارای گنبد مخروطی‌شکل ُرك‌میباشند ودرخاك‌ایران کنونی قرار دارند میتوان آثار زیررا یاد نمود :

۱ – برج علاءالدین : در ورامین با طرح مدور ودارای ۳۰ ترك درروی‌نمای برج ، گنبد مخروط دوپوش – تاریخ بنا سال ۶۷۹ هجری قمری .

۲ – میل رادکان قوچان : با نقشه مدور ونمای خارجی ترك ترك بصورت نیم ستونهای مدور، باگنبد مخروطی‌شکل پره‌ای . ارتفاع بنا ۲۵ متر وجزء آثار قرن هفتم هجری قمری بشمارمیرود .

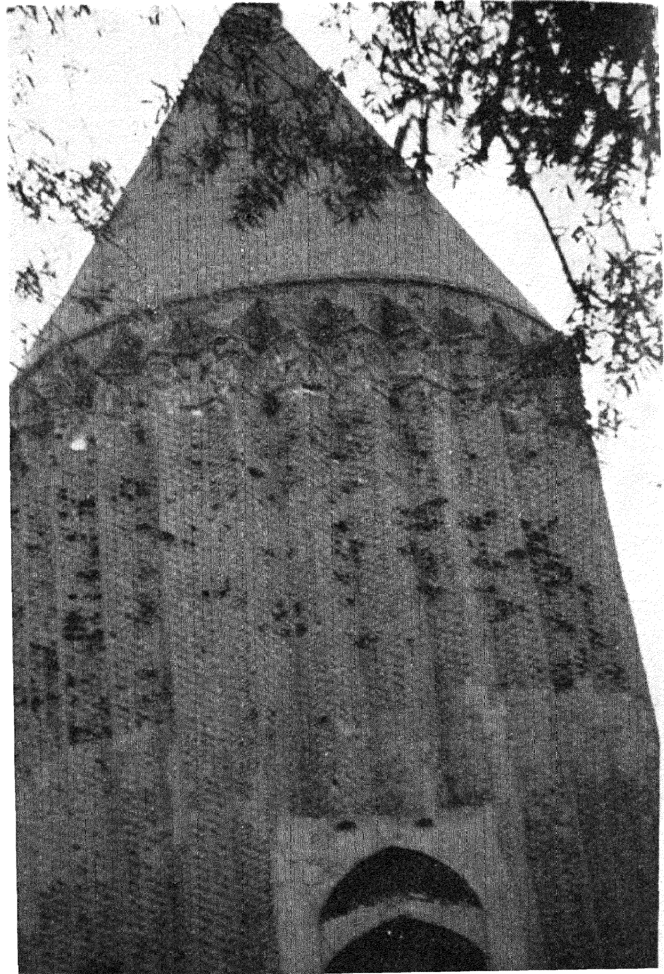
۳ – امامزاده اظهر : در روستای **درجزین** واقع در بخش **رزن همدان** ، دارای طرح مدور ونمای خارجی‌ترك‌دار بارتفاع ۲۰ متر باگنبد مخروط دوپوش متعلق بقرن هشتم .

٤ – صومعه‌بایزیدبسطامی: درنزدیکی شاهرود با دوگنبد مخروطی برروی بدنه استوانه‌ای‌شکل و روی پایه چهارگوش ازآثار قرن هشتم .

* * *

درباره بکاربردن‌گنبد مخروط ُرك درسرزمین‌های‌دیگر، بایدگفت‌که اینگونه گنبدها بین قرن دهم ویازدهم میلادی هم‌زمان با قدیم‌ترین نمونه موجود آن درشمال‌ایران ، در ارمنستان نیزبکاربرده شده است . پس‌ازآن نیزتوسط سلجوقیان درناحیه کاپادوکیه تـــا بوسفورگسترش یافته است[۸] .

همچنین‌گنبدهای مخروطی‌شکل ُرك دربالای ناقوس برخی ازکلیساهای سبك ُرمان بکار برده شده که نمونه جالب وچشم‌گیر آنرا میتوان در بنای کلیسای «نتردام لاگراند»[۹] **پوآتیه**[۱۰] در فرانسه مشاهده نمود .



۱۲ – برج علاءالدین درورامین . (عکس ازنگارنده)

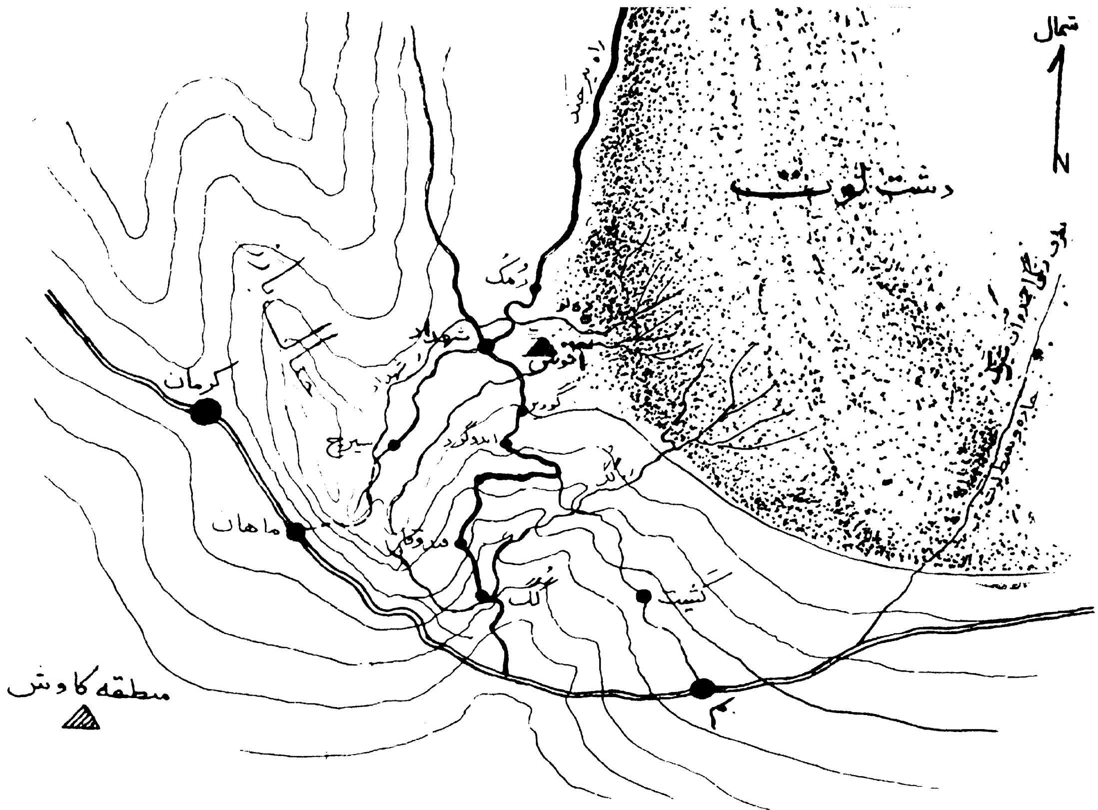
12 - La Tour d'Ala-éd-dine à Varamine.
(Photo No. 12, prise par l'Auteur).

آن، گذشته ازخصوصیت‌تبدیل طرح چهار ضلعی به هشت ضلعی‌که بنحوی درخارج بنا نیز نموده شده ، اثری‌است‌که به‌پیروی ازشیوه‌بنای‌امامزاده‌عبدالله ، جزء مجموعه بناهائی‌باگنبد ُرك ونقشه غیرمدوربوجود آمده است .

۷ – ابنیه وآثار تاریخی اسلام دراتحاد شوروی – ازانتشارات مؤسسه روحانی مسلمانان آسیای میـــانه و کازاخستان – تاشکند – تصویر شماره ١٤ .

8 - Histoire de l'Architecture — (Auguste choisy) Tome II p. 83.

9 - Notre-Dame — La grande. 10 - Poitiers.



نقشه شماره ۱ – وضع شهداد ومنطقه آقوس نسبت به دشت لوت

بررسیهای باستان‌شناسی حاشیهٔ دشت لوت

نوشته مهندس علی حاکمی

مقدمه :

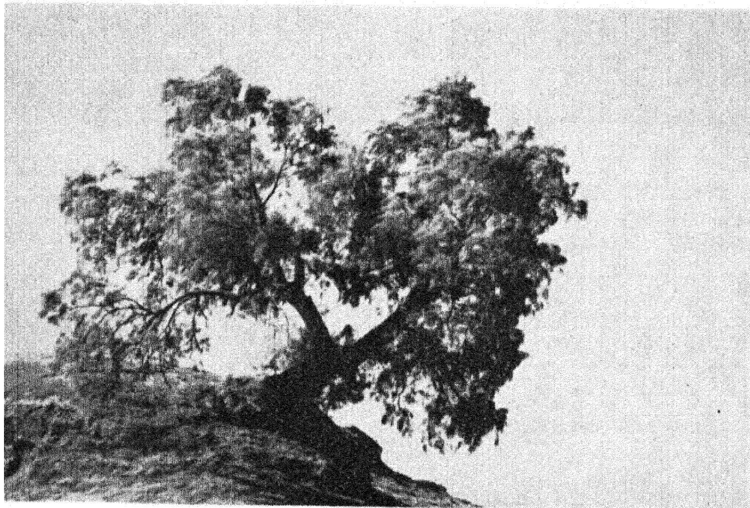
هیأت مؤسسهٔ جغرافیائی دانشگاه تهران که از سال ۱۳٤٦ شمسی مشغول مطالعات جغرافیائی‌دامنه‌داری در دشت لوت بود ، ضمن بررسیهای علمی خویش در شرق شهداد به نمونه‌هائی از اشیاء سفالین و فلزی و سنگی دوران‌قبل از تاریخ این ناحیه دست یافت ولی هیأت مزبور به‌سبب اشتغال به‌کارهای مربوط به خود ونداشتن افراد باستان‌شناس موفق به گمانه‌زنی و تجسس بیشتری نگردید .

لذا برای پیش‌برد این منظور مصلحت‌دید که همکاری اداره کل باستان‌شناسی را جلب نماید . نظر هیأت مزبور بهمین‌نحو انجام‌گرفت واین اداره بسهم خود بررسی باستان‌شناسی دشت لوت را که تاکنون ناشناخته مانده بود با اشتیاق فراوان پذیرفت و برای این کار به اینجانب مأموریت داد تا ازنزدیك با هیأت نامبرده همکاری نمایم .

هیأت مطالعاتی دشت لوت درتعقیب بررسیهای سال گذشته خود اوائل سال



۲–۱ 2-1



۲–۲ 2-2

2-3 ۲–۳



۱۳٤۷ به محل نامبرده حرکت نمود . پس‌ازطی چهارروز راه ازتهران به شهداد و گذشتن از ناهمواریها ومسیلها وراههای دشوار بین کرمان و شهداد که قسمتی کوهستانی و بقیه از حاشیه لوت میگذرد بشهر شهداد (خبیص سابق) وارد شد .

هیأت مرکز کار خودرا در این شهر قرار داد . تا زمانیکه بررسیهای مختلف ادامه داشت ، هر روز گروه‌های مأمور مطالعه از این محل به نقاط مورد نظر روانه میشدند . نتایج بررسی هیأت‌باستان شناسی که میدان عمل مطالعاتی آن در شرق شهداد قرار داشت ، آشنائی به تمدن کهنسال ساکنین اولیهٔ این محل بود که ازهزاران سال پیش از لحاظ آب و هوا در شرایط اقلیمی مساعدی می‌زیستند . کشف این مرکز تمدن باستانی در حاشیهٔ لوت علاوه بر اهمیت زمانی پیشرفت و نفوذ تمدن را در دنیای قدیم تادورترین نقاط کشور ما حتی در حاشیهٔ کویرها و دشتهای بی‌آب و علف امروزی معلوم میدارد و ازطرفی ناحیهٔ مزبور و سایر مناطق نظیر آن که در مسیر شاهراههای قدیمی قرار دارند بدون شك استعداد

۲–۱ – منظره عمومی‌منطقه آقوس درشرق‌شهداد که کلوتها ومسیلها درآن بخوبی نمایان است

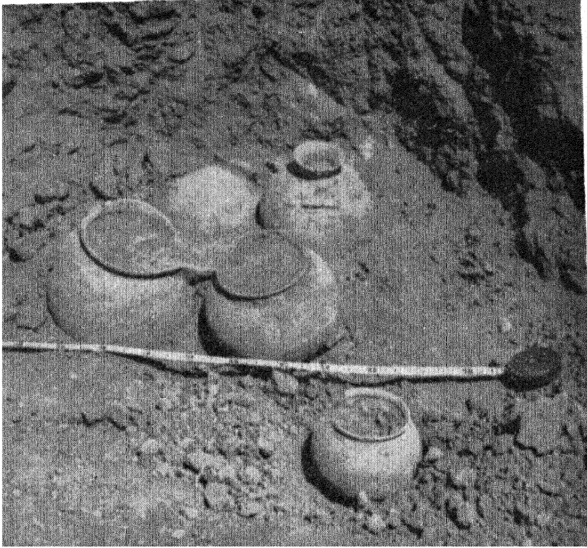
2 - 1 Site général de la région d'Aqous, à l'Est de Chahdad.

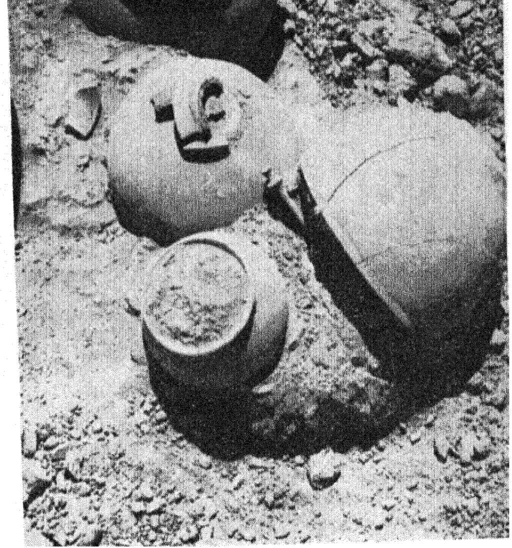
۲–۲ – درخت‌گز درحاشیه لوت نسبتاً فراوان و رشد آن سریع میباشد

2 - 2 Le tamaris est un abrisseau poussant assez rapidement sur la bordure du désert de Lout.

۲–۳ – وضع بوته‌های‌گز درحاشیه لوت‌که مانند جزایری دربهنه ماسه‌ها خودنمائی میکنند

2 - 3 Des tamaris format des îlots sur la bordure du désert de Lout.





3 ۳ ۳ 3

۳ - دونمونه ازقبور مکشوفه درآقوس شهداد

3 - Deux tombes mises au jour à Aqous (Chahdad).

سکونت و زیستن بیشتری داشته‌اند که نظر اقوام اولیه را به سوی خود جلب مینمودند .

چنانچه بررسیهای باستان‌شناسی دشت لوت ازکرانه‌های جنوبی شروع شده و بطرف غرب وشمال آن ادامه یابد نظیر محل باستانی فوق مناطق دیگری مانند دارستان وکَشیت وده سلم ملاحظه‌میشوند و همچنین در حاشیهٔ شمالی لوت کـه شاهـــراه یزد و بیرجند از کنار آن میگذرد وراه کاروانی شهداد هم بدان متصل میگردد در کنار رودکها وخشك رودهای قدیمی به‌مراکز تمدنهای باستانی شرق ایران دسترسی پیدا خواهیم کرد .

متأسفانه در سال ۱۳٤۷ مدت بررسی هیأت مؤسسهٔ جغرافیائی دانشگاه تهران بعلت گرمای طاقت‌فرسا بیش از ۲۰ روز ادامه نیافت . بنابراین گروه باستان‌شناسی فقط مدت ده روز توانست منطقهٔ وسیعی را در شرق شهداد مورد بررسی قرار داده ودر ایـــن زمان کوتاه نتایج جالب و ارزنده‌ای بدست آورد .

وضع اجمالی شرق‌شهداد ازنظر جغرافیائی:

شهداد و سایر آبادیهای مجاور آن کـه در حاشیهٔ دشت لوت قرار دارند منطقه‌ای خشك ودارای آب وهوای بری است. (ش ۱) ارتفاع این نقاط از سطح دریا بین ۸۰۰ تا ۳۰۰ متر است . رشتهٔ کوه بلندی که بین کرمان و مناطق دشت لوت‌فاصله افکنده وبنام جبال‌بارزمعروف است دراختلاف آب و هوای این منطقه بی‌تأثیر نمی‌باشد . کرمان که درارتفاع ۱۸۰۰ متری از سطح دریا در غرب این رشته کوه قرار گرفته است دارای آب و هوای معتدلی است ، ولی برخلاف آن ناحیهٔ شرقی‌کوهستان مزبورکه دامنه‌های آن مشرف بدشت‌لوت‌است، غالباً روزهای گرم وخشکی را توأم باطوفانهای موسمی لوت میگذراند (کروکی شماره ۱) در نتیجه وضع نامساعدی برای ساکنین این نواحی‌فراهم ساخته ودائماً باعث پیشروی نواحی غربی دشت لوت بطرف دامنه‌های کوهستانی میگردد. همین امر درهزاران سال پیش‌باعث تغییرمکان اقوام ساکن‌این ناحیه‌گردید بطوریکه تمدنهای اولیـه بتدریج ازبین‌رفتند وساکنین‌آن به‌مساکن تازه‌ای روی آوردند. بدین‌نحو آبادیها وشهرهای نوینی جایگزین اماکن قدیمی گردید. البته این‌تغییرمساکن‌درادوارقدیم تنها بسبب هجوم طوفانهای شن وماسه انجام نگرفت بلکه سیلابهای فصلـی و تدریجی هم باین امر کمك مینمود تا حدیکه این دو عامل مهیب طی قرون متمادی دست‌بدست یکدیگر داده بحکم اجبار ساکنین مختلف این نواحی را وادار میکرد تا زادگاه خویش‌را بدست‌فراموشی





4-2 ٤-٢ ٤-١ 4-1

٤-١ – ظرف سفالین نخودی‌رنگ الوان ٤-٢ – ظرف سفالی رنگارنگ با نقش عقاب پرگشوده‌که با سه رنگ نخودی – قرمز و سیاه تزئین شده است

4 - Vase en céramique, décoré d'un aigle aux ailes tendues dessiné en trois couleurs: beige, rouge et noir.

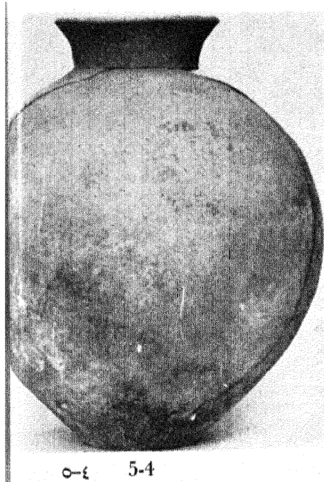
سپارند .

آثاریکه این سه عامل سازش‌کار طبیعت در شرق شهداد از خود برجای گذاردند وجود بریدگیهای فراوانی‌است که درناحیهٔ مسکونی قدیم دیده شده و باعث قطع جریان آبهای زراعتی وتغییر مسیر رودخانه‌های اصلی گردیده است بطوریکه ادامهٔ زندگانی را دراین محل جهت اقوام ساکن دشوار میساخت . در نتیجه طی سالیان دراز این پدیده های سرکش طبیعت شاهد انتقال تدریجی تمدنهای اولیهٔ کرانهٔ دشت لوت بود که قهراً هرچند قرن یکبار اتفاق می‌افتاد . این تغییرمکان بطور توالی از زمانهای بسیار دور از دشت بطرف کوهستان ادامه یافت و با وضع‌کنونی باز هم ادامه‌خواهد داشت . بطوریکه امروزه درمنطقه شهداد این‌نقل‌وانتقال پله‌ای ازسمت شرق بطرف غرب کاملا محسوس است . بنابراین با توجه به مطالب فوق چنین استنباط‌میگردد که تمدنهای قدیمی حاشیهٔ دشت لوت برخلاف سایرنواحی‌ایران طبقاتی نبودند، بلکه درسطح وسیعی در دنبال یکدیگر بوجود آمدند ، زیرا بررسیهای محدود باستان‌شناسی‌که درمحلی بنام آقوس انجام گرفت تاحدی این نظررا تأیید میکند. بطوریکه درحاشیهٔ دشت‌لوت وشرق شهداد تمدنهای اولیه‌ای‌که درهزارهٔ چهارم قبل ازمیلاد بوجود آمده است بعلت عوامل مذکور درفوق بتدریج ازبین رفت ودر محلی عقب‌تر ازمساکن اولیه بطرف دامنهٔ کوهستان تغییر مکان داد . عوارض و ناهمواریهای زمین وبریدگیهای‌بیشماری که از وزش بادهای موسمی وسیلابهای فصلی بوجودآمد مؤید نظرات فوق‌میباشد، بطور مثال شهرکنونی شهداد بهترین نمونهٔ این تحول است که ساکنین آن قرنها پیش از مساکن قبلی خود به‌سرزمین کنونی روی آوردند . چنانچه تغییرمکان تدریجی این ناحیه از هزاران سال‌پیش‌با



5-1 ٥-١

٥-١ – نمونه‌ای ازظروف سفالین مکشوفه درآقوس شهداد


٥-٤ 5-4


٥-٣ 5-3

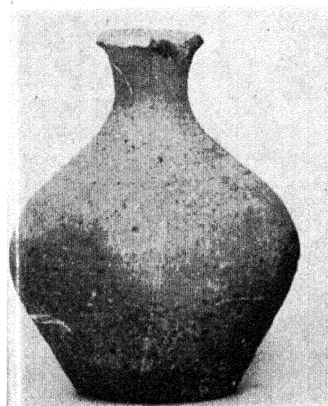

٥-٢ 5-2

(۱ تا ۹) ٥ - نمونه‌هائی ازظروف سفالین مکشوفه درآقوس « شهداد »

5 (1-9) Vases en céramique trouvés à Aqous (Chahdad).


٥-٥ 5-5

5-6 ٥-٦



وضع کنونی آن مقایسه شود معلوم‌میشود که شهر فعلی شهداد طی ٥ هزار سال در حدود ۷ کیلومتر بطرف غرب عقب‌نشینی نموده‌است . ساکنین امروزی این محل برای مصونیت خویش از خطر سیلاب های تدریجی و اتفاقی از همان رودخانهٔ‌قدیمی وآبهای کوهستان غربی‌که سالیان دراز اقوام ساکن شرق این شهر را سیراب مینمود از طریق آبروهای زیرزمینی که از رودخانه منشعب است بطرز خاصی استفاده کردند ونیز در محلی که تقریباً از خطر عوامل نامبرده درامان‌است‌مسکن گزیدند .

بررسیهای باستان‌شناسی

همانطور که قبلا اشاره شد بررسیهای باستان‌شناسی از روز نوزدهم اردیبهشت ماه در ناحیهٔ شرقی شهر شهداد درمحلی بنام آقوس شروع‌گردید . دروهلهٔ اول اعضای باستان‌شناس هیأت در زمینی بابعاد ۹ کیلومتر به تجسس و جمع‌آوری نمونه های مختلف پرداخت و پس از بررسیهای سطحی به گمانه‌زنی اقدام نمود که نتایج حاصله در این مدت کوتاه بسیار جالب و ارزنده بود .

محل مورد بررسی که در حدود ۷ کیلومتری شهر شهداد (خبیص سابق) قرار داشت ، درابتدا نظر بیننده را بخود جلب نمیکرد ولی باکمی پشتکار و دقت ونیز وجود تکه سفالهای متنوع درسطح زمین وداخل مسیلهائی که نشانهٔ عامل انهدام مساکن باستانی آن منطقه بود . گروه باستان‌شناسی موفق به کشف آثار تمدن کهنسالی دراین سرزمین گردید .

وضع طبیعی کنونی این منطقه ، که ارتفاع کمی از حاشیه دشت لوت دارد ، به علت سیلابهای تدریجی و طوفانهای شدید موسمی مخلوط باشن وماسه بشاخه‌های متعددی تقسیم شده است ، بطوریکه دربعضی نقاط فشار آب و شدت باد و طوفانهای شنی زمینهای مزروعی را به صورت‌قطعات مجزا وبشکل‌جزایرکوچک در پهنه‌های شن و ماسه درآورده است (ش۲ - شماره‌های ۱و۲و۳) که‌به‌اصطلاح

امروزی آنها را «کلوت» میگویند. بنابراین برای دسترسی به تمدن اقوامی که در هزارهٔ چهارم و سوم قبل ازمیلاد دراین‌ناحیه میزیستند باید توجه را بیشتر به تپه‌های کوتاه و مسیلهائی که درلابلای این کلوتها قرار دارند معطوف داشت. بهمین جهت افراد گـروه باستان‌شناسی هیأت مزبور هم پس از مطالعات مقدماتی تحقیق و تجسس علمی خویش را در فراز ونشیب این منطقه مستقر کرد ودرنتیجه توانست به تعدادی از مقابر قبل ازتاریخ واشیاء ارزندهٔ آن دست یابد.

اشیاء ومقابر مکشوفه :

در بررسی ده روزه آقوس شهدادکه فاصلهٔ کمی از حاشیهٔ دشت لوت دارد، اشیاء و آثار متعددی متعلق به هزارهٔ سوم و نمونه‌هائی از سفالهای هزارهٔ چهارم قبل از میلاد در مقابر مکشوفه بدست آمد (ش ۳ شماره های ۱و ۲) که بترتیب بذکر هریك از آنها مبادرت میگردد:

الف – ظروف سفالین – در نتیجهٔ بـررسیهای چند روزه ظروف سفالین متعددی از مقابر اقوام ساکن این ناحیه در فواصل مختلف بدست آمد. ظرفهای مکشوفه که با رنگهای قرمز و نقوش مختلف تزیین یافته‌اند ازلحاظ سبك و شیوهٔ کار با ظـروف مکشوفه در بمپور بلوچستان وخوراب کرمان شباهت کامل دارند. همچنن کوزهٔ سفالین نخودی رنگ ظریفی بدست آمد که روی آن سه نوار قرمزرنگ دیده میشود. حد فاصل این نوارها با تصاویر عقاب پرگشوده و خطوط شکسته موازی به رنگ سیاه تزئین شده است (ش ٤) نظیر این ظرف در مـرز ایران و پاکستان در منطقهٔ بلوچستان پاکستان‌درتپه‌ای‌بنام‌کولی‌ماهی کشف‌گردیدکه قدمت آنها به هزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد میرسد وهمچنین با ظروف رنگارنگ شوش ۲ قابل مقایسه میباشد.

کلیهٔ ظروف مزبور از لحاظ هنر سفالگری بسیار با مهارت ساخته شده‌اند. وهنرمندان سفالگر این ناحیه در ساخت آنهاکمال دقت وظرافت را بکار برده‌اند. (ش ٥ – از شمارهٔ ۱ تا ۹).

با توجه به مطالب فوق میتوان گفت که درهزارهٔ چهارم وسوم قبل ازمیلاد حاشیهٔ لوت بطور اعم و شرق شهداد بطور اخص مکان متروك و دورافتاده نبوده بلکه بین اقوام این ناحیه با سایر مناطق روابط دائمی وجود داشته است. بنابراین این هنررا منحصراً نمیتوان زائیدهٔ فکر

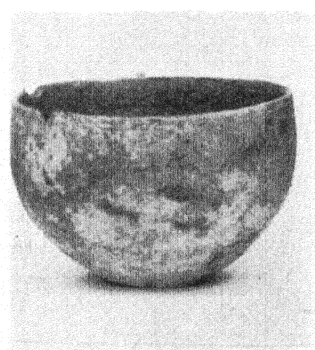
5-7 ٥-٧



5-8 ٥-٨



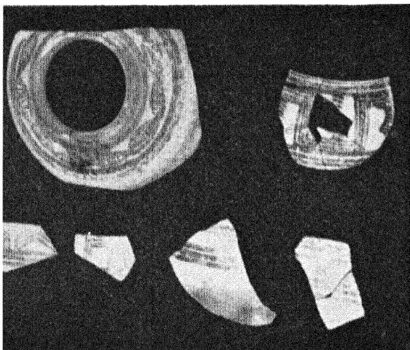
5-9 ٥-٩



6 ٦

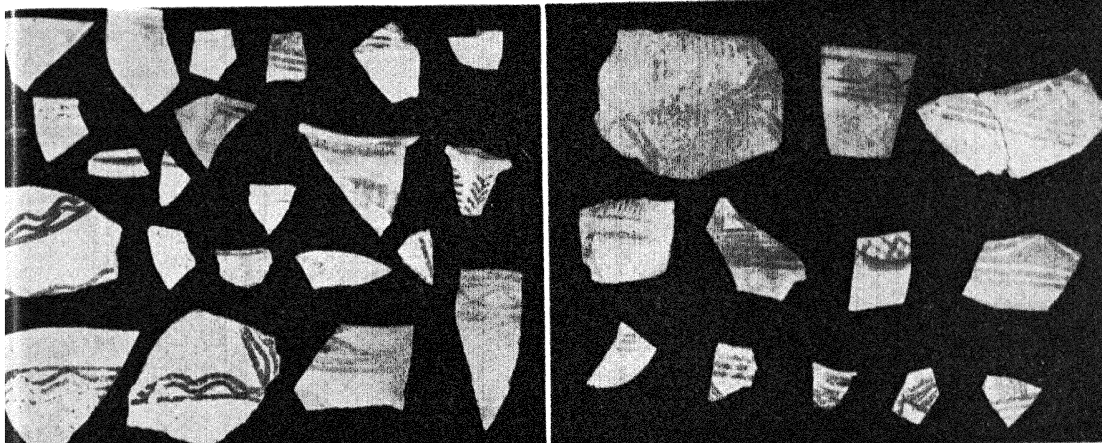


٦



٦ – ظروف وقطعات سفالین منقوش

6 - Vases et morceaux de céramique à dessins.



6 ٦ ٦

٦ – ظروف وقطعات سفالین منقوش
6 - Vases et morceaux de céramique à dessins

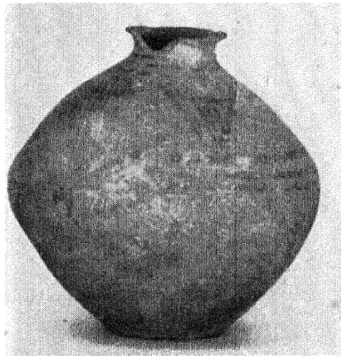
مردمان ساکن این ناحیه دانست . برای تأیید این نظر با تجسس و مطالعهٔ مداوم باستان‌شناسی درحاشیهٔ لوت امید فراوان میرود که کانون تمدنهای دیگری کشف گردد تا اتصال این رابطه را مستحکمتر سازد . از طرفی جهت اثبات و تکمیل نظر فوق لازم است در منطقهٔ مورد بررسی کاوشهای اساسی ودامنه‌داری صورت گیرد تا با کشف بازماندهٔ آثار واشیاء متنوع اقوام قبل از تاریخ این ناحیه به‌گسترش تمدنهای کهنسال ایران تا نقاط دوردست ومتروکی چون حاشیه دشت لوت آشنائی بیشتری پیدا کنیم زیرا همین پژوهشهای علمی در نقاط باستانی لوت روزی وضع کلی اجتماعات اقوام قبل ازتاریخ کشور ما را روشن ساخته برای آیندگان راه تحقیق وتتبع وسیعتری‌را بازخواهد نمود.

نمونه‌هـای ظروف و تکه سفالهای نقشداری که در محل مزبور پیدا شدند غالباً با نقوش هندسی و طرحهای مختلف تزئین شده‌بودندونظیر آنهاضمن‌بررسیهای علمی سراورل اشتین دربلوچستان‌وکرمان درسال۱۹۳۲ میلادی‌کشف‌گردید. ضمناً با ظروف سفالین شوش و موسیان‌خوزستان، سیلك کاشان وجلگه مرودشت و جلیان فارس قابل مقایسه میباشند. (ش ٦ – شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ٤ و ٥ و ٦).

ب – ظروف سنگی – درگورهای مکشوفه تعدادی ظروف از جنس مرمر و سنگ‌آهکی خاکستری‌رنگ کشف‌گردید. (ش ۷)

۱ – ظروف مرمر رنگارنگ این ناحیه بـا اشیاء مرمری شوش‌که متعلق به هزاره سوم قبل از میلاد است شباهت کلی دارند . کشف این نوع اشیاء در محل مزبور رابطه قوم ساکن آقوس را با نقاط دورتری ثابت مینماید . ازطرفی نظیر ظرفهای مرمر مکشوفه در آقوس را سراورل‌اشتین در بررسیهای منطقه بمپور و خوراب کرمان بدست آورد که وجود معادن فراوان این سنگ و محل ساخت آنرا درنواحی مزبور مسلم میدارد .

٦





اهمیت این نوع ظروف سنگی بیشتر درتراش و تناسب آن است . هنرمندان آن عهد با وجود عدم وسیله در کمال مهارت واستادی در ساخت و پرداخت ظروف سنگی مزبور موفق بوده‌اند بطوریکه شیوه کار آنان امروزهم مورد پسند وتحسین اهل فن قرار می‌گیرد. (ش ۸)

۲ - ظروف سنگی خاکستری‌رنگ-

علاوه بر ظروف مرمر چند قطعه ظرف سنگی متنوع خاکستری رنگ آهکی در بررسیها بدست آمده که ازلحاظ سبك وشیوه کار بسیار جالب میباشد . دربین ایـن ظروف سنگی پیالهٔ استوانه شکل منحصر به فردی کشف گردید که تاکنون نظیر آن دراین نواحی پیدا نشده بود . ابعاد این ظرف ۱۱×۷ سانتیمتر و برسطح خارجی آن نقش شش حیوان حك شده است . صحنهٔ اصلی تصویر گاو کوهانداری را با شاخهای بلند درمقابل شیری نشان میدهد . درحد فاصل این دوحیوان شکلی شبیه مارکه بردم ایستاده است دیده‌میشود. درعقب شیر حیوان دیگری شبیه‌یوز پلنگ در حال حرکت نقش شده است . در بالای نقش گاو وبین شیر و یوز تصویر دو حیوان کوچکتر شبیه گربه وحشی بـا دمهای کوتاه و تیز کنده شده کـه رویهمرفته طرز فکر سازنده آنرا درتجسم حیوانات درفضای بیشتری بیان میکند . (ش ۹ - شماره های ۱ و۲ و۳)

تجسم نقش شیر در مقابل گاو بر روی این ظرف حاکی از فکر مشابهی است که در نزد اقوام قبل از تاریخ‌معمول بوده وبا اندك تفاوتی ازیك سرچشمه سیراب میگردید چه تجسم این فکر بر روی اشیاء و آثار مختلف در مغرب‌ایران وبین‌النهرین در قدیمترین ادوار رواج داشت ونظایر آن در سومر و عیلام بر روی مهرهای استوانه و صدف دیده شده است . در هزارهٔ دوم واول قبل ازمیلاد ترسیم این‌نقش برروی اشیاء بیشتر متداول شد تا اینکه در زمان هخامنشیان به‌صورت جدال شیر و گاو در نقش برجسته های



۷ 7



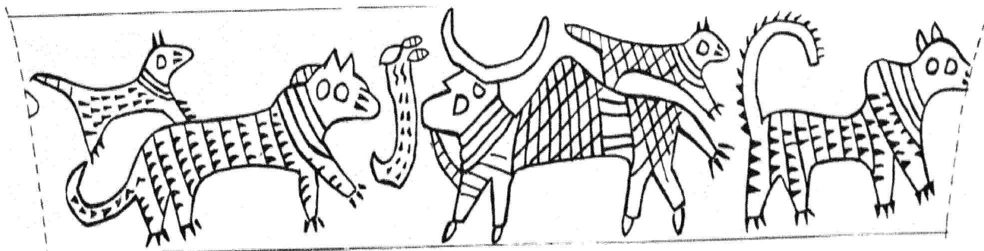
۸ 8

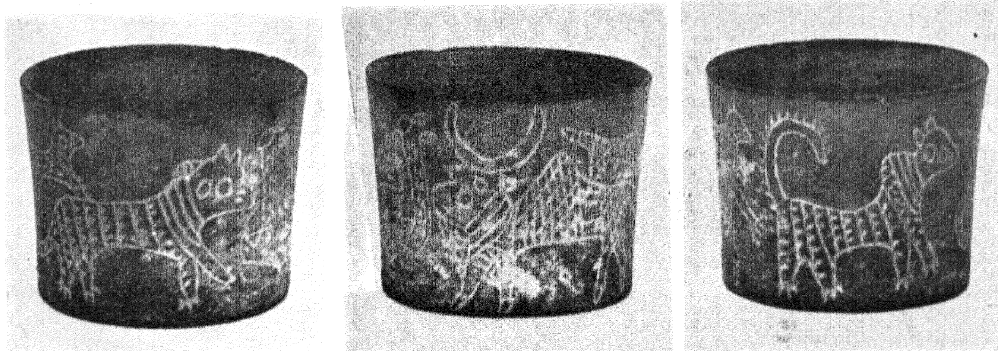
۷ - یکی ازمقابرمکشوفه درآقوس «شهداد» که درآن نمونه‌هائی ازظروف سنگی بدست آمد

7 - Une tombe à Aqous (Chahdad), dans laquelle ont été trouvés des vases en pierre.

۸ - نمونه‌هائی ازظروف مرمر مکشوفه

8 - Des vases en marbre





۹ – ظروف سنگی خاکستری رنگ با نقوش مختلف حیوانات

9 - Vases en pierre grise sur lesquels sont dessinés des animaux.

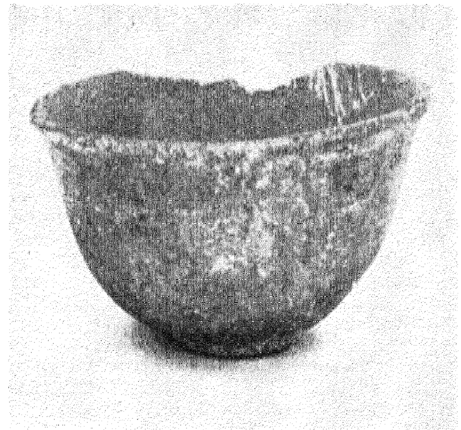
تخت جمشید به صورت کاملتری خودنمائی کرد .

علاوه برشیئی مذکور سه عدد ظرف سنگی خاکستری رنگ دیگر در حین گمانه زنی کشف گردید که بترتیب عبارتند از یك کاسه و یك پیاله که در داخل ظرف اخیر یك عدد عطردان کوچك سنگی قرارداشت . سطح خارجی عطردان با نقوش دوایر کوچك متحدالمرکز کنده‌کاری شده است . معادن این نوع سنگهای خاکستری رنگ در نواحی خراسان و کرمان فراوان است و تا قرون معاصر از آن در ساختن انواع ظروف وپی‌سوز و حتی مهره‌های گردن‌بند استفاده‌مینمودند. (ش ۱۰ شماره‌های ۱ و۲ و۳)

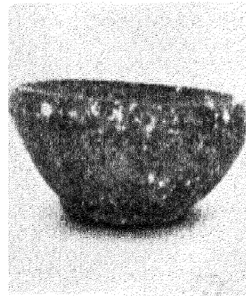
ج – **اشیاء فلزی** – ضمن گمانه‌زنی و بررسیهای منطقه آقوس شهداد درمقابر مکشوفه علاوه بر اشیاء مذکور در فوق تعدادی ظروف ووسایل فلزی سالم و شکسته بدست آمد که بترتیب شامل اشیاء زیر میباشند . (ش ۱۱ و ش ۱۲)

۱ – ظروف فلزی – تعداد این‌اشیاء که نسبت بمدت گمانه زنی زیاد ومتنوع بود غالباً در مقابر مکشوفهٔ کنار ظروف سفالین بدست آمده و اشکال مختلف آن سبك و شیوهٔ کار هنرمندان محلی آن‌عهد را در هنر فلزکاری کاملا روشن میسازد. انواع ظروف فلزی که دراین بررسی‌پیدا شد عبارت ازپیاله‌های مدور ساده مسی، ظرف استوانه‌ای شکل با دوایر برجسته در کف ، پیاله‌ای با آبریز کوتاه ، پیالهٔ کوچك پایه‌دار و تعدادی ظروف مسی شکسته بوده است . در مقایسه‌ای‌که بین ظروف فلزی مکشوفهٔ آقوس شهداد با اشیاء سایر نقاط ایران مانند شوش ، بمپور ، خوراب بعمل آمد شباهت کاملی

۱۱ 11



۱۰





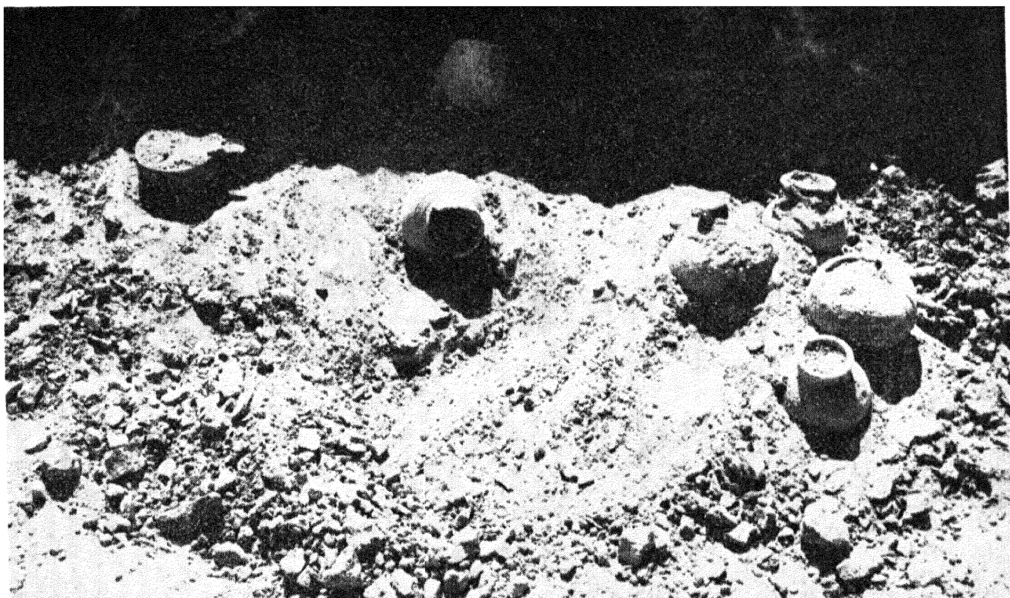
۱۰ 10

۱۰ – ظروف مختلف سنگی خاکستری رنگ شامل کاسه – پیاله وعطردان

10 (1-3) Vases divers en pierre grise: bol, coupe, vase à parfum.

۱۱ – یکی از مقابر مکشوفه که نمونه‌های مختلفی ظروف فلزی از آن بدست آمد

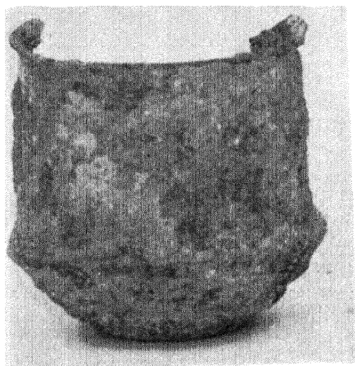
11 - Divers récipients métalliques trouvés dans une tombe.



۱۲ – یکی دیگر ازمقابر مکشوفه که علاوه بر ظروف سفالین اشیاء فلزی جالبی درآن کشف گردید

12 - Une tombe dans laquelle ont été trouvés, non seulement des vases en céramiques, mais aussi des objets métalliques très intéressants.

13 ۱۳-۱



۱۳-۲



بین آنها واشیاء نواحی فوق دیده میشود. نتیجهٔ این وجه تشابه از طرفی ارتباط نزدیکی را بین اقوام نقاط مزبور مشخص ساخته واز طرف دیگر تمدن پیش‌رفتهٔ ساکنین این ناحیه را معرفی می‌نماید. (ش ۱۳ – شماره‌های ۱ تا ۷).

۲ – میله‌های فلزی– دربعضی‌ازقبور مکشوفه تعدادی میله‌های فلزی ازجنس مس با ابعاد متفاوت کشف گردید که در کمال مهارت واستادی ساخته شده بود. چون طول اغلب این میله‌ها ازحد سنجاق تجاوز میکند ونیز برآمدگی و وسعت کلاهك فوقانی آن که بوسیلهٔ سوراخی به میله وصل شده ازمیزان معمولی‌بزرگتر است، همان دوکهای دستی اولیه میباشند که برای ریسندگی از آنها استفاده میشد. درازای میله و بزرگی قسمت بالای آن تاحدی این نظررا تأئید میکند. بطور کلی انواع میله‌های فلزی که در نقاط مختلف ایران‌کشف‌شده بنام سنجاق‌معروف گردیده است که مقداری از آنها جهت آرایش وبستن مو ولباس بکار میرفت. بنابراین طبق معمول کلیهٔ میله‌های مسی مکشوفه در آقوس شهداد را هم باید باین اسم بنامیم ولی ظاهراً وزن این میله‌ها وارتفاع‌آن ونیز وجود سوراخ اتصال در کلاهك فوقانی آن خلاف نظر فوق را تأئیدمیکند، لذا بهترین وجه‌تسمیه مناسب برای این شیئی همان دوك ریسندگی‌است که تقریباً مقرون به حقیقت میباشد ولی بین میله های مکشوفه دوعدد سنجاق هم وجود داردکه قسمت فوقانی آن تخم‌مرغی

شکل بوده و چهار فرورفتگی نسبةً عمیق چهار برجستگی جانبی آنرا از یکدیگر جدا میسازد.

۳ – اشیاء مختلف فلزی – علاوه بر میله‌های مذکور در فوق مقداری اشیاء متنوع دیگری ضمن بررسیهای منطقهٔلوت پیدا شد که بترتیب عبارتند از آینه فلزی مدور با دستهٔ پهن، تبر کوچك فلزی با تیغه‌های منحنی که بشکل خاصی ساخته شده است، میله‌های دوشاخه کوچك، درفش، کارد کوچك، زنگوله مفرغی با آویز آهنی و النگوهای مختلف مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد که در فاصله دورتری پیدا شدند.

کشف اشیاء متنوع درآقوس تاحدی وجود تمدن وهنر تکامل یافته‌ای را در این ناحیه محرز میسازد ولی چون مدت بررسی در محل مزبور کوتاه بود بنابراین موارد استعمال بعضی از اشیاء مکشوفه را میتوان در کاوشهای آتی معلوم داشت. (ش ١٤ – شماره ۱ و ۲ و ۳).

د – اشیاء تزیینی – هنگام بررسی و گمانه‌زنی درقبور مکشوفه مقداری وسایل تزئینی جالب بدست آمد که در شناخت کارهنرمندان محل مزبور بدون تأثیر نمیباشد. بطور کلی اشیاء زینتی متداول ساکنین این ناحیه از مهره‌های عقیق،


۱۳-۷

(۷-۱) ۱۳ – نمونه‌هائی از ظروف فلزی که درآقوس کشف شد

13 (1-7) Vases métalliques mis au jour à Aqous (Chahdad).


۱۳-٤


۱۳-۳


۱۳-٦

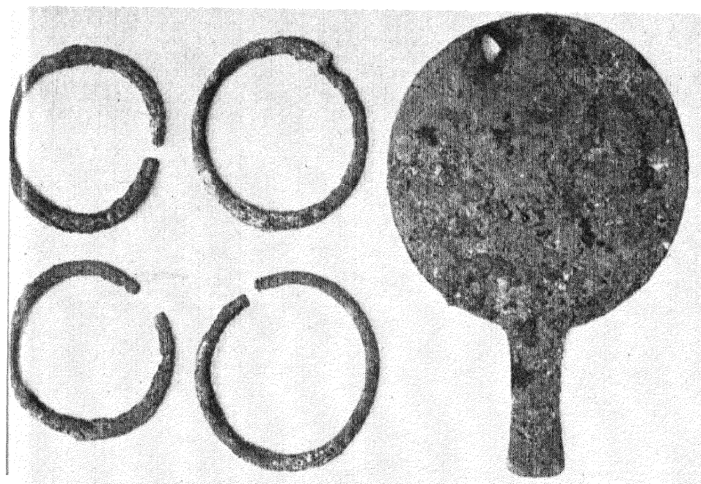

۱۳-٥

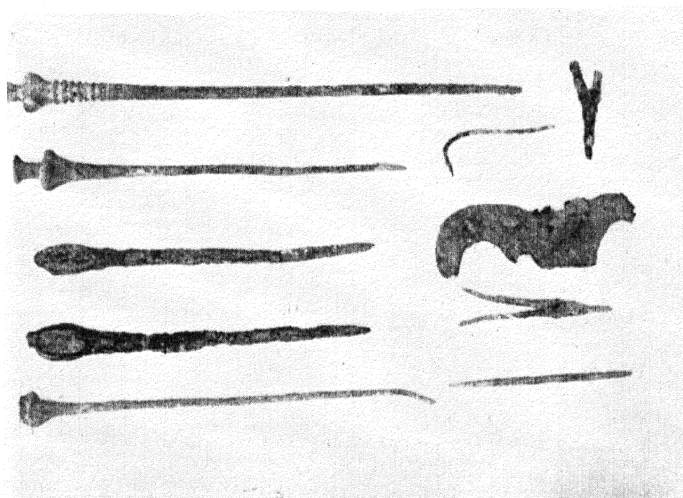
لاجورد ، مفرغ ، مس ، نقره ، سنگهای متنوع و صدفهای دریائی تشکیل میگردد که از لحاظ ظاهر بین آنها و اشیاء تزئینی دیگر نقاط قبل از تاریخ ایران تشابه کاملی وجود دارد و ساکنین این ناحید بهمان موادی دسترسی داشتند که سایر اقوام قبل از تاریخ آن عصر برای وسایل تزئینی خود بکار میبردند ونیز ازلحاظ هنر سازندگی سطح کار هنرمندان این محل همپایهٔ کار صنعتگران همزمان خود بوده و در پیشرفت تمدنهای اولیه با سایر اقوام در یك جهت گام برمیداشتند .

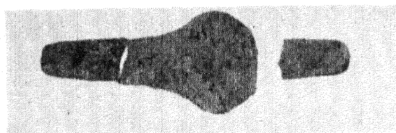
اشیاء تزئینی مهمی که در مقابــر باستانی آقوس شهداد کشف گردید ، یکی دستبندی است که از مهره های نقره و عقیق تشکیل یافته و دستبند دیگری که با مهره‌های مسی ، عقیق و لاجورد ساخته شده است و نیز گردن‌بندی از مهره‌های عقیق و لاجورد با صدفهای دریائی و همچنین تعـدادی دستبند های مسی و انگشتری نقره و قطعاتی از نقره بدست آمد که هریك بنوبهٔ خود از نظر تاریخی وهنری در خور مطالعه و تحقیق میباشد . (ش ۱۵ – شماره‌های ۱ و ۲ و ۳) .

ضمن بررسیهای شرق شهداد تعدادی نمونه سنگهای طبیعی متنوع که همراه سیلابهای تدریجی ازکوهستان آورده‌شده بود از روی تپه‌ها و مسیلها جمع‌آوری گـردید . این سنگها از نوع عقیق ، هماتیت ، سیلکس (سنگ چخمـاق) ، مالاخیت (سنگ مس) ، بازالت و دیوریت میباشندکه وجود آنها را درکوهستانهای مجاور مسلم میدارد .

در محلی کم عمق که خاکسترکوره وجود داشت مقدار زیادی گدازهای مسی مذاب پیدا شد . با کشف مزبور بدون تردید میتوان گفت اقوام ساکن این‌ناحیه به معادن فلز مزبور دسترسی و به طرز استخراج و ذوب آن آشنائی کامل‌داشتند واز طرفی چون منطقهٔ کرمان ازحیث معادن مس غنی میباشد بنابراین میتوان اظهارنظر نمود اقوام قبل از تاریخ این







۱٤ – نمونه‌های مختلفی از تزئینات و اشیاء فلزی مکشوفه ازمقابر آقوس «شهداد»

14 - Diverses parures et divers objets métalliques trouvés dans une tombe à Aqous (Chahdad).

سرزمین زودتر از اقوام همزمان خود به وجود این فلز پی برده و آنرا مورد استفاده قرارداده‌اند وممکن است مقداری ازفلز مزبور درآن زمان بنقاط اطراف صادرمیگردید. البته‌کاوشهای‌آتی میتواند این نظررا بوجه‌کاملتری تأیید یا تکذیب نماید.

نکتهٔ دیگری که در بررسی منطقهٔ آقوس شهداد جلب توجه مینمود فقدان استخوان‌بندی کامل انسان در مقابر مکشوفه بوده است. علت این امر را میتوان چنین توجیه نمود که وجود طوفانهاوبادهای شدید موسمی دشت‌لوت، که ازجنوب شرقی به شمال‌غربی[1] میوزد، دراثرسیلابهای متمادی بمروروباعث خرابی مساکن متروکه اقوام قبل ازتاریخ این ناحیه‌گردید[2] ودراثر سایش‌مداوم‌ازارتفاع این بناهاکاسته شد بطوریکه پس ازسالیان دراز اصل بناها ازبین رفت وآثاری ازآن برجای نماند. سپس نوبت به مقابر اقوام باستانی این محل رسید؛ وقتی خانه‌ها محوگردید مقابرکه درعمق بیشتری‌ازکف ساختمانها قرارداشتند موردهجوم دوعامل فوق قرارگرفتند، و بتدریج از ارتفاع وعمق اولیهٔ آنهاکاسته شد.

در بررسیهای آقوس شهداد حداکثر عمق مقابر مکشوفه از ۶۰ سانتیمتر تجاوز نمی‌نمود و بعضی اوقات اشیاء مقابر از سطح خاك نمایان بود. چنانچه روزی کاوشهای علمی مداومی دراین محل‌انجام گیرد بعلل مذکور در فوق مقابر ومساکن اقوام قدیمی محل مزبوررا نمیتوان بطور توالی وپیوسته بدست آورد مگر اینکه محل سکونت آنان درپناه تپه وماهورهائی بدست‌آیدکه تاحدی ازنفوذ عامل خانه برانداز دشت‌لوت مصون مانده باشند.

ازبین رفتن استخوانها بعلل زیربوده است: یکی کم شدن تدریجی ارتفاع مقابر که تقریباً استخوانهارا در معرض هوا قرار میداد دیگر وجود خاکهای گچی و آهکی مخلوط با نمك و رطوبتی که هرساله از بارانهای موسمی در سطح زمین باقی میماند وباعث فساد ونابودی سریع‌آنها میگردید. ازکلیهٔ مقابرمکشوفه فقط در یك قبرمقدار کمی استخوان‌بدست آمد که عمق آن در حدود ۳۰ سانتیمتر بود و از وجود آخرین بقایای استخوان‌بندی انسان حکایت مینمود. بنابراین در گورستان قبل ازتاریخی این ناحیه چنانچه ارتفاع قبور از این عمق تجاوز ننماید دسترسی به استخوان بندی کامل انسان امکان‌پذیر نخواهد بود. اما باید اذعان نمود که این بررسی‌کوتاه مدت برای شناسائی کامل این منطقه کافی نبوده وبیشتر بمنظور آشنائی با مساکن باستانی حاشیهٔ دشت لوت صورت‌گرفته است ولی چنانچه کاوشهای علمی مداومی در پناه تپه‌ها و ارتفاعاتی انجام گیرد که ازخطر باد وسیل مصون مانده‌اند، شاید به‌مساکن و مقابر کاملتری دست یافته شود واز این راه به وضع اجتماعی قوم باستانی محل مزبور آشنائی بیشتری حاصل آید.

کشف تمدن قبل ازتاریخ دراین‌مکان دورافتاده برای تشخیص وتعیین راههای ارتباطی قدیم واجد کمال اهمیت است. برای این منظور خط سیر رابط این‌محل را از سوی شمال غربی با نواحی مرکزی ایران مانند سیلك کاشان وتمدن های ناشناخته این مسیر میتوان کشف نمود و از طرفی باید خط سیر مذکوررا تا محل استقرار اقوام جنوبی دشت‌لوت مانند بلوچستان وکرمان ونواحی جنوب‌غربی آن ازقبیل فارس و خوزستان ادامه داد واز جهت دیگر ارتباط محل نامبرده را با مناطق شرقی و شمال شرقی که تا به امروز بوسیله راههای شمالی و مرکزی دشت لوت بهم می‌پیوندند مورد تحقیق و تجسس قرار داد. بدین منظور برای تشخیص و تعیین خطوط ارتباطی این اقوام واثبات نظریه فوق لازم است‌کاوشها وبررسیهای پی‌گیری در حاشیهٔ لوت و مسیرهای مورد بحث انجام گیرد. اهمیت و موقعیت محل هم اقدام به چنین کاری را ایجاب میکند.

اشیاء مکشوفه ازبررسیهای سال‌جاری تا حدی رابطه ساکنین این ناحیه را با اقوام ماقبل تاریخی جنوب ایران ومغرب پاکستان روشن ساخته است و ضمناً با اشیاء مکشوف درنواحی مکران بلوچستان (بمپور، خوراب، فنوج، کتوکان، دمین، شاه حسینی، دمباکوه) و کرمان (تل ابلیس، رودبار) ومناطق قبل از تاریخ فارس (باکون، تپه‌های مرودشت وجلیان فسا) تا حدود خوزستان (شوش، موسیان، تپه‌های اطراف شوش) و حتی سیلك کاشان قابل مقایسه بوده وگاهی تطبیق میکند. اثر نقشهای متنوع برروی ظروف سفالین و سنگی و همچنین تشابه سبك و شیوه‌هائی که در ساخت ظروف و اشیاء فلزی این نواحی بکار رفته اصل ارتباط ومبادلهٔ جنس را بطریق ابتدائی دربین‌آنان مشخص میسازد. بنابراین دو اصل‌فوق درآینده مفتاحی‌برای‌کاوشگران باستانی خواهد بودکه راههای مبادلاتی وارتباطی مجهول این‌اقوام راکشف نموده ضمناً مسیر نقل‌وانتقال و مهاجرت اقوام اولیه را به‌این سرزمین‌ها روشن سازند تا بدین طریق علل بروزتحولات وتغییرات درمساکن وتمدن اقوام باستانی ایران به نحوکاملتری معلوم‌گردند زیرا با وجود کاوشهای متعددی‌که درمنطقهٔ خاورمیانه از قبیل ایران وهند وپاکستان وترکستان وقفقاز و ارمنستان و بین‌النهرین بوسیلهٔ خاورشناسان و باستان‌شناسان داخلی و

---

۱ - بادهای صدوبیست روزه دشت لوت معروف و با طوفانهای شن و ماسه همراه است.

۲ - قدرت سایش بادهای موسمی دشت بحدی است‌که حتی درسنگها تأثیر دارد چون حرکت شدید شن و ماسه تولید قدرت سایش بیشتری مینمایدکه در مسیر خود بتدریج باعث تغییرشکل ومحو آثار میگردد.

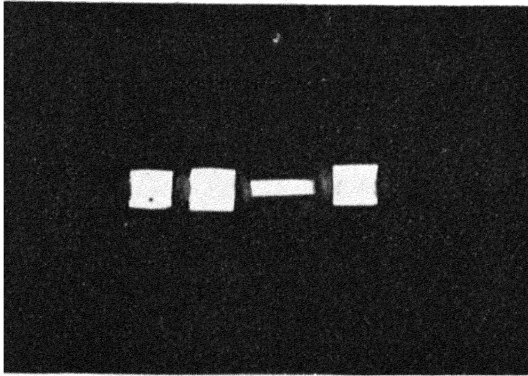
خارجی انجام گرفته ، هنوز در خصوص راههای مهاجرت و محل سکونت اولیه و نژاد اقوام باستانی قبل از تاریخ ایران و سایر مناطق همجوار اظهارنظر صریحی ابراز نشده است .

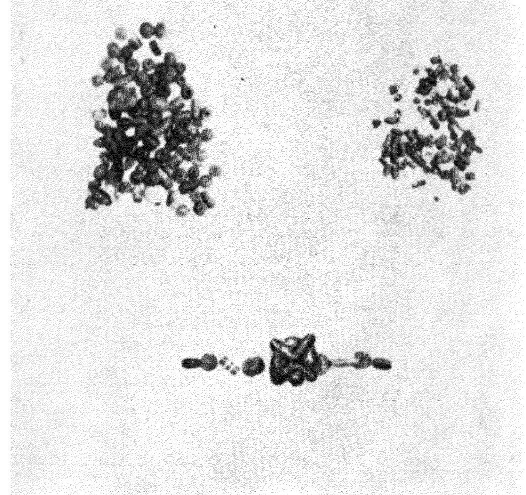
چنانچه دربارهٔ اقوامی که مهاجر نبوده ازدوران غارنشینی وبعدازآن دریك منطقه نشوونما نموده بودند میبایست درصورت کاوشهای مداوم بترتیب آثاری از دوران های مختلف ، که معرف تمدنهای هزاره‌های چندیست ، در محل سکونت آنان بدست آید . ممکن است این آثار در فاصلهٔ طبقاتی یك تپه یا در محلهائی به مسافت کوتاه ازیکدیگر کشف گردد . بالعکس اگر در محلی این آثار در کنار هم بدست نیامد وفاصله مراکز تمدن هزاره‌های مختلف دوراز یکدیگر باشند این امردلیل بر نقل وانتقال اقوام مختلف از مکانی به مکان دیگر است . شاید بتوانیم فرض کنیم روزی در بعضی از قسمتهای ایران محلهائی کشف شود که متوالیاً ازدوران حجر قدیم تا به امروز اقوام ساکن آن تغییر مسکن نداده باشند ولی این امر از نظر تاریخی بعید بنظر میرسد چه هیچ قومی نمیتواند مدت چندین هزار سال در اجتماع منفردی زیست کند واز طرفی مهاجرت و جستجوی سرزمینهای مناسب از عادات و خصایل دیرین انسانها است که از دوران حجر قدیم تا قرون معاصر وجود داشته و متوالیاً از دوران غارنشینی به ده نشینی و شهرنشینی ادامه‌یافته‌است ، زیرا تغییرمکان واسکان درمحلهای جدید برای تأمین زندگانی اجتماعی مرفه و بهتری صورت میگرفت. بنابراین ازهزاران سال پیش اقوام مختلف بعلت ازدیادجمعیت، عوامل طبیعی ، اجتماعی و اقتصادی به جبر یا اختیار زادگاه اصلی خویش را ترك مینمودند . بطوریکه این امر تا چند قرن پیش در تمام قاره‌های دنیا ادامه داشت . بدون شك اقوام ماقبل تاریخ ایران هم ازاین امر مستثنی نبودند . بطور مثال نمی‌توان در خصوص هم‌بستگی نژادی اقوام مناطق باستانی شوش ، سیلك کاشان ، گیان نهاوند ، حصار دامغان ، که هر کدام مدت چند هزار سال مسکون بوده‌اند ، بطور جداگانه اظهار نظرقطعی ابراز داشت ؛ یعنی نمیتوان بدرستی گفت که دراین مدت چند هزار سال قـــوم واحدی در آن نقاط سکونت داشتند یا اینکه بالعکس دریك محل که اشیاء وابزار ووسایل زندگانی طبقهٔ قبلی با طبقهٔ بعدی تفاوت دارد دستهٔ اخیر را ازقوم مهاجر یا ساکنین قدیمی بدانیم . چنانچه این‌دو نظر مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد باز هم نتیجه سودمندی حاصل نمی‌گردد و بعلت کمبود منابع مکشوفه مسائـــل را پیچیده‌تر خواهد کرد چون در هر دو مورد نکات مثبت و منفی زیادی وجود دارد .

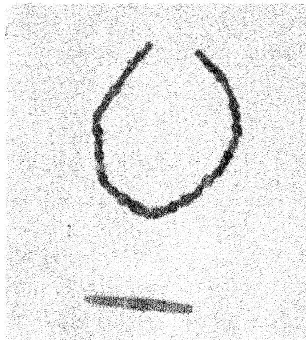
نتایج جالبی را که از بررسیهای منطقه آقوس شهداد بدست آمد بترتیب زیر میتوان خلاصه نمود : در هزارهٔ سوم واواخرهزارهٔ چهارم قبل‌ازمیلاد اقوامی درآن محل میزیستندکه ازلحاظ هنری واجتماعی تفاوتی با اقوام همزمان خود در سیلك ، گیان ، بلوچستان ، کرمان ، فارس وخوزستان نداشتند ولی باین نکته باید توجه داشت که چون از بــررسیها وکاوشهای علمی‌باستان‌شناسی درنقاط قبل ازتاریخ ایران زمان درازی نمی‌گذرد ، هنوز نمیتوان به این سئوال که آیا اقوام ماقبل تاریخ ایران ازهزاران سال پیش دراین سرزمین سکونت داشتند یا اینکه طی هزاره‌ها ازمحلهای‌دیگری‌باین‌نواحی کوچ نمودند جواب قانع‌کننده‌ای ابراز داشت. چه پیوستگی ونتایج این‌بررسیها وکاوشها طوری نیست که بتواند راههای ارتباطی و مبادلات نواحی مزبور را با یکدیگر بسهولت روشن سازد زیرا محل تپه‌ها و مساکن قبل ازتاریخی ایران در فواصل‌نسبةً دوری‌ازهم قرارگرفته ونقاط واسط مجهولی که درحد فاصل‌آنها وجود دارد هنوز کاملاً کشف نشده‌است .

گرچه آثار مکشوفهٔ ناحیهٔ مزبور با سایر نواحی تا حدی وجود رابطه‌ای را معلوم میدارد ، ولی‌مسلم نیست آیا ارتباط بین آنان مستقیماً از فواصل دور برقرار بوده یا اینکه بوسیلهٔ واسطه‌هائی حفظ میگردیده است . فرض اینکه روابط‌بطور مستقیم انجام میگرفته قدری بعید بنظر میرسید . بنابراین باید فرض کرد که مبادلات بوسیلهٔ اقوامی‌که درفواصل این مسیر ارتباطی میزیستند تأمین میگردید . پس باید در حد فاصل تپه‌های مکشوفه بررسی و تجسس بیشتری بعمل آید تا محل اتصال این ارتباط زنجیری مورد نظر بنحو کاملتری معلوم گردد . نتیجه‌ای که ازکشف مساکن جدید اقوام قبل از تاریخ دراین مسیرها عاید میگردد همان کشف راه ارتباطی و خط سیر مبادلات یا مهاجرت اقوام باستانی خواهدبود ، بطور مثال یکی از مسائلی که تاکنون روشن نشده‌است خط سیر و مهاجــرت اقوام ایلامی و سومری به جلگه های خوزستان وجنوب بین‌النهرین است . دانشمندانی که در این رشته تحقیق می‌نمایند بطور یقین نمیتوانند اظهار نظر قطعی ابراز دارند که اقوام مزبور از کوهستانهای زاگرس به محلهای نامبرده قدم نهاده‌اند یا از سواحل خلیج فارس و کوهستانهای شرقی خوزستان و جنوب ایران یعنی از طرف شرق به غرب ، یا اینکه بالعکس هیچگونه مهاجرتی‌صورت نگرفته و اقوام مزبور از دوران حجر قدیم ساکنین بومی آن نواحی بوده‌انــد وفقط تغییرمکان آنان از کوهستانهای مجاوربه‌دشت‌صورت گرفته است .

برای نیل بدین مقصود هرقدر در نواحی مختلف ایران خصوصاً در مناطق شرقی وشمالی به تجسس و تحقیق‌بپردازیم مساکن قبل از تاریخی بیشتری دسترسی پیدا خواهیم کرد که مارا به هدفهای نهائی خــود نزدیکتر خواهد ساخت . بنابراین یکــی از وظایف اصلی و مهم باستان‌شناسان جوان ما مطالعه و تحقیق در باره نکات فوق‌الذکر است تا بتوانند



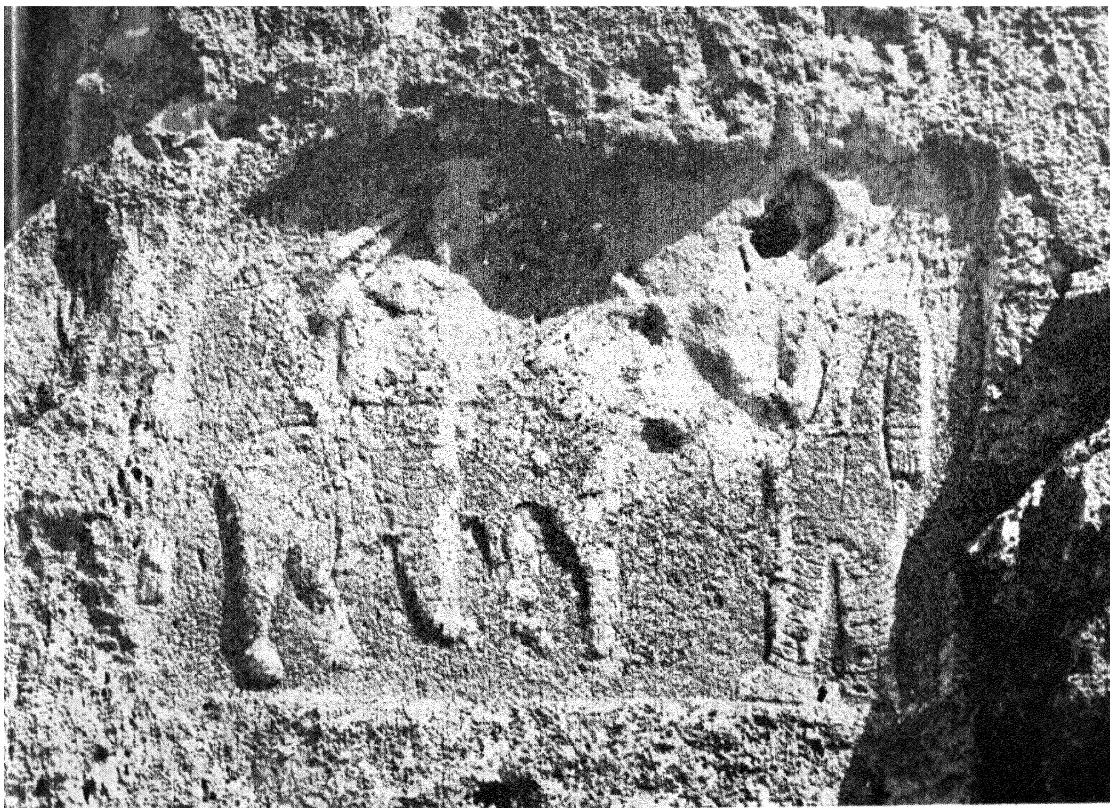




۱۵ - اشیاء تزئینی مکشوفه شامل مهره‌هائی ازجنس لاجورد - عقیق - سنگ - مفرغ - نقره

15 - Parures en lapis-lazuli, en agate, en pierre, en bronze et en argent.

در خصوص مهاجرت اقوام غیرسامی بین‌النهرین وایلامیهای ساکن خوزستان در هزارهٔ پنجم قبل‌از میلاد و راههای مهاجرت آنان که به این سرزمینها ختم میشده اظهارنظر قطعی ابراز دارند ونیز معلوم دارند اقوام ساکن‌حاشیه غربی‌دشت لوت و کویر کاشان ، کرمان ، بلوچستان وفارس از چه مسیری مهاجرت نموده و دراین نواحی مسکن گزیده‌اند . همین نکات جسته و گریخته که در بررسیها و کاوشهای علمی مداوم نقاط مختلف‌بدست می‌آید روزی با یکدیگر درآمیخته‌مطالب جامع و کلی‌تری بدست خواهند داد که منجر به کشف اوضاع اجتماعی وسیاسی اقوام هزاره های مختلف قبل‌ازتاریخی ایران خواهد شد ، ازطرفی چون حواشی دشت لوت یکی از نقاط مهم و حساس‌این دوران است چنانچه بررسیها وکاوشهای مداومی دراین منطقه صورت گیرد، شاید نتایج حاصله روزی بتواند به پرسشها و نظرات فوق جواب قانع کننده‌ای بدهد . خوشبختانه اکنون که در این دشت وسیع مطالعاتی روی جنبه های مختلف انسانی وحیوانی و گیاهی وباستان‌شناسی انجام میگیرد ، برای باستان‌شناسان موفقیت بیشتری را نوید میدهد که ازاین کار مشترك نتایج مفیدتری بدست‌آورند . از بررسیها و مطالعات بعضی از افراد هیئت که در رشته‌های جغرافیای تاریخی ، طبیعی وانسانی و حیوان شناسی و مردم‌شناسی دشت لوت اشتغال دارند بسهولت میتوان مطالب سودمندی‌ازنظرباستانشناسی و ارتباط قبل از تاریخ اقوام حاشیهٔ لوت ومساکن آنان‌کسب نمود و تا حد امکان نظرات جامعتری[4] در باره ساکنین باستانی منطقهٔ مزبور ابراز داشت .



۱ – نقشه برجستهٔ سرپل زهاب

1 - Haut-relief de Saré-Polé Zahab.

کتیبهٔ اشکانی سرپُل زهاب

نوشته : گرد گروپ
عضو مؤسسه باستانشناسی آلمانی درایران

درروستای سرپل زهاب درسرراه کرمانشاه به‌بغداد کوهی است با نقوش برجسته بسیارکهن «آنوبانی‌نی» متعلق بحدود اواخر هزاره سوم پیش از میلاد . درآن‌کوه نقوش برجستهٔ دیگری نیز ازدوره اشکانی وجود دارد وکنارآن نقش‌ها دو سنگ نوشته دیده میشود . این نقشها نخستین‌بار توسط دانشمند برجسته انگلیسی راولینسون Rawlinson کشف‌گردیده‌است. دانشمند فرانسوی دومورگان de Morgan نخستین عکس‌این کتیبه‌ها را درسال ۱۸۹۶ درکتاب سفر باستانشناسی چاپ کرده است .

دانشمندآلمانی هرتسفلد Herzfeld درسال۱۹۲۰و۱۹۲٤ طرحی ازاین سنگ‌نوشته‌ها ترسیم‌کرده است وتنها نخستین سطرسنگ‌نوشته را خوانده است‌که معنی‌آن چنین است «این پیکر خود . . . .»

هرتسفلد درسال ۱۹۲٦ نام شاه را دراین سنگ‌نوشته «هارتابان» خوانده است وتصورکرده‌که این نام بایستی نام اردوان پنجم باشد .

هنینگ Henning درسال ۱۹٥۸ اندیشیده است‌که این کتیبه ممکن است فتح‌نامه پیروزی بلاش دوم (یا سوم ؟) برمهرداد چهارم باشد.

سنگ‌نوشته سرپل زهاب بخط پهلوی اشکانی است ودر نوع خود بی‌نظیر است زیرا سنگ‌نوشته‌های صخره‌ای دیگر دوره اشکانی همراه با خطوط یونانی یا الیمائی هستند واین کتیبه تنها بخط اشکانی است .

من درزمستان وبهار سالهای ۱۹٦٦ و ۱۹٦۷ چندین‌بار به سرپل زهاب رفتم وکوشش‌کردم این سنگ‌نوشته را بخوانم. این نقش برجسته ۲۱۰ سانتی‌متر پهنا و ۱٤۰ سانتی‌متر درازا دارد وارتفاع آن ازسطح زمین درحدود ۷ متر است .

درسوی چپ‌کتیبه مرد سواری دیده میشودکه اسب‌وبدن او بصورت نیم رخ وسر او بروش تمام رخ ساخته شده واز موهای سرش نواری بروی یك شانه افتاده است . لباس نیم‌تنهٔ او تا بالای ران است وآستین دارد . شلوار او چینهای افقی دارد و دوگوشه جل اسب او که پائین آمده درتصویر دیده میشود . سوار با دست راست افسار اسبرا دردست‌گرفته ودست چپ او دیده نمیشود .

درجلوی سوار مردی ازبزرگان ایستاده است‌که بصورت تمام رخ نقش شده وجلوی لباس او بسته است وسینه‌اش‌کمی دیده میشود ومانند مجسمه برنزی شمی‌است. سرآن مرد خراب شده وبا دست راستش حلقه‌ای را ازسوار میگیرد . وضع این نقش برجسته بسیارخراب است وبرجستگی‌هاوفرورفتگی‌هایش بسیار اندك است ونقش مسطحی است .

دورهٔ نقش مستطیل شکل است وبالای آن برای نقش سرسوار مستطیل دیگری افزوده شده است . پای مرد پیاده درخط قاعده دوره نقش قرارگرفته ولی پای اسب دربالای خط ترسیم‌گشته است . درکنار چپ این‌نقش وبالای شانه سوار کتیبه A نقش‌گردیده است‌که ابعاد آن ٦۷ سانتیمتر در ٦۳ سانتیمتر است . مضمون‌کتیبه چنین است :

«پیکر شاه بزرگ‌گودرز پسرشاه بزرگ‌گیو» .

ازاین نوشته معلوم میشودکه این‌کتیبه همزمان با یك نقش برجسته بیستون است‌که‌کتیبه یونانی دارد وبنام‌گودرز پسرگیو است .

نقش برجسته بیستون نیز بسیار خراب شده وسبك این دونقش با یکدیگرمتفاوت است ، باین معنی‌که درنقش بیستون سواران دارای روح وحرکت هستند درحالیکه سوار نقش سرپل زهاب منجمد وفاقد حرکت است .

یافتن تاریخ زندگی‌گودرز پسرگیو بسیار دشوار است. ازکتیبه‌ای‌بخط میخی‌بابلی‌که درعراق‌یافت شده‌گودرزی رابنام‌گودرز اول‌میشناسیم‌که از۹۰ تا ۷۸ پیش‌ازمیلاد میزیسته وازروی یك سکه اشکانی‌که دارای نام‌گودرز است وهمچنین توسط نویسندگان رومی یك‌گودرز دوم میشناسیم‌که ازسال ٤۰ تا ٥۰ بعدازمیلاد سلطنت‌کرده است ولی خواندن آن سکه دشوار است .

گوتشمید Gutschmid آنرا چنین خوانده است :

«گودرز شاهنشاه ایران پسرگیو معروف به اردوان» . همچنین هرتسفلد درسال ۱۹۲۰ سکه مزبوررا بهمین نحو خوانده است وازاینرو آن راگودرز دوم شناخته‌اند وبا نقش بیستون برابر دانسته‌انــد . ولی دومورگان درسال ۱۹۲۳ وپتروویچ Petrowicz درسال ۱۹۰٤ وکارستد Kahrstedt درسال ۱۹٥۰ و لوریدر Le Rider درسال ۱۹٦٥ نوشته‌اند که این قرائت درست نیست وکارستد آنرا چنین خوانده‌است «گودرز شاهنشاه ، پسر ارشك معروف به اردوان» .

لوریدر چنین خوانده است : «(سکه) شاهنشاه ارشك معروف به‌گودرز پسر اردوان» .

ازاین قرائت چنین برمیآیدکه‌گودرز دوم پسر اردوان دوم بوده است وشاه درنقش برجسته سرپل زهاب وبیستون گودرز دوم نیست وممکن‌است‌گودرز اول باشد .

کارستد عقیده داردکه این‌گودرزپسرگیو شاهنشاه نبوده ودرکتیبه بیستون نیزعنوان شاهی ندارد ولی درکتیبه سرپل زهاب نوشته‌است‌که‌گودرز وگیو شاه‌بزرگ‌اند. چون‌کتیبه‌های سرپل زهاب وبیستون نزدیك عراق هستند میتوان تصورکرد که این‌کتیبه‌ها متعلق به‌گودرز اول‌است‌که دربابل فرمانروائی داشته است .

کتیبه سرپل زهاب دارای هزوارش است و چون در کتیبه‌های نیسا درشوری نیز هزوارش وجود دارد پس میتوان تصورکردکه‌کتیبه سرپل زهاب مربوط به سده اول‌پیش‌ازمیلاد

است . نکته دیگر ازنظر سبك شناسی نقوش ، اینست‌که بعضی عقیده دارندکه سبك نقش سرپل زهاب متأخر است ولی ما ازسبك شناسی دوره اشکانی آنقدر اندك میدانیم‌که نمیتوانیم این‌نقشهارا ازنظرسبك‌شناسی مقایسه‌کنیم . ممکن‌است بیندیشیم که این‌گیو شاهی بزرگ بوده ونیز ممکن است به پنداریم‌که این‌گودرز پسر گیو با گودرز اول ودوم تفاوت دارد وشخص دیگری است .

ولی اگر این‌گودرز پسرگیو همان‌گودرز اول باشد ، دراینصورت ما ازاو سه نقش برجسته میتوانیم داشته باشیم . نقش برجسته بزرگ‌تر بیستون متعلق بدوره اشکانی دارای شکل‌گودرز است‌که درکنارآن نوشته شده «گودرز ساتراپ ساتراپان» و او درجلوی شاه بزرگ مهرداد دوم ایستاده است. هرتسفلد می‌اندیشدکه این ساتراپ ساتراپان گودرزاول‌میباشد. بعد ازمرگ مهرداد دوم ممکن است‌که این‌گودرز شاه بزرگ شده است ولی مسأله اینجاست‌که این‌گیو درچه موقع شاه بزرگ بوده است . نقش برجسته بیستون‌گرچه ازنظر خود طرح برجسته است ولی خطوط صورت ولباس با عمق‌کمی کنده‌گری شده‌است ، درست مانند نقش سرپل زهاب . ازاینرو ممکن است‌که این هردو نقش را یك هنرمندکنده باشد.

کتیبه B ۳۸ سانتیمتر طول و ۴۳ سانتیمتر عرض‌دارد ودرگوشه راست بالای نقش برجسته سرپل زهاب قرار دارد وبسیار خراب شده وخواندن آن بسیار دشوار است .

اولین سطرکتیبه B مـانند اولین سطرکتیبه A است . این‌کتیبه نام وعنوان صاحب دز حلوان را دارد .

Transliteration

(A) (1) ptkr ZNH
(2) NpsH gwtrz
(3) MLK'
(4) RB[']
(5) BRY gyw
(6) MLK'
(6) [RB]'
(7) [RB]'

(B) (1) p[tk]r ZN[H]
(2) N[P]SH

۲ – کتیبهٔ A درسرپل زهاب



(3) s [ ] [s] rwx
(4) h rwndz
(5) [dz] dr

Transcription

(A) (1) padker im (2) waxad gudarz (3) sah (4) wazorg (5) puhr giw (6) sah (6) zorg
(B) (1) padkar im (2) waxad (3) (4) holwan diz 5 ---

ترجمهٔ کتیبه‌های A و B چنین است :
A – این پیکر خودگودرزشاه بزرگ پسر گیو شاه بزرگ .

B – این پیکرخود (s) ... روان . دژدار حلوان (است) .

توضیح :

۱– درکتیبه B درسطرسوم ممکن‌است کلمه‌را swntrwk بخوانیم درقرائت بالا آخرین کلمه rwn همان روان است . درسطرچهارم [h] rwn ممکن‌است همان حلوان باشد که با r نوشته شده است .

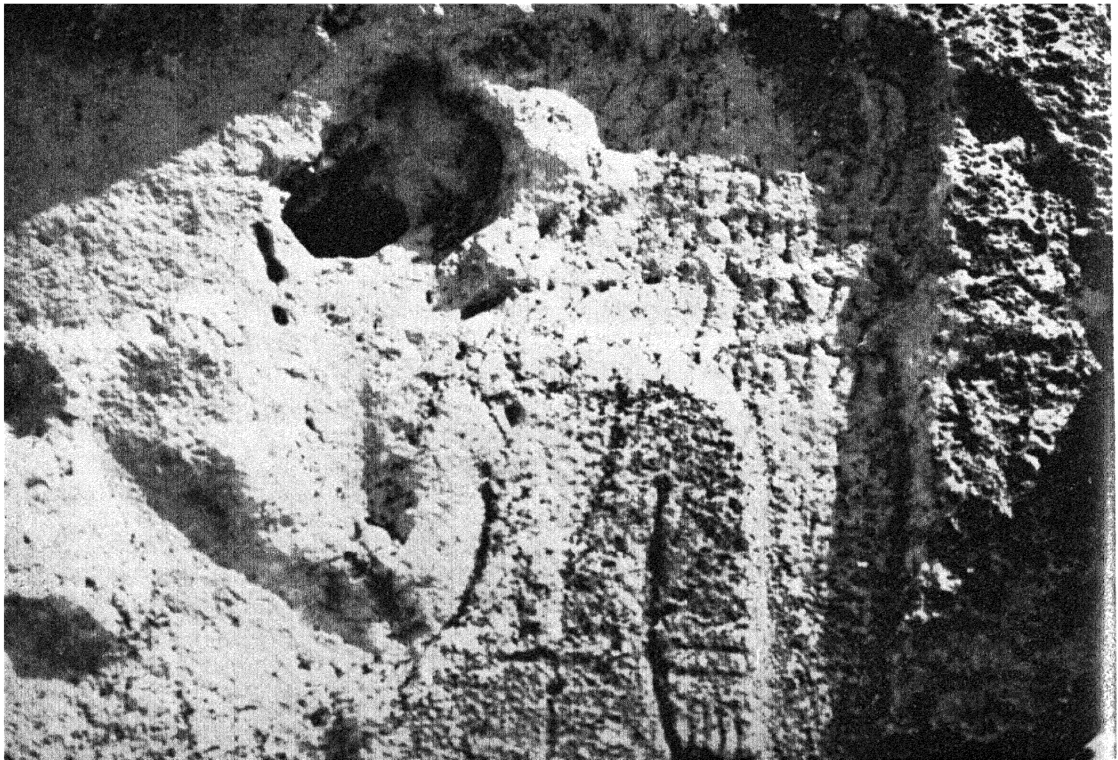
درسطرپنجم dz خوب خوانا نیست ودرکتیبهٔ شاپور اول درکتیبهٔ زرتشت کلمهٔ dyzpaty آورده شده‌است .

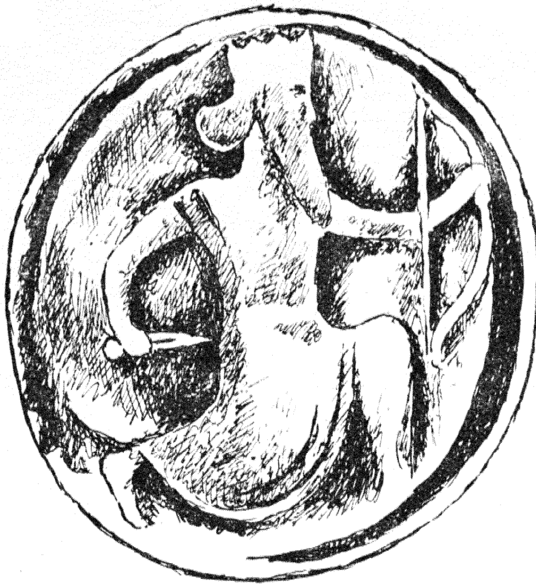
این دوکتیبه سرپل زهاب بسیار مهم‌اند ، زیرا ما ازدوره اشکانی چیززیادی نمیدانیم . معلومات ما آنقدر اندك است‌که هنوز نمیدانیم شاه بزرگ‌گیو وجود داشته است یا نه .

۲ – معلوم میشودکه آن گودرز پسر گیوکه ازکتیبه یونانی بیستون مشهود است شاه بزرگ بوده‌است . اگرآن دونقش برجسته را باهم مقایسه‌کنیم معلوم میشودکه دردوسبك مختلف ساخته شده‌اند. یکی‌دارای تحرك ودیگری منجمداست. هردو نقش برجسته بیستون وسرپل زهاب نمونهٔ نخستین نقش برجستهٔ ساسانی هستند . نقش سرپل زهاب نمونهٔ نخستین نقش شاپور اول درسلماس است . ونقش بیستون نمونهٔ نخستین نقش برجسته بهرام دوم وهرمزد دوم زیرگور هخامنشی‌نقش رستم و اردشیر اول درفیروزآباد است .

یافتن تاریخ زندگی دوشاه‌گیو وگودرزبسیارمشکل است ومن خیال میکنم‌که‌گودرز پسرگیو باگودرز اول‌که از ۹۰ تا ۷۸ پیش‌ازمیلاد زندگی میکرده است ، یکی هستند .

۳ – کتیبهٔ B درسرپل زهاب





۱ - طرح سکه‌ای ازدوران هخامنشی

1 - Esquisse d'une monnaie de l'époque achéménide.

پیدایش آثار واشیاء مختلف باستانی که هرسال ازکاوشها ویا برحسب تصادف یا ضمن خاکبرداری وساختمان ازنقاط مختلف مملکت بدست میآید موجب توسعهٔ مجموعه‌های هنری ومعرفی بیشترفرهنگ وتمدن سرزمین ما میباشد. هراثرکهن میتواند مظهر مدنیت وسنتهای ملی باشد وتاریخ پرافتخار این سازمان را روشن وکاملترسازد.

درسال ۱۳۴۶ ضمن خاکبرداری برای ساختمان خانه‌ای دردهکدهٔ مرق از توابع نیاسرکاشان کوزه‌ای بدست آمدکه محتوی صد سکه نقره بودکه تحویل موزه ایران‌باستان شد وجزء مجموعهٔ بخش سکه‌ها درآمد وپس‌ازپاک کردن و زدودن خاك ایام ، مورد مطالعه دقیق قرارگرفت . این سکه‌های نقره که درحقیقت گنجینهٔ کوچکی است باواخردوران هخامنشی واوائل دوره اسکندر تعلق دارد ونمونهٔ بارزی ازوضع مالی واقتصادی وهنر ایران درآن روزگارمیباشد. گنجینهٔ مرق از سکه‌های مشابه بیکدیگر تشکیل نگردیده بلکه متنوع است وآنرا میتوان بسه قسمت نمودکه هرقسمت‌آن باید با دقت‌کافی مورد تحقیق قرار بگیرد . اول دوسکه «شکل»[۲] هخامنشی . دوم «دو چهاردرهمی» یکی‌ازشهرهای فنیقیه‌که بطرزسکه‌های آتن با تصویر آتنا برروی سکه وطرح جغدکه مظهرآتن است

دوسکه هخامنشی درگنجینه مرق[۱] کاشان

نوشته : خانم ملکزاده بیانی

منقوش میباشد وشاید این دوسکه ضرب سالهای درحدود ۳۵۰ تا ۳۰۰ قبل‌ازمیلاد باشد. مابقی‌آن سکه‌های ساتراپی بابل‌است که ضرب آخرین سالهای شاهنشاهی هخامنشی واوائل دورهٔ اسکندر میباشد وبنوبهٔ خود مورد بررسی ومطالعه قرارخواهد گرفت . ولی‌آنچه‌که مورد بحث است دوسکهٔ «شکل» نقره هخامنشی می‌باشدکه با وجود آسیب دوران وطول زمان وسائیدگی ازلحاظ طرح ونقش بسیارزیباست وبطورقطع آنها را دست توانای هنرمندی چیره‌دست‌کنده‌کاری نموده‌است .

سکه‌های سلطنتی هخامنشی درزمان داریوش اول برای اولین‌بار ضرب‌گردید[۳] زیرا وی متوجه‌گردید برای‌آنکه این سرزمین وسیع ومملکت پهناور بطرز صحیحی اداره‌گردد باید تشکیلات مرتب ومنظمی بوجود آورد . لذا حکومت خودرا

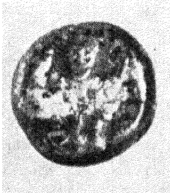




۱

روی سکه — پشت سکه





۲

روی سکه — پشت سکه

۱ - مَرَق دهی ازدهستان برزوك بخش قمصر نزدیك نیاسر است است‌که محلی خوش آب وهوا وجمعیت آن بالغ‌بر ۱۴۰۰ نفر است .

۲ - «شکل» درابتدا نزد ملل سامی واحد وزن بوده‌است تاآنکه بعد بصورت واحد سکه قرارگرفت . چنانچه دردوره هخامنشی سکه نقره «شکل» نامیده میشد .

۳ - دریك بوزن ۸/۴۱گرم وشکل بوزن ۵/۶۰گرم بوده‌است .

درکلیه شؤون براساس نظامی اداری قرارداد که اهمّ آن مسائل مالی بود. که بطرز بسیار منظمی پایه‌گذاری شد و امور مالی ومالیاتی ایالات ومتصرفات وممالك تابعه تحت شرایط عادلانه وموقعیت منطقه تنظیم گردید. ازجمله متوجه لزوم سکه شد ودادوستد وتجارت ومعاملات راکه هنوزبرپایه معاوضه ومبادلهٔ جنسی قرارداشت براساس نقره وطلا قرارداد وسکه «دریك» را ازطلا وسکه «شکل» را ازنقره ضرب زده ودرجریان گذاشت[4]. این عامل مبادلات اقتصادی درتمام دوران هخامنشی درضرابخانه‌های سلطنتی ضرب میشد ودرتجارت وکسب ومعاملات بخصوص درقسمت مرکزی وغرب ایران‌زمین بکار میرفت. قدرت مالی دراین دوران بقدری زیاد شدکه حتی «دریك» درسرزمینهای یونان اعتباری سابقه‌ای پیدانمود ومزد ومواجب مزدوران خارجی که درخدمت آرتش ایران بودند با این پول پرداخته میشد. چنانکه درجنگ‌های خشایارشا بـا یونانیان هرسرباز درماه یك دریك مواجب داشت.

درمواقع عادی درسراسر کشورشاهنشاهی ضرابخانه‌های سلطنتی بطورعادی وبه تناسب احتیاج پول سکه میزدند ولی درمواقع ضروری یا جنگ که به پول بیشتری احتیاج بود نه‌تنها ضرابخانه‌های سلطنتی بلکه ساتراپها ویا فرمانروایان نیزموظف بودندکه بقدرلزوم بضرب سکه اقدام نمایند.

سکه‌های سلطنتی دراین دوران ازلحاظ نقش شبیه بهم میباشد زیرا شاهنشاهان هخامنشی نقش کماندار پارسی راکه مظهرقومیت خودمی‌دانستند وبه‌آن‌مباهات مینمودند برگزیدند وسکه هریك‌ازپادشاهان را ازنوع تصویر وشکل تاج وآرایش مو و ریش میتوان تمیز داد. درنقش روی سکه‌ها همیشه لباس شاهنشاهان ساده است ودارای آستین‌های گشاد چین‌دارمیباشد. معمولاً شاه درحال کشیدن کمان است ویا نیزه بدست دارد. اغلب درپشت سر شاه تیردانی قراردارد ودامن لباس مانند لباس این دوره که برروی نقوش برجسته دیده میشود چین‌دار میباشد واین چین‌های مواج، بطرززیبائی اندام را فراگرفته است ودرپشت سکه‌ها معمولاً فرورفتگی نامنظمی ملاحظه میشود.

در دوره داریوش سوم علاوه‌بر «دریك» و «شکل» «دودریکی»[5] و «نیم دریکی»[6] نیزضرب گردیده است که روی سکه طبق معمول نقش شاه ملاحظه میشود، ولی گاهی شاه بجای نیزه خنجربدست گرفته است. درپشت سکه طرح فرورفتگی نامنظمی یا نقش دوهلال ویا نقش قسمتی ازبدنه کشتی نقر گردیده است وآنچه دراین دوسکه گنجینهٔ مـَـرق قابل توجه است آنست که گرچه هردو سکه ضرب یك ضرابخانه نیستند ولی ازلحاظ نقش خیلی بیکدیگر نزدیك میباشند.

باوجود سائیدگی یکی ازسکه‌ها بدون تردید هردو سکه متعلق به داریوش سوم (۳۳۶ – ۳۳۱ قبل از میلاد) آخرین شاهنشاه هخامنشی[7] هستند.

سکه اول «شکل» سائیده شده بوزن ۵/۵۰ گرم وقطر ۱۴ میلیمتر است (ش – ۱).

روی سکه تصویرداریوش سوم مانندکماندار پارسی که درحال حمله میباشد وکمان را دردست چپ وخنجررا دردست راست گرفته است دیده میشود. نیم رخ سائیده شده فقط قسمتی ازتاج و ریش بلند او بنظرمیرسد.

پشت سکه دارای فرورفتگی نامنظمی است.

سکه دوم: «شکل» بوزن ۵/۴۰ گرم (ش – ۲) وقطر ۱۵ میلیمتر است.

روی سکه نقش‌بسیارزیبای داریوش سوم بوضع کماندار پارسی‌دیده میشودکه تاج بلند دندانه‌داری‌بسردارد ودرپشت‌سر موهای انبوه اوگرد آمده است. صورت‌کشیده و ریش بلند تا روی سینه امتداد دارد. حرکت پاها موزون وپای چپ خارج ازلباس است وپای راست را دامن پوشانیده است. آنچه دراین سکه جلب‌نظرمی‌کند تزئینات لباس است. برروی سینه سه‌گل مدورجواهرنشان برجسته مشاهده میشود ودرلبهٔ قسمتی ازدامن حاشیه‌ای بنظرمیرسدکه برروی‌آن مروارید بکاررفته است واثرمختصری ازآن درروی نقش سکه بجای مانده‌است. سکه‌های داریوش سوم پس‌ازانقراض شاهنشاهی هخامنشی هم رایج بوده ومانند مظهرملیت ایران تا مدتی ضرب آنها ادامه داشته است. چنانچه ازمجموعه سکه‌های این‌گنجینه برمی‌آید این دوسکهٔ نقرهٔ هخامنشی درردیف سکه‌هائی است‌که دردورهٔ اسکندر نیز رایج بودند. بطوریقین درآن روزگار صاحب این سکه‌ها برای آنکه‌گنجینه او ازدستبرد درامان باشد آنرا در کوزه‌ای جای داده ومدفون نموده است ولی ناسازگاری باو مهلت استفاده نداده واکنون پس‌از ۲۴ قرن برحسب تصادف دفینهٔ اوکشف‌گردیده است.

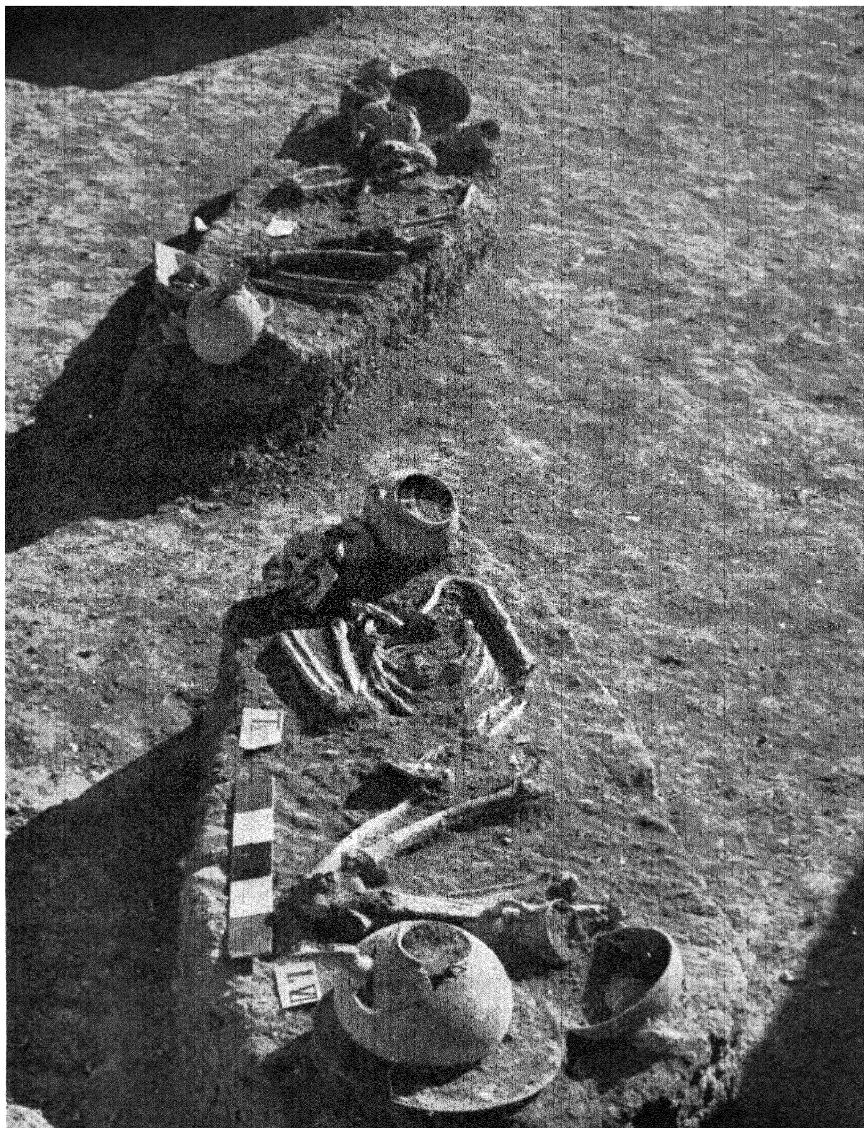
---

۴ – درپی بنای قصرآپادانا درتخت‌جمشید درزیرجعبهٔ الواح زرین وسیمین، چند سکهٔ لیدی وچند سکهٔ یونانی بدست آمدکه درموقع پایه‌گذاری زیرپایه بنا قرارداده شده بودند ودربین آنها اثری ازسکهٔ سلطنتی هخامنشی نبود درصورتیکه اگر دراین زمان‌که‌کاخ داریوش را بنا میکردند یعنی درسال ۵۱۷ قبل‌ازمیلاد درایران سکه ضرب میشد ناچار نمونه‌های سکه‌های هخامنشی نیز مانند سکه‌های سایرسرزمین‌های متصرفی درپی بناگذارده میشد. پس بطورتحقیق ضرب سکه درایران پس‌ازسال ۵۱۷ قبل‌ازمیلاد است.

۵ – دودریکی بوزن ۱۶/۸۰ گرم بوده است.

۶ – نیم دریکی نصف دریك بوده‌است.

۷ – تصویر داریوش سوم علاوه برسکه‌های سلطنتی‌برروی سکه‌های سلاطین تابع وساتراپهای آن دوره مشاهده میشود. مانند سکه مِمنون Memnon ساتراپ «افز» Ephèse که ازطرف داریوش سوم بسرداری قشون ایران منصوب گردیده‌بود ومأموریت داشت‌که ازپیشروی مقدونیها جلوگیری‌کند. سکه‌های او درسال ۳۳۴ قبل‌ازمیلاد ضرب گردیده است.



۱ – دونمونه‌گور باستانی وشکل قراردادن اموات درقیطریه

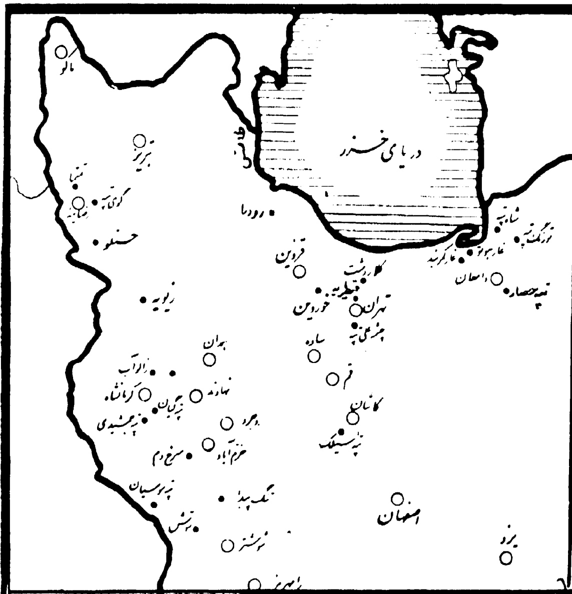
1 - Deux types de tombes anciennes et deuxpositions des morts enterrés à Qaytharieh.

کاوش در قبور باستانی قیطریه

نوشته : سیف‌الله کام‌بخش
رئیس هیأت حفاریهای قیطریه

۲

۳ 3



۲ – یك نمونه گور باستانی در تپه قیطریه

۳ – نقشه پیش از تاریخ قسمتی از شمال و شمال‌غربی ایران

3 - Carte de la préhistoire d’une partic du Nord et du Nord-Oucst de l’Iran.

محل کاوشهای باستان‌شناسی درقیطریهٔ شمیران تپه ماهورهای طبیعی بهم‌پیوسته‌ای است که در دامنهٔ البرز وبین چیذر و فرمانیه ودروس وقلهك واقع شده است . حفاری دراین منطقه زیردست باغ صارم الدوله ودرغرب استخر قیطریه جریان‌دارد وجادهٔ فرعی اسفالته که ازچهارراه قنات خیابان دولت بفرمانیه میرود ازکنارمحل حفاری میگذرد . حفریات این‌منطقه که اززمستان سال ٤٧ شروع شده بود با نزول برف وباران متوقف گردید ودربهار سال ٤٨ که هوا برای کار مساعد شد ، مجدداً آغاز گردیده است .

کاوش درقبور باستانی اقوامی انجام میگیردکه دراواخر هزارهٔ دوم وآغاز

F1	F2	F3	F4	F5	F6
			G4	G5	G6
			H4	H5	H6
					I6
					J6

0 1 2 3 4 5 m

۴ – نمودار چهارده ترانشه حفاری قیطریه

سفالهای قیطریه بدست آمده است .

خوروین ازلحاظ جغرافیائی دردامنهٔ رشته کوههـــای البرز و در سمت راست رودخانهٔ کرج واقع شده ودهکده خوش آب وهوائی است که به طالقان و الموت ومنجیل منتهی میگردد .

دره‌های پرآب رشته‌کوههای البرز و نواحی سبز و خرمی‌که مساعد برای نگهداری احشام واغنام بوده دراولین هزارهٔ قبل‌ازمیلاد ، که زمان برخوردها وستیزهٔ اقوام درایران وخاورمیانه است ، مأمن وپناهگاه بسیار مناسبی برای زندگی بوده است .

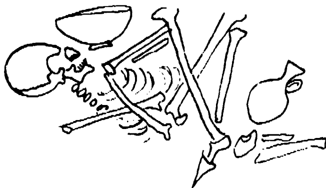
تحقیقات باستان‌شناسی و نژادشناسی اولین هزارهٔ قبل ازمیلاد یعنی تقریباً سه هزارسال پیش درقیطریه ودروس وچیذر مستقر شده وبزندگی پرداخته‌اند .

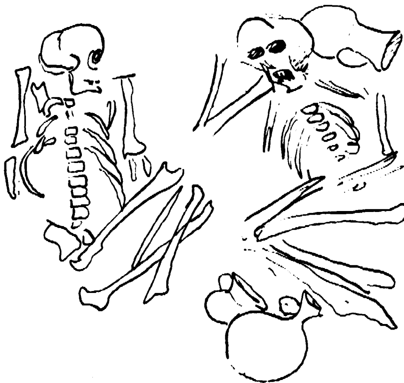
آثار تمدن این اقوام که با سفال خاکستری – سیاه مشخص میباشد قبلاً در « دروس » و « چیذر » و « چندار » و « خوروین » دراطراف تهران بدست آمده است .

درسال ۱۳۲۱ درسمت شمال شرقی باغ مسکونی آقای مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) در دروس ظـروف سیاه وخاکستری‌که دنباله‌گورستانهای باستانی قیطریه میباشد بدست‌آمدکه اینك درموزه ایران‌باستان نگهداری میشود .

در«چیذر» و «پشند» نیز تعدادی ظروف سیاه‌وخاکستری‌شبیه ظروف‌قیطریه قبلاً پیدا شده‌است . ازحفریات وگمانه‌زنیهای «گنج‌تپه» خوروین و «چندار» در ۸۰ کیلومتری غرب تهران (بین‌کرج وقزوین) که درشهریورماه ۱۳۲۹ وسیلهٔ آقای مهندس علی حاکمی و سپس لوئی واندنبرگ باستان‌شناس بلژیکی انجـام گردید ، سفالینه‌های زیادی ازهمین نوع

۵ – نمایشی ازشکل وهیئت استقرار اموات باستانی دراین محل







خط سیر اقوام هندوایرانی‌را ازکرانه‌های شرقی وغربی دریای شمال تعیین مینماید. احتمالاً اقوام مشخص بسفال سیاه خاکستری تیره‌ای ازهمین اقوام میباشندکه دراواخر هزارهٔ دوم سراسر دامنه‌های جنوبی البرز ودره‌های پرآب رشته‌کوههای زاگرس را درنوردیده و مسکون شده‌اند. آثار این تمدن‌که اینك درقیطریه و قبلاً درنقاط مذکوردرفوق کشف گردیده نه‌تنهادرحوزه تهران و ری‌گسترده شده بلکه درتپه‌حصار دامغان ،کوهپایه‌های گیلان ، مازندران ، طالش ، تپه حسنلوی‌آذربایجان ،گوی‌تپه رضائیه ، تپه گیان و بطور پراکنده در لرستان بدست‌آمده ودرتمام نواحی‌مذکور آثار این تمدن بخصوص درصنایع سفال‌سازی درهمین‌هزاره بایکدیگرقابل‌مقایسه بوده ونمودار تمدن وصنعت واحدی از یك اصل و ریشه میباشند .

گیرشمن‌که‌کاوشهای تپه سیلك‌کاشان وهم تپه‌گیان‌نهاوند راطی سالهای۱۹۳۳–۱۹۳۱ میلادی‌انجام داده‌است راجع‌باقوام مهاجرکه مشخص بسفال سیاه خاکستری میباشند ودراواخر هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد درایران ظاهرشده‌اند اینطور اظهار عقیده میکند :

«جریاناتی ازسوی مشرق بوجودآمد وظروف سیاه خاکستری دفعتاً در«سیلك» و «گیان» پدیدآمدکه قبلاً درآنجا دیده نشده بود . این تمدن درسیلك بزور وارد شد ودرمقبره الف سیلك عملاً چیزی جز ظروف خاکستری وسیاه مورد استعمال نبوده‌است ودرگیان نیزکم وبیش این‌نوع ظروف وارد شده ولی بقایای عهد قبلی نیز غلبه دارد .»[1]

گیرشمن میگوید : «فرضیهٔ مبنی‌بر اینکه ظروف مورد بحث همراه با قبایلی که ازشمال وشمال‌شرقی براثرفشارخارجی رانده شده و بایران آمده بودند وارد گردیده ، فرضیه‌ایست قابل قبول‌که علت ویرانی تپه حصاردامغان‌را توضیح‌میدهد. گیرشمن «خوروین» را خط رابط این تمدن خارجی وعناصر تمدن مقبره الف و ب «سیلك» میداند وقائل به یك طبقه‌بندی منطقی بترتیب زیرشده‌است :

۱ – درحدود قرن دوازدهم ق . م قبایل اطراف براثر فشار خارجی شروع بحرکت بسوی مغرب‌وجنوب‌غربی کردند. اینها اقوام مقبرهٔ الف در«سیلك» بودند.

۲ – درخوروین اختلاطی بین تمدن الف«سیلك» وفرهنگی‌که فشارآن موجب ایجاد حرکت مذکورشده صورت‌گرفت .

۳ – مقبره ب سیلك‌تعبیرمادی‌نیروئی جدیدبودکه علت همه‌جنبشهای دامنه‌داری که در نجد ایران در آخر هزاره دوم صورت‌گرفته میباشد .»

حال‌درقیطریه عناصروعوامل«سیلك» مقبره الف و ب . «گیان» طبقه اول ، حسنلو، «گوی‌تپه» ب و خوروین‌مجموعاً وجوددارد ومیتوان گفت‌که قیطریه‌نیزیك شاخه وخط اصلی‌ازتمدن سفال خاکستری سیاه میباشد .

دفن اموات درقیطریه

دفن اموات درقیطریه تابع هیچگونه نظمی نیست . باکثرت مردگان‌که در ۱٤ ترانشه و بیش‌از ۵۰ مقبره از زیر خاك بیرون آمده و دسته‌ای را بپهلوی چپ ودسته‌ای را بپهلوی راست خوابانیده‌اند چنانچه بخواهیم‌درکیفیت‌استقرارمردگان باستانی‌که بخواب ابد رفته‌اند فرضی را پیش آوریم همان فرضیهٔ قدیمی دفن در جهت خورشید قابل‌قبول میباشد. هرودت نیز درمورد اقوام ایرانی این دوره قائل به پرستش خورشید وعناصر است .

مدارکی‌که در اثبات نظریه هرودت میتوان یافت نقوش پیش‌ازتاریخ ظروف باستانی‌است‌که درنقاط مختلف‌کشوربدست آمده است . نقش خورشیدکه امروزه‌آنرا گردونهٔ خورشید (سواتیکا) مینامند در روی پاره‌ای از ظروف باستانی جنوب وغرب ایران بدست آمده وبیشترباستان‌شناسان را عقیده براینستکه نقش‌اندازی برروی ظروف علاوه برجنبه‌های تزئینی گویای حرف وسخنی ازجانب سازندگان آن نیز بوده است . ازجمله دکترکنتنو نقشهای مثلثی را نشانهٔ کوهها ، دوخط موازی مواج را نشانهٔ آب و نقشهای شطرنجی را نشان زمین زراعتی وازاین قبیل میداند .

درروی‌ظروف‌قیطریه ، نقش‌خورشید بصورت چهار دایرهٔ موازی و تودرتو نشان‌داده شده‌است. نگارنده‌درآذربایجان، درقبورپارتی نقش خورشید را بصورت صلیب شکسته مشاهده‌نموده‌است. درجنوب ایران خورشید با همین هیئت نشان داده شده‌است . درحفریات رستم‌آبادگیلان در تابستان سال ٤۷ نیزنقش‌خورشید بصورت صلیب شکسته ازطلابرروی‌گردن‌بند وسیله آقای مهندس علی حاکمی کشف‌گردیده است .

بنابراین جهات متنوعی‌که در قبور قیطریه وجوددارد شایدبی‌ارتباط باحرکت وضعی خورشید نباشد وبااین فرض‌ساعاتی ازروززاکه اموات درقیطریه بخاك سپرده شده‌اند میتوان یافت .

گورستان‌باستانی‌قیطریه دارای وسعت زیادی است واین امر نشانهٔ یك دورهٔ زندگی طولانی وحیات مادی دراین محل بوده است وچون عموماً مقابر در ادوار قبل ازتاریخ بجهت قرب‌وهمجواری میت باخانواده نزدیك مساکن‌بوده‌است، محتمل است‌که مساکن را بایستی درحول وحوش همین مقابر یافت واکنون‌کوششهائی نیز ازطرف‌گروه حفاری‌درجهت‌یافتن مساکن این مردگان میشود .

درحال حاضر قیطریه ونقاط همجوار

۱ – ایران ازآغاز تا اسلام – گیرشمن – ترجمه معین – ص ٥٤ – ٥٣ .



۶- چندین ترانشه حفاری درتپه باستانی قیطریه

6 - Quelques tranchées des fouilles à Qeythariéh.

آن بجهت آب وهوای خوشیکه دارد محل زندگی مناسبی است. چشمه وقنات آب قیطریه‌که احتمالاً از قدیم در این ناحیه جریان داشته مرکزی برای زندگی بوده است. علاوه بروجود آب وهوای مناسب وزمین زراعتی ومرتفع، وجود پناهگاههای کوهستانی، که ازنظر سوق‌الجیشی حائز اهمیت میباشد عاملی در استقرار اقوام ماقبل تاریخ دراین ناحیه بوده‌است‌وچنانچه درنظرآوریم‌که مردمان باستانی به عوامل مذهبی طبیعی‌نیزپای‌بند بوده‌اند، بیشتر نقاطی را برای سکونت وگورستان انتخاب مینمودندکه درجوار قلل‌وجبال پربرف باشد وبرای‌قلل پربرف وستیغهای برافراشته جنبه‌های الوهیت قائل بودند وبه نمونه ارباب انواع این قلل را موردپرستش‌وستایش‌قرارمیدادند.

مقایسه چندگور باستانی درقیطریه و خوروین

اینک چندمقبره درقیطریه وخوروین را مورد بررسی قرار داده درمقام مقایسه

میگذاریم :

ترانشه شماره ٦
اسکلت شماره ١٦ قیطریه

این مقبره درعمق٦٠ سانتیمترازسطح زمین‌کنده شده و ١/٣٠×٠/٣٥ مترطول وعرض دارد و هیچگونه چینه‌ای ندارد ودرخاك کنده شده‌است . دست وپای میت جمع شده وتقریباً بحالت جنین میباشد . دست‌راست بزیرسرقرارداده شده وصورت رو بخورشید صبحگاهی است . درناحیهٔ چپ جمجمه ، ظرف سفالینی بشکل‌قوری، با لوله بلند ودرطرف راست ظرف دسته‌داری دریك طشتك قرارگرفته ودرناحیه پای مرده اززانو بپائین طشتك بزرگ دیگری‌که حاوی‌جام سفالین کوچکی‌است مشاهده شده‌است .

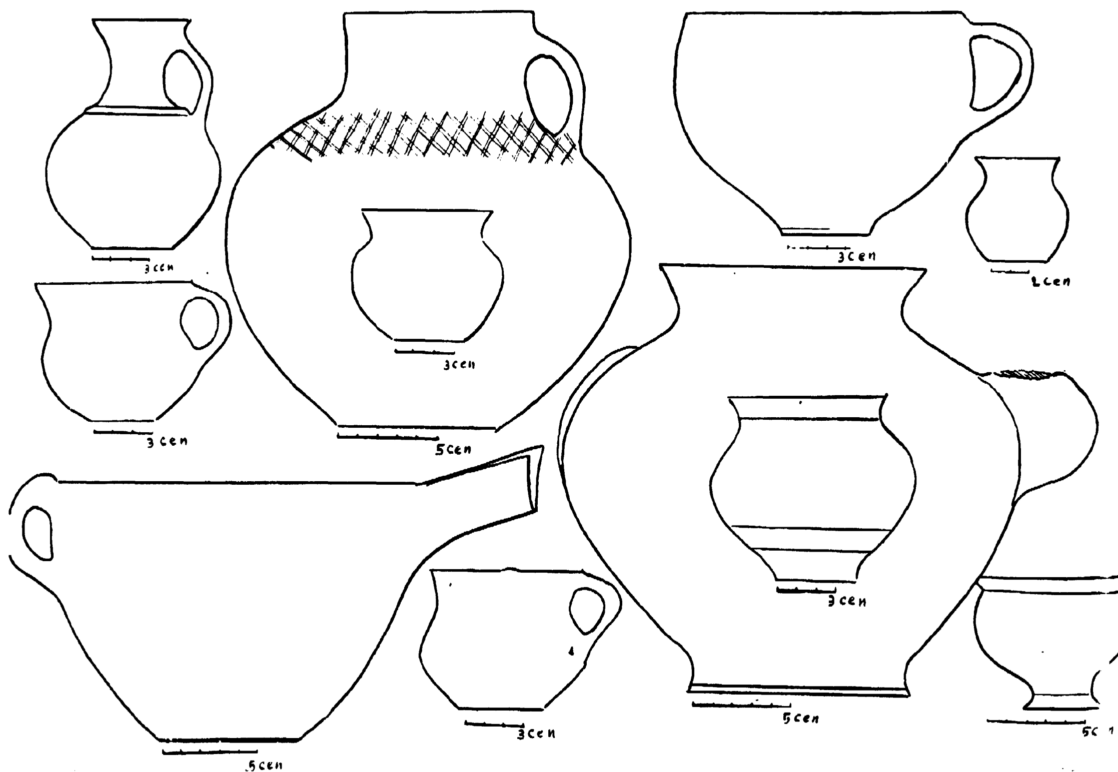
ترانشه شماره ٥
اسکلت شماره ٨ قیطریه

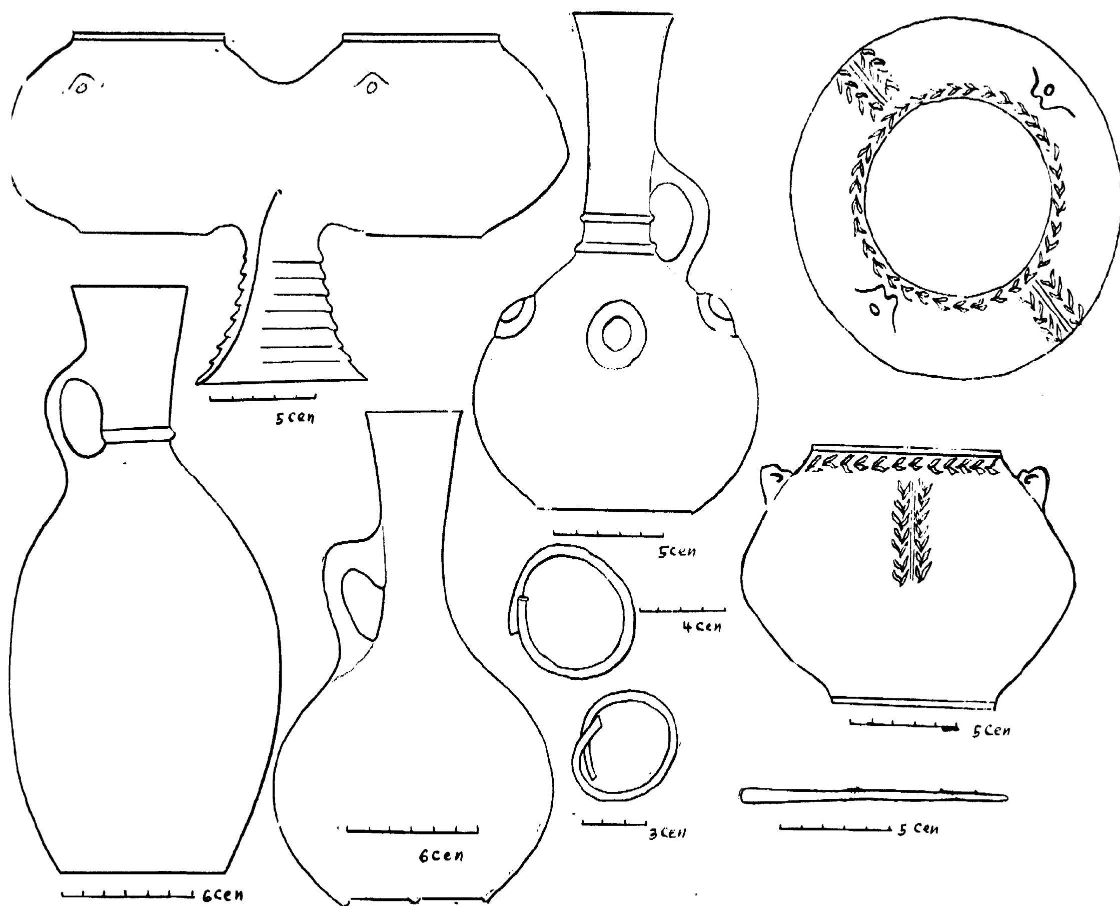
مقبره درعمق٧٠ سانتیمترازسطح‌زمین درخاك‌کنده شده است و ١/٢٠×٠/٥٠ مترطول وعرض دارد . اسکلت بپهلوی راست قرارگرفته وبحالت خمیده ودست وپای جمع شده تقریباً بشکل جنین است ودست راست زیرسر قرار دارد . درمچ دست یك حلقه برنزی ودرروی جمجمه یك سنجاق زینتی‌ازبرنزکه مربوط بسربند بوده مشاهده شده وشش ظرف سفالین در طرفین اسکلت قرار داده شده‌است .

ترانشه شماره ٣ –
اسکلت شماره ٥ قیطریه

مقبره ١/٣٠×٠/٥ مترطول وعرض دارد واسکلت بپهلوی چپ قرارداده شده وخمیده ودرجهت شرقی‌وغربی مستقرشده است . دو سر نیزه‌کوتاه از برنز نزدیك دست راست ویك دستبند برنزی دردست چپ و ده ظرف سفالین درجوار میت بوده است . زیباترین ظرف یك عدد قوری با لوله بلند است‌که نقش خورشید بصورت دوایر موازی و تودرتو بربدنهٔ آن نقش

٧ – طرح ازظروف سفالین قیطریه





۸ – طرح ازظروف سفالین وبرنزهای قیطریه

8 - Esquisses des vases en céramique et des objets en bronze découverts à Qeytharièh.

شده است . این قوری را نزدیك دهان میت قرار داده بودند .

ترانشه شماره ۲

قبر شماره ۵ خوروین[۲]

مقبره بمساحت یکمتر محتوی اسکلت جسدی بود که مقابل سرش یك ظرف لوله‌دار سفالین برنگ خاکستری مایل بسیاه ، یك فنجان و یك‌کوزه سفالین بهمان رنگ ودرمچ‌دست جسد یك دستبند برنزی وجود داشت .

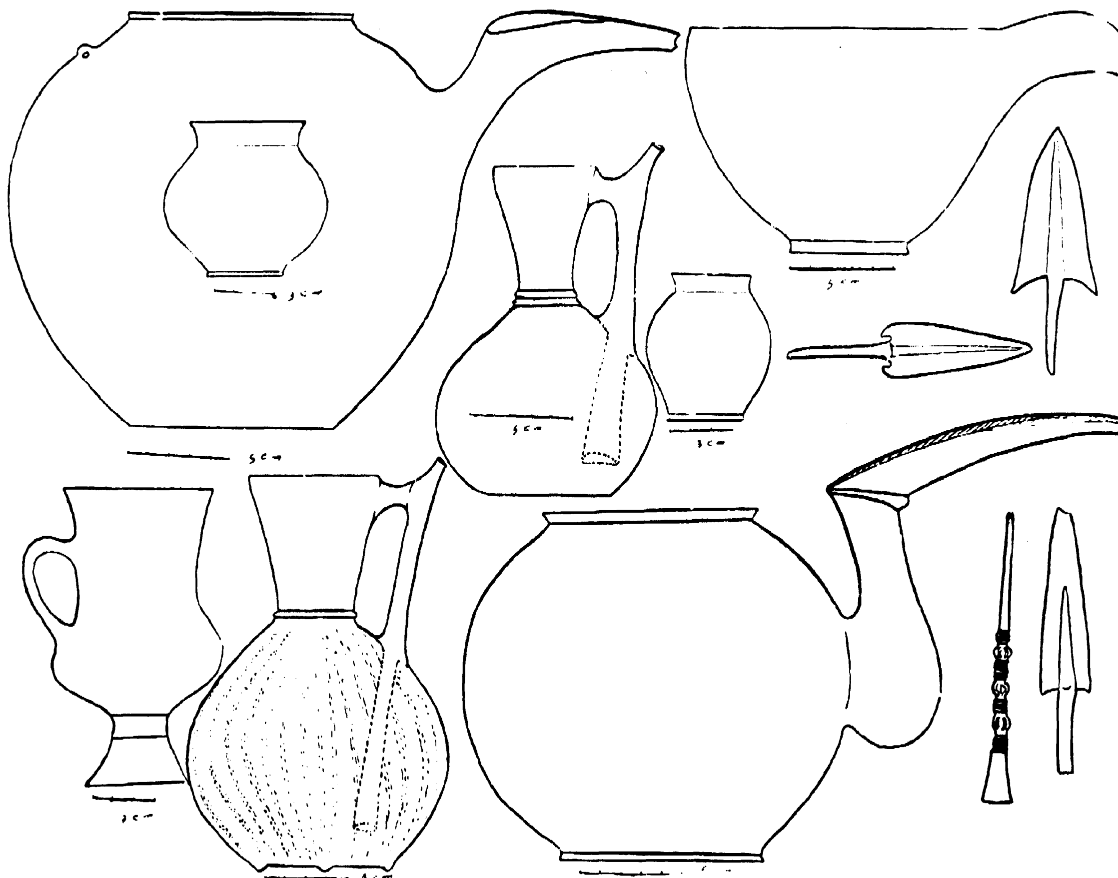
ترانشه شماره ۳

قبر شماره ۹ «خوروین»

مقبره بمساحت ۱/۵۰ متر محتوی اسکلت جسدی بودکه نزدیك سرش دو کوزه سفالین برنگ خاکستری مایل‌بسیاه ویك‌کوزه سفالین بزرگ با نوك پهن بهمان رنگ ویك طشتك بزرگ با دهانه گشاد ازجنس سفال ورنگ‌خاکستری‌مایل بسیاه وظرف نوك‌دار سفالین بهمان رنگ، دوفنجان سفالین خاکستری ودرپائین‌پای جسد یك طشتك بزرگ سفالین قرار گرفته بود .

طشتك‌ها و قوریها و تنگها و ظروف سه‌پایه‌ایکه درگورستان‌باستانی«خوروین» قبلاً بدست آمده از نظر شکل و رنگ وکیفیت استقرارشان درگورکاملاً قابل مقایسه باگورستان باستانی‌قیطریه میباشد.

۲ – حفریات خوروین – گزارشهای باستان‌شناسی مجلد چهارم ص ۳۰۰ و ۳۱۲



۹ – طرح ازظروف سفالین وتیغه‌ها وسنجاقهای برنزی قیطریه

9 - Esquisses des vases en céramique, des lames et des broches en bronze mis au jour à Qeythariéh.

واندنبرگ درمورد قبور «خوروین» مینویسد : «جهت وضع اموات درقبور متفاوت بود وقرار وقانونی دراین مورد مراعات نشده‌است . جسد اموات را عموماً بپهلوی راست وگاه بجانب چپ با پاهای جمع شده خوابانیده بودند. اموات را با لباس بخاك سپرده بودند ونشانهٔ این سنت ازیافتن سنجاق وگردن‌بندهائی که درقبور زنان یا خنجر وپیکانی که درقبورمردان پیدا میشد برما معلوم میگردد . درکنار جسد تعداد زیادی ظروف تشریفاتی مخصوص مشاهده میشدکه میبایستی محتوی غذا و مایعات آشامیدنی بوده باشد . مخصوصاً تکه‌های استخوان حیوانی وچاقوهای برنزی که دراین قبور همراه با ظروف مزبور دیده شد نشانهٔ نهادن قطعات گوشت جهت تغذیه اموات میباشد[۳].

درقبور قیطریه نیز اموات را بالباس دفن کرده‌اند . علاوه بردانه‌های گردن‌بند وسنجاق سربند وسایر تزئینات که مورد اقامهٔ دلیل واندنبرگ قرارگرفته ، آثار پوسیدگی که از تاروپود منسوخ بوجود آمده ویك لایهٔ اکسیده نازکی را برگردا- گرد جسد درقیطریه آشکارا میتوان دید. همچنین درقیطریه کارد وسرنیزه رانزدیك دست اموات و زوائداستخوانی راکه بقایای غذای مردگان است ، درظروف جوار مردگان نهاده‌اند وازهمین آثار میتوان نوع حیوان راکه گاو ، گوسفند ، بز وغیره است تعیین نمود» .

۳ – حفریات خوروین گزارشهای باستان‌شناسی مجلد چهارم ص ۳۱۱ و ۳۱۲ .



۱۰ – چندین نمونه ازظروف سفالین مکشوفه ازگورستان باستانی قیطریه

10 - Quelques objets en céramique mis au jour dans l'antique cimetière de Qeytharièh.

ظروف سفالین

بیشتراشیاء جوارمردگان‌را درقیطریه ظروف سفالین تشکیل میدهند . اکثر ظروف ، با چرخ سفالگری ساخته شده ودارای خمیری نرم وخوب پخته شده‌اند. بااین حال تفنن‌هائی بوسیله دست دربعضی ازظروف بعمل آمده است . رنگ سفالها خاکستری وخاکستری مایل بسیاه بوده وبندرت دربین این ظروف رنگ قرمز سوخته از نـوع ظروف « کلاردشت » مازندران وظروف زرد رنگ قبرستان ب «سیلك» دیده میشود . پاره‌ای ازظروف دارای نقش داغدار ومهره‌کشیده مشحون از زیگزاگها و خطوط موازی درحاشیه گردن میباشند. وظروفی نیز بابدنه‌کروی وجود دارند که دارای نقش کمانچه‌ای میباشند . دو ظرف به نقش‌کنده زیتونی شکل مزین بوده وچندین ظرف با نقش خطوط برآمده ودکمه‌های برجسته زینت شده‌اند. دوپیالهٔ سفالین نیز با نوارهای برجسته دربدنه یافت شده‌اندکه بردهانهٔ یکی‌مجسمهٔ بزکوهی بادوشاخ وبردیگری مجسمهٔ عقاب‌کار شده است .

ظروف سفالین درگورستان قیطریه را قوریها بالولهٔ بلند بشکل منقارلك‌لك، تنگها با بدنهٔ کروی وپایه شیپوری‌شکل ، طشتك‌هابهیأت (لاوك) وطشتكهای‌سه‌پایه ، کاسه‌ها با دهانهٔ فراخ و دسته ، فنجانها با دسته ، ظروف زنبیلی‌شکل، ظروف‌دوقلو، ظروف‌حلقه‌ای‌شکل وهمچنین سرمه‌دانهای سه‌پایه بسیارکوچك نظیر قبرستان الف سیلك تشکیل میدهند.

اشیاء فلزی و زینت‌آلات

اشیاء فلزی‌درگورستان‌قیطریه عموماً ازبرنز است‌که **شامل دستبندها** ، **دانه‌های** برنزی‌گردن‌بند ، **تیغه‌های‌کارد وسرنیزه** وپیکان ، آئینه برنزی ودکمه‌های تزئینی لباس وسربند وسنجاق‌های زینتی مربوط بسربند وسوزن وغیره میباشند .

مقایسه ظروف سفالین قیطریه با سایر نقاط باستانی

قوریهای لوله‌دارقیطریه بشکل منقار **لك‌لك با همین نوع ظروف درقبرستان ب** «سیلك» کاشان ، خوروین ، گیلان ، حسنلو ۴ قابل مقایسه میباشند (۱۰۰۰ تا ۸۰۰ ق.م) . آبخوریهای‌دسته‌دار وپایه‌دار قیطریه با همین نوع ظروف درطبقهٔ اول تپه‌گیان‌نهاوند وقبرستان‌الف سیلك‌کاشان تشابه‌کاملی دارند (۱۲۰۰ تا ۸۰۰ ق.م) .

شباهت بسیار زیادی بین فنجانهای سفالی سیاه وخاکستری با نقش داغدار قیطریه با همین نوع ظروف درتپه حصار دامغان ملاحظه میشود ونیز سفالینه‌های سیاه خاکستری وسه پایه قیطریه کاملاً با سفالینه‌های سیاه وخاکستری وسه پایه‌ها وفنجانهای طالش قابل مقایسه میباشند **ونگارنده درسال ۱۳۴۵ طی بررسیهای باستانی‌آذربایجان‌شرقی‌گمانه‌های‌آزمایشی** زیادی درقبور هزاره اول نقاط طالش ایران احداث نموده است .

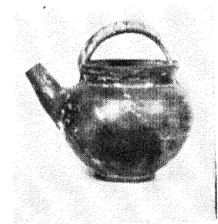
در قبور دورهٔ چهـارم حسنلوی آذربایجان ، قوریهائی با دسته زنبیلی وهمینطور قوریهائی با لوله بلند وکاسه‌ها وپیاله‌هائی کشف‌گردیده‌که با همین نوع **ظروف درقیطریه قابل مقایسه میباشند .**

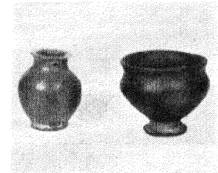
درپایان این مقاله بایستی اضافه‌کرد که در دروس ، چندار ، پشند ، چیذر ظروفی‌که قابل مقایسه با ظروف قیطریه



۱۰ - چند نمونه ازظروف سفالین مکشوفه ازگورستان باستانی قیطریه

10 - Quelques objets en céramique mis au jour dans l'antique cimetière de Qeythariéh.









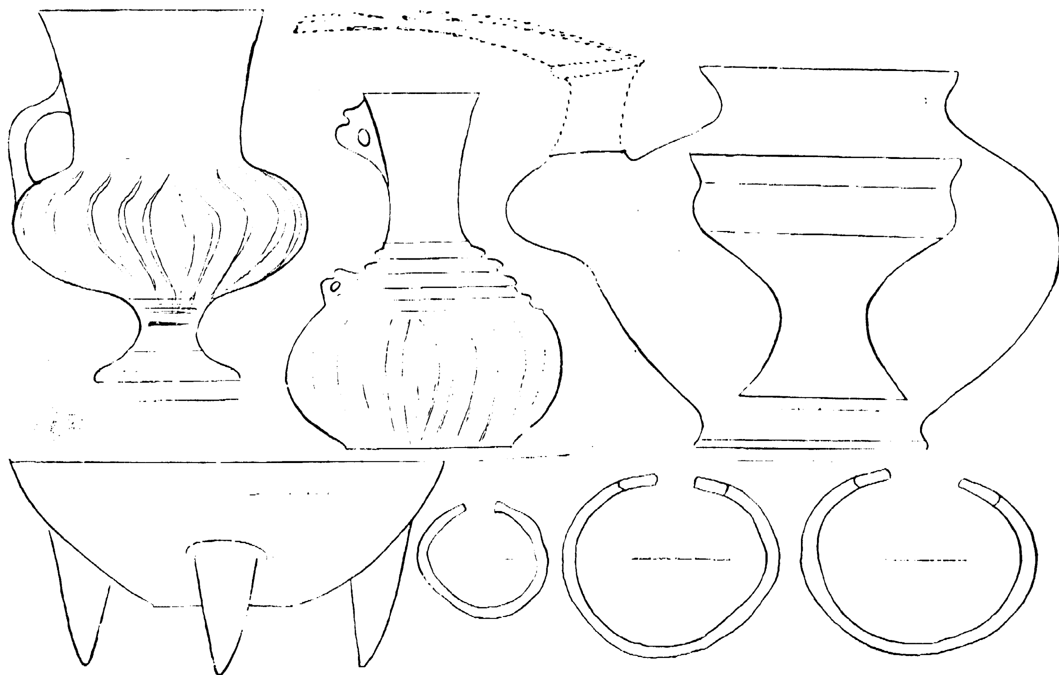
است قبلاً بدست آمده واین مقایسه‌ها نمودار آنستکه اقوام مستقر در قیطریه صاحبان تمدنی‌بوده‌اندکه ازاواسط هزارهٔ دوم تا اوائل هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد در درکوهپایه‌ها و دره‌های خوش‌آب‌وهوای رشته البرز وسواحل جنوبی‌وغربی دریای شمال‌وهمینطوردرپاره‌ای‌ازنقاط ودره‌های رشته زاگرس‌پراکنده‌بوده‌است ومشخصات این تمدن‌که به‌سفال خاکستری سیاه نام برده شد کاملاً ازآثار قبلی این نقاط متمایز است .

آثارپراکنده تمدن چشمه‌علی‌درقیطریه

ضمن بررسی وکاوش درقبورباستانی قیطریه تکه سفالهائی‌که مربوط بسفال قرمزرنگ منقوش چشمه‌علی، ری وقره - تپه شهریار و تپه موشه‌لان (ساوجبلاغ) میباشد بطورپراکنده یافت شده‌است . این نوع سفالهاکه دارای خمیره‌ای‌قرمزرنگ میباشند بانواع نقوش هندسی وجانوری (قلم سیاه) مزین‌گردیده‌اند.

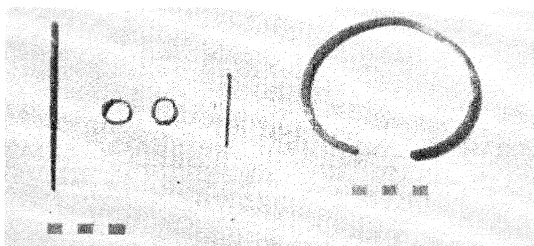
نخستین‌باردرسال۱۹۳۵هیأت‌انستیتوی شرق‌شناسی شیکاگو بسرپرستی اریك - اشمیت ، طی حفاری تپه چشمه‌علی نزدیك ری ، آثار این تمدن را بدست آورد وسپس بورتن راون در«قره تپه» شهریار وپس‌ازنامبرده مهندس علی حاکمی درتپه موشه‌لان اسماعیل‌آباد و ساوجبلاغ آثار دیگری ازاین تمدن ، که دارای منشاء واحدی میباشد وبه‌تمدن «سفال قرمز رنگ» معروف‌است ، بدست‌آوردند(آثار این تمدنها درموزه ایران‌باستان درمعرض نمایش عموم قراردارد) . سفال این دوره بسیار خوب پخته شده وازقرمزسوخته تا برنگ قرمزباز وشنگرفی بوده وبانواع نقوش هندسی وجانوری وحتی نقشهای استیلیزه انسان درآمده‌اند. دامنهٔ این‌تمدن بسیار وسیع بوده است چنانچه پس‌ازجان گرفتن درچشمه‌علی ری نفوذ خودرا در طبقهٔ دوم سیالك کاشان وارد نموده ودر تپه شهریار وموشه‌لان‌اسماعیل‌آباد وشمال وشمال‌شرقی ایران پیشرفت‌کرده وتا تپه آنوترکستان رسیده است .

وجود پاره سفالهائی ازاین تمدن در قیطریه دال‌بروجود آثارتمدن قدیم (سفال قرمزرنگ) دراین ناحیه میباشد . قدمت این تمدن به ششهزار سال پیش میرسد

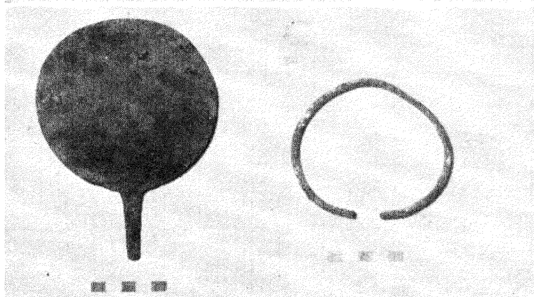


11 ۱۱

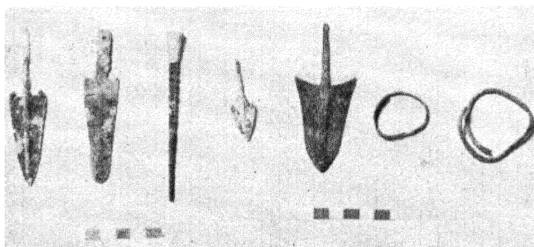
۱۲ 12



۱۲



۱۲



وتقریباً سه هزار سال قدیمتر از سفالینه‌های خاکستری – سیاه قیطریه است . با ادامهٔ حفریات قیطریه ممکن است به آثار بیشتری از تمدن سفال قرمز رنگ یا تمدن چشمه‌علی نیز دست یافت .

همکارانی که در برنامه این حفاری شرکت داشتند عبارتند از آقایان: ذبیح‌الله رحمتیان، موسی درویش‌روحانی، محمود آرام وعنایت امیرلو .

۱۱ – طرح ازظروف سفالین وحلقه‌های برنزی قیطریه

۱۲ – چند نمونه ازاشیاء برنزی مکشوفه از گورهای باستانی قیطریه

11 - Esquisse des récipients en céramique et des anneaux en bronze découverts à Qeytharièh.

12 - Quelques objets en bronze mis au jour à Qeytharièh



۱ – نمای قسمتی ازسطح داخلی حصار شهر که ضمن عملیات کاوش ظاهر شده‌است

1 - Vue d'une partie de la surface intérieur du rempart de la ville.

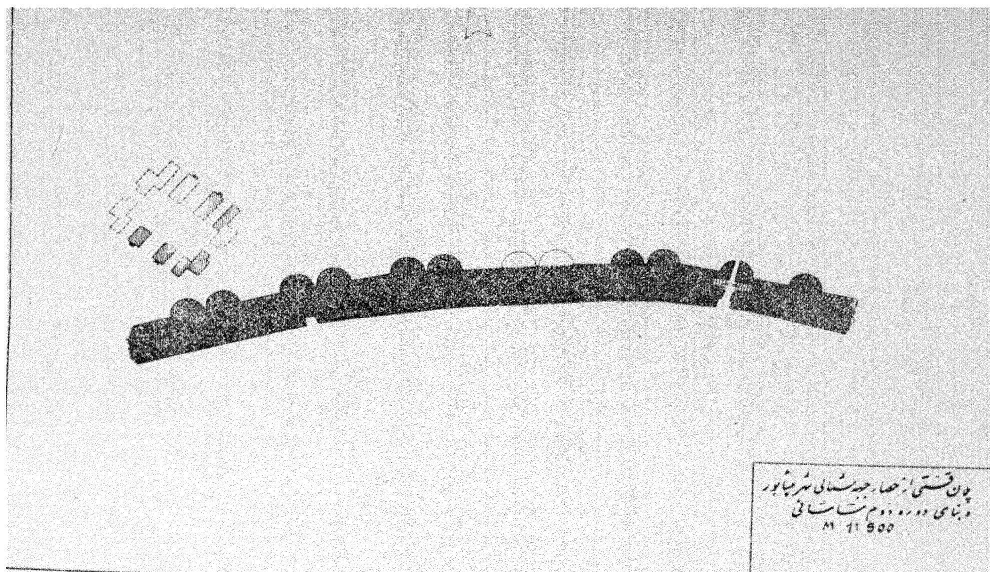
بیشابور شهر بزرگ ساسانی

نوشته : علی‌اکبر سرفراز

شهرتاریخی شاپور[1] معروف به‌بیشابورطبق سنگ‌نبشته‌ای بدوخط پهلوی اشکانی وساسانی‌که برروی یکی ازدوستون محلی موسوم به جایگاه نذورات دربیشابور نقر شده است ، دربیست وپنجمین سال سلطنت شاپور اول یعنی درسال ۲۶۶ میلادی ساخته شده‌است .

چنین‌استنباط میشودکه تاریخ مذکورباید متعلق به زمان اختتام ساختمان شهر بیشابور باشد ، زیرا نقش برجسته‌های متعددی‌که ازاین پادشاه درتنگ چوگان واقع درجبههٔ شمالی این شهر درسینهٔ کوه حك شده‌است حاکی ازپیروزی شاپور بروالرین امپراطور رم بوده ، یکی‌ازقدیمترین‌نقش‌برجسته‌های ساسانی دراین‌تنگ‌می‌باشد وباتوجه باینکه والریانوس‌امپراطور رم درسال ۲۶۰ میلادی مغلوب شاپور گردیده ، بنظرمیرسد شهربیشابور دراین زمان درحال تأسیس‌بوده وپس‌ازغلبهٔ شاپور نقوش پیروزی ودیگرمجالس مربوطه دراین مکان نقش شده است وسایرنقش برجسته‌های مشابه ، که درآنها غلبهٔ شاپور برقیصر رم نشان داده شده ودرنقاط پراکندهٔ اقلیم‌پارس‌مشاهده

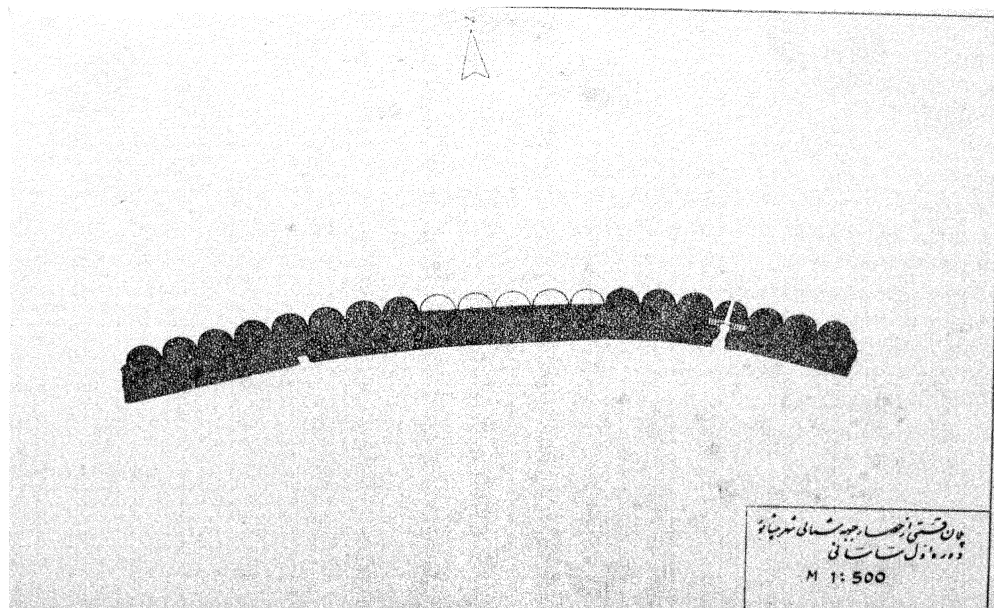
۱ – ویرانه‌های این شهر باستانی درفاصله ۲۵ کیلومتری غرب کازرون ودرمسیرجاده شیراز به اهواز واقع شده‌است .



2 - Plan d'une partie des remparts du front Nord de la ville de Bichapour, pendant la première période sassanide.

میشود ، پس‌ازنقش برجسته‌های بیشابور ویا لااقل همزمان باآنها نقش گردیده است . وبنابراین بنظرمیرسدکه شهرباستانی بیشابور بین سالهای ۲٤۱ و ۲۷۳ میلادی ، هنگام پادشاهی شاپور اول ، جهت پایتختی انتخاب وساخته شده‌است . این شهر چه ازلحاظ موقعیت خاص طبیعی و شرایط جغرافیائی وچه ازنقطه نظر وجود بناهای عظیم سلطنتی ومعابد متعدد وایوانهای مزین بموزائیك وخیابانهای وسیع وطویل ، که نشان‌دهندهٔ موقعیت ممتازآن‌بوده‌است ، برسایرشهرهای‌همزمان خود برتری داشته است .

3 - Plan d'une partie des remparts du front Nord de la ville de Bichapour, pendant la 2de période sassanide.

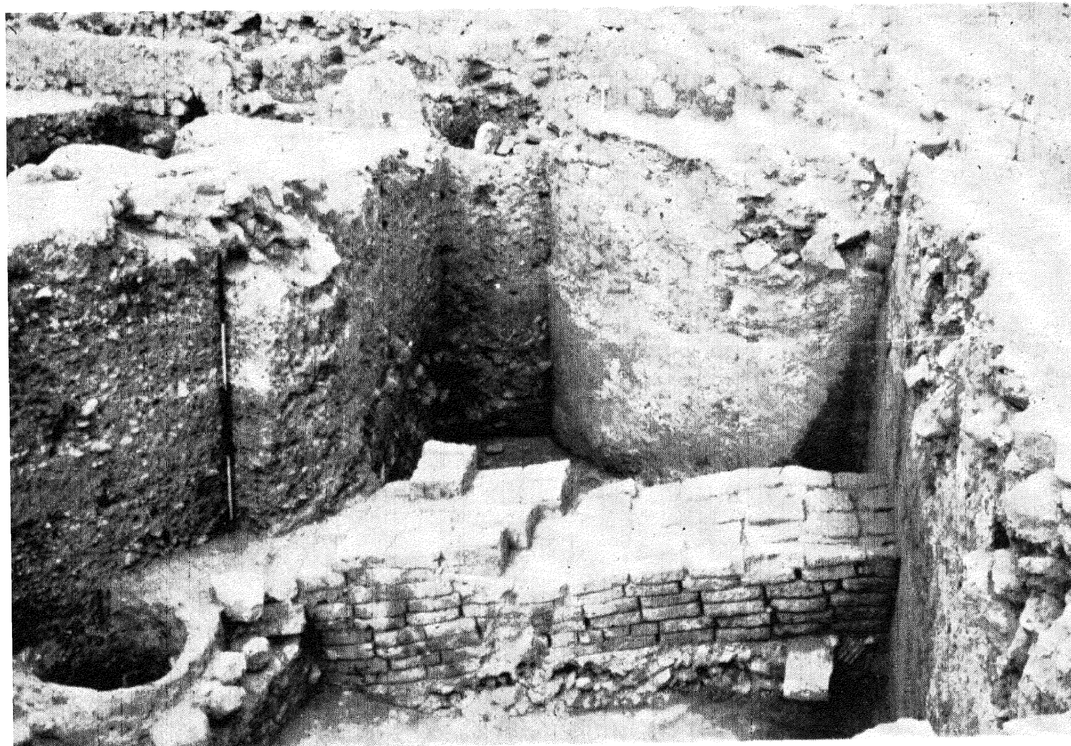


هیأت باستان‌شناسی فرانسوی درفاصله سالهای ۱۳۱۹-۱۳۱٤ شمسی ، یعنی طی پنج فصل ، دراین مکان اقدام به‌کاوش نموده وضمن این عملیات بنای رفیع وچهارگوشی ، که با سنگهای حجاری شده وبدون ملاط برروی یکدیگر نصب شده واطراف آنرا دالانی احاطه نموده ، اززیرخاك بیرون آوردکه بدون شك باید آنرا یکی ازمعابد زمان ساسانی دانست .

از جمله کشفیات هیأت مزبور میتوان کـاخ بی‌نظیر واختصاصی شاپور، جایگاه نذورات ویك بنای مذهبی را نام برد . متأسفانه دنبالهٔ تحقیقات علمی آنان ادامه نیافت وپس‌از چندین سال وقفه درامر کاوش سرانجام ادارهٔ کل باستان‌شناسی وفرهنگ عامه ، باتوجه به اهمیت این شهرعظیم وبی‌نظیر ساسانی ، بمنظور روشن ساختن کیفیت تاریخی وظاهرنمودن وضع اصلی شهر، درزمستان سال ۱۳٤۷ تصمیم باعزام هیأت علمی باستان‌شناسی ایرانی گرفت .

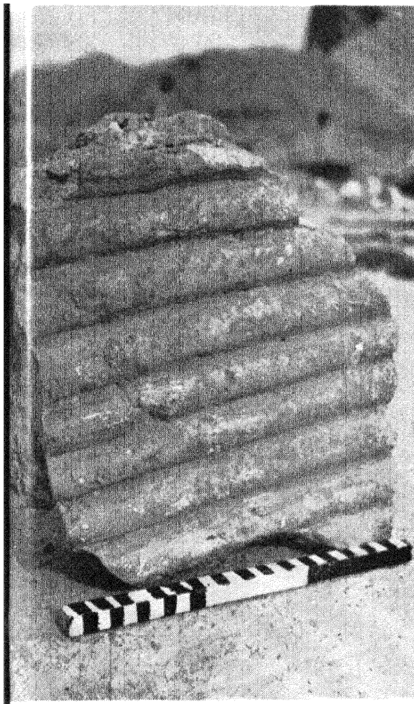
آغاز کاوش وتحقیقات هیأت علمی حفاری بیشابور

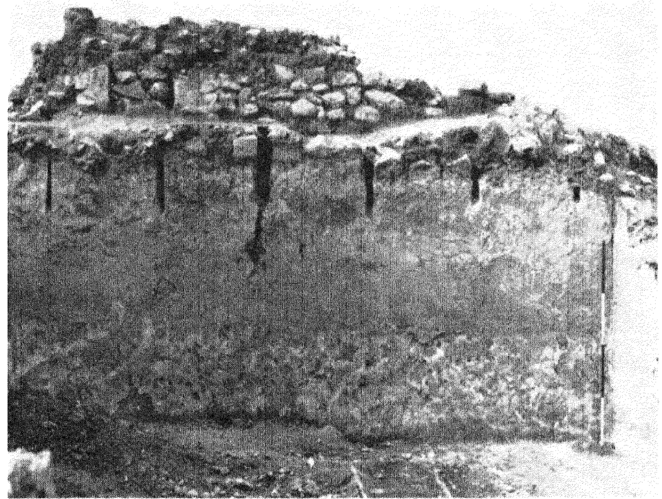
هیأت باستان‌شناسی اعزامی به بیشابور، باتوجه باهمیت تاریخی بزرگترین شهر شاپور اول شاهنشاه ساسانی ، عملیات کاوش خودرا طبق برنامهٔ تنظیمی ازحصار جبههٔ شمالی این شهر آغاز نمود تا پس از روشن شدن وضعیت حصار شهر ودست‌یابی بسطح طبیعی آن درزمان ساسانی ، بتدریج دنبالهٔ عملیات خودرا بداخل شهر ادامه دهد و لذا پس از سه ماه حفاری مداوم قریب ۱٦۰ متر ازحصار زیبای این شهر ازدل خاك خارج گردید . این حصارکه با سنگهای طبیعی سوك‌دار وملاط گچ ساخته شده است درسطح خارجی دارای برجهای تزئینی است‌که بصورت نیم ستونهای قطور متصل بدیوار نظیر نیم ستونهای قصرساسانی دامغان ساخته شده‌است . حصار شهر



٤ – نمای قسمتی ازحصار وبرج ودیوار پشت‌بند حصارشهر بیشابورکه براثرحفاری ظاهرشده‌است

4 - Façade d'une partie du rempart, de la tour et du mur de soutènement du rempart de la ville de Bichapour.





۶ 6

۵ – دربدنه دیوار شهر وفاصله ۸/۳۰ متری بین برجهای مضاعف جایگاه تیرکشها دردوره دوم ساسانی تعبیه شده‌است

۶ – قسمتی‌ازتزئینات‌گچبری مربوط به‌رویه دیواروبرج شهر دردوره‌اول‌ساسانی

5 - Sur la muraille de la ville, à une distance de 8,30 m. entre les tours, étaient aménagés des meurtriers.

6 - Une partie des décorations en plâtre sur la muraille et la tour de la ville (1ère période sassanide).

۵ 5

وبرجهای پیوسته ومتصل بآن مربوط بدورهٔ اول ساسانی یعنی زمان شاپور اول است‌که توسط معماران ومهندسین ورزیده برپا گردیده است وبرجهای مکشوفه جزئی ازالحاقات بنا نیست بلکه جای برجها ، که قطر هریك ازآنها ۷/۳۰ مترمی‌باشد ، قبلاً درداخل دیوار معین شده‌است .

هیأت حفاری با دقت وتوجه زیاد ، مخصوصاً درقسمتهای مخروبه حصار ، توانسته است مکان و موقعیت آنها را کاملاً مشخص نماید. فواصل برجها ازیکدیگر درقسمت پائین ۴۰ سانتیمتر وبه ازای هریك متر ارتفاع دیوار ازاین فاصله درحدود ۲ سانتیمتر درهرطرف‌کاسته شده ودرنتیجه فاصلهٔ دوبرج درارتفاع یکمتری به ۳۶ سانتیمتر رسیده است وبا این محاسبه نقطهٔ تلاقی ، یعنی محل اتصال دوبرج بیکدیگر ، در ارتفاع ده متری خواهد بود . هرچند آثار بلندی حصار اولیه بطورکامل دردست نیست ولی بااین محاسبه می‌توان نتیجه گرفت‌که حداقل ارتفاع حصار اصلی شهر باستانی بیشابور قریب ده متر بوده است . با توجه باینکه سطح خارجی برجها را باگچبریهای شیاری وبرجسته زینت داده‌اند ، این اختلاف غیرمحسوس نیز ضمن‌گچبری درسطح خارجی محوگردیده ودرنتیجه تناسب‌وزیبائی‌خاصی بین‌فاصلهٔ برجها ایجادشده‌است.

برجهای مکشوفه همگی توپر بوده‌اند وبدینجهت فقط ازقسمت بالای برجها بمنظور حفاظت ودیده‌بانی استفاده میشده است . بدون شك ایجاد برجهای مدور تزئینی نیز جنبهٔ شرقی وحتی اقلیمی داشته و نمونه‌های قدیمتر آن درحفریات اخیر تخت جمشید توسط هیأت باستان‌شناسان اعزامی از زمـــان هخامنشیان‌کشف شده‌است (پلان شمارهٔ ۱) .

دردومین دورهٔ سکونت ساسانی دراین محل تغییرات‌کلی دربناهای موجود شهر پیش‌آمده است وازآن جمله تعمیرات وتغییراتی است‌که برروی سطح خارجی دیوار شهر ایجاد شده است ؛ بدین ترتیب‌که دراین زمان ازهرسه برج حصار شهر یکی را برداشته‌اند ودرنتیجه فاصله‌ای درحدود ۸/۱۰ متر بین برجهای مضاعف درجناحین دیوار ایجاد شده‌است (پلان شمارهٔ ۲). خلاصه آنکه دیوار شهربصورت ساده‌تر ازپیش درآمده است وحتی تزئینات برجها را با اندودگچ ضخیم پوشانیده‌اند وازاین‌رو درطول دیوار مکشوفه ، که دردورهٔ اول استقرار دارای ۱۷ برج بوده‌است ، دردورهٔ دوم شش برج ازآنهاکاسته شده ویازده برج دوتائی بفاصلهٔ ۸/۱۰ متر ازهم درطول‌دیوار باقی مانده‌است ودرنزدیکی دهانهٔ تنگ چوگان وجائیکه مسیر رودخانه شاپور تغییرمییابد ومعبری ازجبههٔ شمالی شهررا

موردتهدید قرارمیداده این حصار انحناء پیدا نموده ودرفاصله بین برجها بربدنهٔ دیوار سوراخهای تیرکش پیکان تعبیه شده است. کیفیت ساخت تیرکشهای مکشوفه ، که دراین‌بدنهٔ دیوار تعداد آنها به ۸ عدد میرسد ، وهمچنین دگرگون شدن مجدد تقارن برجها دراین مکان مهم سوق‌الجیشی ازنظردفاعی حائز اهمیت فراوان‌است . ایجاد تیرکشها برروی‌بدنهٔ دیوار ووجود مزغل برروی‌برجها نیزسوابق دیرینه داردکه تاکنون‌قدیمترین آن درحفریات بنای تاریخی‌نوشیجان واقع درجلگهٔ شورکات همدان توسط هیأت علمی باستان‌شناسی مشترك ایران وانگلیس بسرپرستی آقای پروفسور دیوید استروناخ درتابستان ۱۳٤٦ شمسی کشف گردیده است وبرطبق تحقیقات این هیأت بنای تیرکشهای مکشوفه بربدنهٔ این‌قلعه مربوط به پیش‌ازهخامنشیان ودرحدود ٦٥٠ ق . م می‌باشد .

علاوه برتغییرات فوق‌الذکرکه برروی سطح خارجی حصار شهر وبرج وباروی آن دراین زمان بعمل آمده است ، درحاشیهٔ رودخانهٔ شاپور وبفاصله ۱۰ متری این حصار اقدام بساختن بنای جالب توجه دیگری نموده‌اندکه شاخصی ازتمدن درخشان وهنر معماری این دوره است . بنای مذکورکه بـا مصالح قلوه سنگ‌وملاط گچ ساخته شده‌است، بطوریکه درنقشهٔ شماره ۳ مشاهده می‌شود ، دارای یك‌ایوان مرکزی ودوراهرو درجناحین آن است . دردوبدنهٔ ایوان مرکزی نیم ستونهای تزئینی جالبی برروی سکوی‌کوچك مستطیل شکل بصورت استوارگردیده است . قرینهٔ این وضع در جبههٔ شرقی این ساختمان نیز وجود داشته است‌که متأسفانه ، بعلت لطماتی‌که به این قسمت از بنا در اواخر دورهٔ ساسانی وصدر اسلام وارد شده‌است ، هیأت فقط موفق بیافتن قسمتی ازیك بدنهٔ قرینهٔ آن گردید . محوطهٔ داخلی این بنا بصورت مستطیل شکل بوده‌که ازطرف شمال‌وجنوب نیز با دومدخل بقسمتهای‌خارج ساختمان راه می‌یابد . درمورد چگونگی وکیفیت استفاده ازاین بنا مادام‌که‌کلیهٔ ملحقات اسلامی آن تفکیك نشده است نمی‌توان اظهارنظر قطعی نمود .

بطورکلی طبق مطالعه وتحقیقاتی‌که درطول مدت سه ماه ونیم‌کاوش دراین مکان بعمل آمده وبنابرشواهد واشیاء وسکه وسنگ‌نبشته وسفالهای مکشوفه وکیفیت‌آثارمکشوفه وبناهائی که دراین مدت ازدل خاك خارج گردیده است ، چنین استنباط می‌شودکه این شهرعظیم درزمان آبادانی مورد توجه زیاد بوده وسه بار درآن تغییراتی داده شده‌است ؛ ولی درخشانترین‌دورهٔ اقامت درآن متعلق به‌دورهٔ اول ودوم ساسانی است . آثار تغییرات دورهٔ سوم ، که معرف آن پیدایش دیوارهای خشتی بصورت آرك بوتان با قوسهای اتکائی بصورت پشت‌بند درپشت دیوار اصلی شهر است ، حائزکمال اهمیت میباشد . زیراکه قوسهای مزبوربرای اولین‌بار دراین مکان ودراین زمان ظاهر

7 - Plan du monument sassanide relatif, à la 2de période, en dehors de la ville de Bichapour. Découvert par la Mission des Fouilles Scientifiques à Bichapour, en avril 1969. Echelle: 1/200



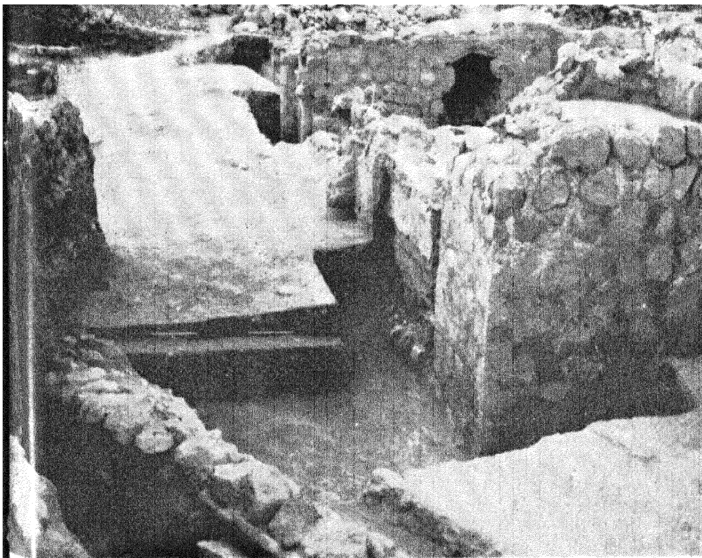
۸ – نمای یکی ازبرجهای پشت حصار شهر تاریخی بیشابور که ضمن عملیات کاوش ظاهر شده است

8 - Vue d'une des tours arrières du rempart de Bichapour.

شده‌است . نکتهٔ جالب دیگر اینکه دورهٔ سوم سکونت ساسانی نسبت به دورهٔ پیشین ، باآنکه چندان درسطح عالی نیست ، لکن زمانی طولانی‌تررا دربرمیگیرد بطوریکه تا صدر اسلام ادامه می‌یابد .

آثار دورهٔ اسلامی دربیشابور

بقایای سکونت اسلامی دراین شهر پس‌ازمتروك شدن‌آن متعلق به قرون اولیهٔ اسلام تا اواخر قرن ششم هجری است . وشامل سه دورهٔ متمایزاست که درخشانترین‌دوره اسلامی‌مربوط به اواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم می‌باشد . دراین قسمت ازکاوشهای هیأت برروی آثار دورانهای اسلامی مکشوفه در خارج ازحصار شهر بیش‌از ۳۲ اطاق وسه‌کوچه نمودارگردید. اطاقهای مزبور باابعاد مختلف وبا مصالحی چون قلوه سنگ وملاط گچ ساخته شده وقسمت داخلی آن بوسیلهٔ گچ‌اندود وصافکاری شده‌است . کوچه‌های مکشوفه بعلت‌آنکه درمعرض بارندگیهای شدید مجاری‌قرارداشته‌اند . بصورت منظم سنگفرش گردیده‌اند . دربین این آثار دوکارگاه عصاره‌کشی‌که بنحو جالبی مورد استفاده قرار می‌گرفتند نیز بدست آمده‌اند .



۹ – نمای جنوبی بنای منحصر به‌فرد خارج از حصار شهر از جبهه شرقی

9 - Vue de la partie Sud de l'unique édifice se trouvant en dehors des remparts de la ville.

در و پنجره در معماری ایران

نوشتهٔ : مهندس محمدکریم پیرنیا

درمیان صنایع وهنرهای وابسته بمعماری ، درودگری وآهنگری نقش عمده‌ای برعهده دارند. طبیعی است که هربنا پس‌ازپایان‌یافتن‌کار ساختمان ، نخست بدر و پنجره نیاز دارد . شاید کهن‌ترین مدارك ونمونه‌های در وپنجره درمعماری ایران را بتوان درنقش قلعه‌های مادی درآثار دورشاروقین یافت ، که درهمه آنها دروازه‌هائی‌نموده شده‌که دارای در دولته است که باغلب احتمال ازچوب ساخته وروی آن آهنکوب میشده است . چنانکه بعدها نیزنظیرآنرا درهمه دروازه‌ها می‌بینیم .

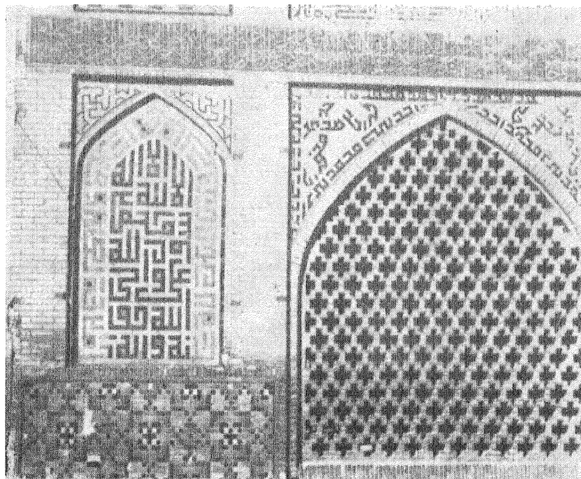
درروی جام‌های ساسانی نقش چند بناکه بعضی ازآنها به معبد وبعضی دیگر بدژ میماند نظیر دروازه‌های مادی را می‌بینیم ، بااین تفاوت‌که لنگه‌های آن تبدیل بمستطیل شده وهلالی ونالی بالای آن با نقش خورشید پر شده‌است واین قسمت تقریباً درکلیه ادوار معماری ایران معمول بوده‌است . چنانکه هنوزهم هلالی‌بالای دروپنجره را خورشیدی‌میگویند. متأسفانه ازروزگار هخامنشیان وساسانیان ، ازمعماری پارسی وپارتی در وپنجره‌ای بازنمانده‌است تا بتوان چگونگی آنهارا دریافت تنها اینرا میدانیم‌که شاهنشاهان هخامنشی‌علاوه‌برچوب سرو وکاج‌که برای پوشش مناسب بوده چوبهای سخت دیگری را ازراه‌های دورمیآورده‌اندکه باحتمال قوی بمصرف ساختمان دروپنجره میرسیده است . حتی زروسیم وعاج ومصالح تزئینی دیگرهم درآرایش دروپنجره مصرف زیاد داشته است .

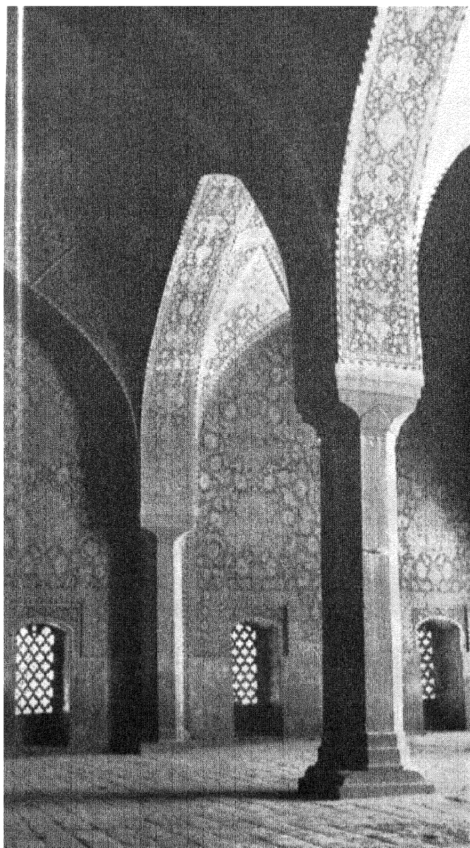
در دروازهٔ تخت جمشید هنوز جای پاشنه وپاشنه‌گرد درهاکه درسنگ فرورفته پیداست وبی‌تردید نشان میدهدکه این دروازه‌ها نیز درهای سنگین دولته وشایدآهنین‌وزرکوب وسیمکوب داشته‌اند .

درهمه‌کاخهای تخت جمشید وضع درها بخوبی روشن است وپاشنه‌گرد اغلب آنها خوشبختانه بجای مانده ، ولی آیا بجز در ، روزن وجامخانه وشباك ونظائرآن(که دربناهای پارتی وپس ازاسلام ایران بکاررفته) نیز داشته ، بدرستی‌معلوم نیست . اگرچه با مقایسهٔ کاخهای ساسانی وصفوی باآثارتخت جمشید وباتوجه باینکه تقلید ازبزرگان‌گذشته امری اجتناب‌ناپذیر بوده تقریباً مطمئن میشویم‌که کاخهای هخامنشی نیز دربالای درها وحتی روی بامها ، روزنها وجامخانه‌هائی داشته است وگرنه فضای بزرگ سرپوشیده تچر و اپدانه را چگونه این چند جفت درکه اغلب هم بسته بوده روشن میکرده است ؟ ازدر و پنجره‌ها و روزنهای‌کاخهای ساسانی ، علاوه برجای آنهاکه تهی مانده نشانه‌های دیگری هم داریم‌که سینه بسینه بما رسیده است . غارت وچپاول‌کاخهای تیسفون مانند اسپیددژ وشکستن درهای زرکوب وگوهرنشان آنها وهمچنین نصب یك در نفیس برمسجد مسلمانان‌که مورد اعتراض خلیفه وقت واقع شده حتی درتاریخ هم ضبط‌گردیده است .

علاوه بردر و پنجره و روزن جامخانه‌ها وشباك‌های سفالین وگچین(که‌گاه‌گاه با پارچه‌های شیشه رنگین آرایش میشده) درهوای متغیر ایران وآفتاب تند وبادهای سخت این سرزمین اجتناب‌ناپذیر بوده ونمونه‌های بسیار جالبی ازآنها تاکنون بجای مانده است .

ازروزگاران‌کهن‌معماران‌ایرانی‌تلاش‌میکردندکه درگاهها (بخصوص‌درها) را بصورت مستطیل ساده درآورند تا بازوبسته شدن در را آسان‌کند (برخلاف امروزکه بعضی برای مثلاً ایرانی شدن سبك بنا ازساده‌جوئی عدول میکنند وقوسهای عجیب وغریب در در و روزن ساختمانها بکارمی‌برند) . بهمین جهت میان در و روزن بالای آن کلاف چوبی مینهادندکه علاوه براستوارکردن بنا نقش چپیله یا باصطلاح امروز نعل درگاه را بازی میکرده وجای در بصورت درگاهی چهارگوش ساده درمی‌آمده است .کلاف‌کشی درکمرکش ساختمان اعم ازطاقی وچوب‌پوش ، بخصوص درکشوری‌که اغلب زمین‌لرزه‌های سخت بسراغش میآیدکاری بسیار منطقی ولازم بوده است وشایسته است‌که معماران جوان امروزهم همین تعبیه خوب و ارزنده نیاکان را بکار بگیرند . درمعماری پارسی (هخامنشی) ، سردرگاهها بایك پاره سنگ یکپارچه پوشیده





۱ 1

۱ - مسجد کلیم اصفهان
۲ - اصفهان داخل شبستان مسجدشاه از آثارزمان صفوی(مورخ ۱۰۳۸-۹۹۶ هجری)

1 - La Mosquée de Kalime à Isfahan.
2 - Isfahan intérieur du Masdjédé Chah (la Mosquée-Royale).

۲ 2

میشده ودرسبك پارتی هم درزیر چپیله نالی روی درگاهها (که‌کمی هم ازبر دیوارآن پس‌ترزده میشده) کلاغپر وشاخك چهارچوب جای‌میگرفته وروی‌آن‌باگچبریهای زیبا یا منبت‌کاریها وزرکوبیهای پرکار پرمیشده است. دربناهای عهد اسلام ایران هم (اعم ازخراسانی ورازی وآذری واصفهانی) هرجا در و دروازه دیده میشود، باکلاف چوبی بصورت ساده مستطیل درآمده مگر درچند موردکه برسر در خورشیدی یا کتیبه‌ای بشکل جناغی باکلیل ازجنس در بکاررفته است ولی روزنهای بالای درکه بار طاقها وآسمانه‌های سنگین را بدوش میکشیده فاقد پوشش چوبی بوده وشکل قوسی خودرا حفظ میکرده است و میتوان‌گفت‌که چوب در معماری ایران تنها کارکششی داشته است.

کهن‌ترین دری‌که تا چند سال پیش ازآثار آغاز اسلام ایران بجای مانده‌بود دردروازه مهریز (مهریجرد) یزد بوده.

این در با سه در دیگر بامر سرهنگان ابوجعفرکاکویه برای چهار دروازه یزد (مهریجرد - کوشکنو - کیا و قطریان) توسط یك آهنگر هنرمند اصفهانی ساخته شده بود.

شادروان مجدزاده صهبا مقالهٔ محققانه‌ای راجع بیکی ازآنها نوشته ومتن‌کتیبهٔ کوفی آنراکه تاریخ ۴۳۲ هجری قمری داشت آورده است. این در نیز متعلق بدروازه حظیره یزدبودکه درموقع احداث نخستین‌خیابان شهر (خیابان‌پهلوی) کنده شده بود وقطعات آهنی آن تا چندی پیش در اداره فرهنگ یزد محفوظ بود.

دردروازه‌های‌کوشکنو وقطریان مدتها پیش ازبین رفته وفعلاً بردروازه شاهی دری یك لته آهنکوب هست‌که قدمت آن باندازه آن چهار درنیست (وگویا مربوط بزمان شاه‌یحیی مظفری‌باشد) ولی‌آنچه نگارنده ازدر دروازه مهریز ازکودکی بیاد دارد اینست‌که دریك لته وچوبی بودکه روی آن پاره‌های

آهن نقشینی کوبیده بودند واغلب نقش جانور وتیرانداز وتیر وکمان داشت.

ازسده‌های میانهٔ هجری نمونه‌های زیبا ومتعددی از در وپنجره‌های چوبی وفولادی وجوددارد که اغلب آنها زینت‌بخش موزه‌های جهان هستند وشاید درمیان آنها دربقعهٔ سیدابوجعفر ابیض واقع درچابکسر، که درقرن‌نهم بدست‌درودگری‌تهیجانی (یاشمیجانی) ساخته شده، ازنظرتناسب بی‌نظیرباشد وجا دارد که با دقت هرچه تمامتر محافظت شود. درخانه‌ها وباغهاعلاوه بردرهای دولته دریك لته نیز زیاد دیده شده مثلاً اغلب باغها وموستانها درهای یك‌لته دارندکه دردیوار چینه‌ای قرارگرفته وکنارآن سوراخی درچینه هست که کلون و تزه درآن جای دارد وکلید آن نیز چوبی است.

اینگونه درها ازچند پارچه تختهٔ موازی که عمودی یا مورب پهلوی هم چیده وبا یك یا دو نیم تیرچوبی وگلمیخ مهار شده تشکیل میشود وپاشنه‌گرد وشاخهٔ آن درچینه استوار شده ولی کلاغپر وچهارچوب ندارد، درخانه‌ها درمیان کریاس و دالان معمولاً دری کار میگذاشتندکه بمیاندر معروف بود. میاندرها نیز معمولاً یك لته بوده وروی‌آن قطعات مستطیل چوب بطورمورب ولوزی میکوبیدندکه خود تزیینی برای در محسوب میشد (نمونهٔ این نوع در درخانه‌ای روبروی مسجد جامع نائین معروف بخانهٔ خان متعلق بروزگارصفویه موجود است).

در دروازه‌ها وقلعه‌ها ازجمله همان چهار درکهن یزد یك‌لته بوده‌است. درهای ورودی اطاقهاوبقعه‌ها ودرپنجره‌های مشبك اغلب دولته متقارن بوده وسعی میشده‌است که لته‌ها زیاد پهن نباشند تا درموقع بازشدن فضای اطاق را نگیرند واغلب هم رو به بیرون بازمیشده‌اند. باستثنای درهای ورودی که رو به درون باز می‌شده‌اند.

نمونه‌های‌مختلف در وپنجره، چه‌آنها که اصل‌آن‌موجود است وچه آنهائیکه ازمیان رفته وتنها میتوان ازروی نقاشیها وحکاکیها بشکل وطرح‌آنها پی‌برد، ازروزگاری‌کهن‌تاکنون – تا پیش ازاینکه معماری ایران تحت تأثیرمعماری غرب قرار گیرد – تقریباً بیك شکل وهیئت وباصطلاح امروز استاندارد بوده‌است. درها وپنجره‌های دولته درهرطرف به سه قسمت تقسیم میشده‌اند: دربالا وپائین قابی چهارگوش، (معمولاً مربع وگاهی مستطیل و افقی) ودرمیان‌قابی مستطیل‌وعمودی قرار داشت ودر بوسیلهٔ یك پاشنه، درچوب یا سنگ یاآجری که درپشت‌چهارچوب‌قرارداشته پاشنه‌گردنامیده میشده وشاخی که ازکلاغپر (چوبی‌که دربالای‌چهارچوب‌قرارداشته) میگذشته است میگشته وبدیوار تکیه میداده است.

چهارچوب که معمولاً دارای استانه‌ای بلند بود درپشت لته‌های درکارگذاشته میشده وگاهی پاشنه‌گردها وکلاغپرها نیز بدان چسبیده وپیوسته بوده است. پاشنه‌گردها گاهی جدا ازهم وگاهی یکپارچه درپشت استانه‌کوبیده میشده است. کلاغپر نیزگاهی بشکل دو ذوزنقه درپشت شاخ چهارچوب واغلب یکپارچه جای داشته است. قابها در درهای ورودگاه با خاتم ومنبت‌کاری وگاه با نقاشی ورسم ساده آرایش میشده ودر پنجره‌ها مشبك بوده‌است.

درپنجره‌ها و روزنهای مشبك چوبی و سفالین وگچین درزمستانها باکاغذ روغن زده مسدود وتابستانها مجدداً باز میشده‌است (بهمین مناسبت‌کرکره‌ها و درهای مشبك حجرات مدارس‌وکاروانسراها راکاعدلق (ترکی) میگویند ودروپنجره مشبك دراغلب زبانها باسم ایرانی (Persien) معروف است).

اجزاء در

هرلته در از اجزاء زیرتشکیل یافته است:

۱ – دوقطعه چوب عمودی‌که دردوطرف در بکاررفته وبدان باهو میگویند (باهو درفرهنگها بمعنای‌چوبدستی‌وعصای چوپانان است واینکه بعضی باهو را بازو می‌نویسند بنظردرست نمی‌آید).

۲ – قطعهٔ چوبی بارتفاع چهارگره (۲۶/۶ سانتیمتر) درپائین لته بوسیلهٔ کام وزبانه به باهوها پیوسته، که دراصطلاح درودگری بپاسال معروف است وهمان جای‌پا وپاخور وصحیح آن پاسار است.

۳ – قطعات افقی چوب‌که باهوها را درسه جا بهم متصل میکند بنام‌کش ومیانکش معروف است.

٤ – دماغه چوب نازکی است‌که روی درز میان لته‌ها کوبیده شده وبوسیلهٔ گلمیخ به یك لته پیوسته است. دماغه معمولاً دارای‌چیزی شبیه بسرستون‌وپایه‌ای‌نظیر ته ستون‌است.

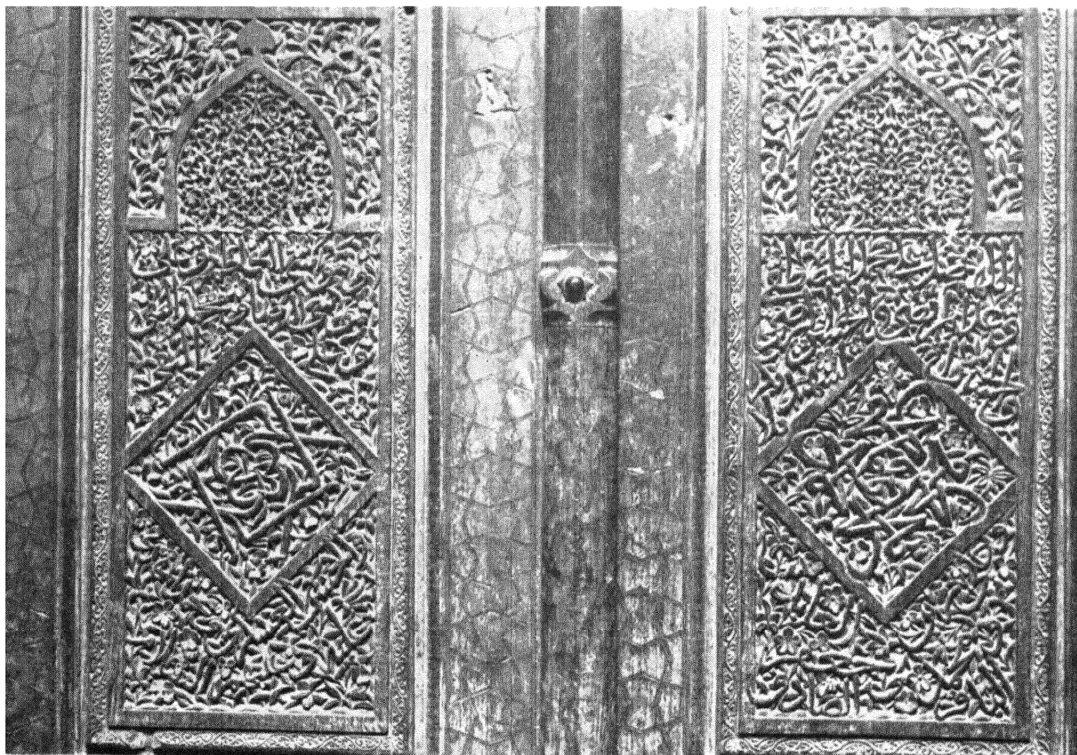
٥ – قاب‌که‌گاهی پر وگاهی مشبك است.

٦ – چهارچوب ازپنج قطعه چوب (معمولاً $\frac{1}{2}$ ۱ در $\frac{1}{2}$ ۱گره) تشکیل شده‌که دوتای آن عمودی وسه تای آن یکی دربالا ودوتا دراستانه بطور افقی بکاررفته ومیان دو پاره چوب افقی پائین استانه‌کوبیده شده، (معمولاً ارتفاع استانه چهارگره یا یك چارك است) وقطعه چوب افقی بالای چهار– چوب دوشاخك داردکه دردیوار استوار میشود.

۷ – کلاغپرمعمولاً ازیك‌قطعه چوب یا تختهٔ افقی‌تشکیل شده‌که پشت شاخ چهارچوب جای میگیرد وگاهی هم از هم جدا بشکل ذوزنقه است.

۸ – پاشنه‌گرد یك‌قطعه چوب افقی است‌که درپشت استانه کوبیده شده وجای پاشنه‌هارا درآن بریده‌اند، گاهی هم پاشنه گردها جدا ازهم دردوگوشه پائین درازچوب، سنگ یا خشت پخته تعبیه میشوند.

۹ – جفت هرلته دربالا با یك یا دورشته زنجیرظریف



۳ – قسمتی از در آل‌مظفری امامزاده اسمعیل

3 - Une partie de la porte de l'Imamzadéh Esmaïl porte offerte par un prince de la Dynastie de Alé-Mozaffar.

مجهز شده که ته آن با قبدای روی پولك به لته وسرآن با سر چفتی مادگی‌دار به سفت چهارچوب بسته میشود .

۱۰ – با چفت ، چفت کوچکی است که لته‌ها را به پائین چهارچوب می‌بندد .

۱۱ – سفت حلقه‌ای فلزی است که دربالا وپائین چهار– چوب کوبیده شده وازربانه چفت بیرون می‌آید .

درهای سر و میاندرها و دروازه‌ها اغلب باکلون و تزه وشب‌بند وحلقه وکوبه مجهزند ونوعی ازآنهاکه با تخته‌ها والوارهای باریك افقی ساخته شده‌اند ، دردوجاکلاف وبست – بندی چوبی دارندکه باگلمیخهای زیبا استوار شده‌است .

گاهی پاشنه ازفلز (معمولاً فولاد) ساخته میشود تامقاومت بیشتری داشته باشد. علاوه براینها برفراز درها ، بخصوص دراماکن متبرك ، زنجیرهائی میآویزند تا از ورود احشام پیش‌گیری کند وهمچنین برای نگهداری بهتر لته‌ها گاهی با زنجیرهای کوچکی باهوی در را به چهارچوب می‌بندند .

روزن[1]

چنانکه گفتیم معمولاً دربالای در وگاهی دردوسوی آن برای گرفتن روشنائی وهوای آزاد روزن بکارمیرفته (روزن چنانکه پیداست اسم آلت ازروز وروشنائی است) وگاهی هم بسوراخهائیکه درکلالهٔ طاقها ویا شانهٔ آنها بهمین منظور تعبیه میکردند اطلاق میشده است .

روزن گاهی با چوب وگاه باگچ وسفال نیزساخته میشده

---

۱ – درحکایت معروف دزد وبازرگان ، بازرگان برای فریب دزد میگوید دست در روزن مهتاب زدمی وگفتمی شولم شولم . . . .

واغلب ثابت بوده ودرنقاط سردسیر جام وپاره‌های کوچك شیشه ، با انواع واقسام نقش‌های زیبای هندسی وغیرهندسی درآن بکارمیرفته ، ولی اکثریت شیشه‌ها بشکل جام ومانند ته قرابه بوده است .

(درویرانه‌های آثار تاریخی خاورخراسان که براثرزمین لرزه شهریور ۱۳۴۷ رویداد قطعاتی ازاین‌نوع روزنها بدست آمده‌اند که با گچ وپاره‌های رنگارنگ شیشه ساخته شده‌اند وهرپاره آن خود شاهکاری ازهنر است.) نمونهٔ زیبای روزن را هم‌اکنون می‌توانیم درچینی‌خانه خانقاه شیخ صفی‌الدین دراردبیل ودر کلیساهای جلفای اصفهان (بیت‌لحم و وانك) به‌بینیم که برروی جامهای شیشه - علاوه‌بررنگ‌های گوناگونی که خود دارند - ماهی وگل وگیاه وپرنده با رنگهای گیرا ودلپذیر نقش شده‌است .

دربالای محراب مسجد شاه‌ولی تفت ازقرن نهم ودرخانهٔ میرزا احمدخان نائینی (درنائین) درروزگار صفویه روزنهای گچبری شده بسیار زیبا ونغز هنوز وجود داردکه بعضی از میله‌های اتصالی آن براستی ازچوب کبریت نازکتراست .

روزنهای چوبی مشبك دراغلب بناهای عمومی ومذهبی هنوز بجای مانده ومیتوان‌گفت‌که ازهزارسال پیش تاکنون دروضع کلی آنها تغییرچندانی روی نداده واغلب ازمستطیل‌ها یا مربع‌های کوچك یا نقشهائی نظیرگره سازی‌کاشی و بیشتر تند وکند واختر چلیپا (ستاره‌های هشت‌پر وصلیب‌های نوك تیز) آرایش شده‌است .

جامخانه

درکلالهٔ گنبدها وکلمبه‌های گرمابه‌ها وغلامخانهٔ رباطها ورسته‌ها وبازارها هنوزهم روزنهائی وجود داردکه با چند حلقه سفالین بصورت قبه یاکپهٔ برجسته درآمده‌اند . حلقه‌های سفالین‌را درکنارهم چیده‌اند ودرزمستانهاجامهای گرد شیشه‌ای مانند ته قرابه درمیان حلقه‌هاکار میگذارند وتابستانها یك یا کلیهٔ آنها را برمیدارند .

گذاشتن وبرداشتن وتعویض قطعات شیشه‌ای جامخانه چون بسیار ارزان وآسان است همیشه تکرارمیشده وشاید امروزهم برای روشنائی سرپوشیده‌هائیکه بمناسبت فصل باید گاهی سرد وگاهی گرم باشد مناسب‌ترین وسیله باشد. کپه یا قبه دربناهای پارتی (درآتشکده‌ها وکوشك‌ها ودسکره‌ها) درچهار گوشهٔ ساختمان وپیرامون‌گنبد درجائیکه راهروها و رواقها همدگررا قطع میکرده‌اند جای داشته است وچون پس‌ازاسلام نخستین‌بار براثرنیازی‌که پیش‌آمده بود ایرانیان ببازپیرائی ساختمانهای ساسانی‌پرداختند قبه‌ها را نیز احیاء‌کردند ، ولی دربعضی ازبناهاکه تازه ساخته میشد(مانندگور امیراسمعیل سامانی) قبه بصورت‌دروغین ورویدیوار (فقط بتقلید ازبناهای ساسانی) جای میگرفت وبدینصورت فقط برفراز بام‌گرمابه‌ها جای خودرا نگهداشت . قبه‌گاهی بصورت یکپارچه ازسنگ مرمر یا شیرسنگ (سنگی مانند سنگ بلور منتهی‌کمی‌گرفته‌تر وتارتر) تراشیده میشد . نمونه‌های زیبائی ازاین نوع قبه‌ها برروی‌گرمابه سردار درقزوین ومسجد ملاعبدالخالق یزد (که قسمتی‌ازمسجد امیرقطب‌الدین‌اتابك‌کاکوتی‌است) دیده میشود.

شباك

شباك واژه‌ای ایرانی وفارسی است‌که مشتقات آن در گویشهای‌گوناگون ایران چه فارسی دری وچه پهلوی وچه اوستائی وپارسی‌کهن فراوان بگوش میخورد وبزبانهای‌آرامی وتازی وگویشهای آنها نیز رفته و حتی افعالی ازآنها نیز ساخته‌اند که درجای دیگربتفصیل ازآنها سخن خواهیم گفت وآقای امام شوشتری نیز در فرهنگ نفیس خود - واژه‌های فارسی درزبان تازی - آورده‌اند .

هوای متغیرایران ، آفتاب تند وروشن ، باد وطوفان وگردباد وعقاید خاص ملی ومذهبی هم ایجاب میکرده است که ساختمان علاوه بردر و پنجره و روزن پرده‌ای یا شباکی برای حفاظت درون بنا داشته باشد .

درون ساختمان با روزنها وپنجره‌های چوبی یاگچی وپرده محفوظ میشد وبیرون‌آن را با شبکه‌ای سفالی یاکاشی میپوشاندند ، علاوه براین پیرامون مرقدهای مطهر یا درحریم وپربست حرمها زره با ضریح یا نرده فولادی وچوبی مینهادند که هریك ازاینها درخور بحث وبررسی ویژه‌ایست وما دراین جا چند نمونهٔ زیبای آنرا نشان میدهیم .

درگریو وچنبرگنبد مسجد شیخ‌لطف‌الله شباك‌های‌زیبائی ازکاشی معرق‌کارگذاشته‌اندکه مانند سایر آثار این معجزه معماری بسیار زیباست .

درمسجد شاه وجامع ومدرسه چهارباغ‌اصفهان نمونه‌های زیبائی ازاین شبکه‌ها چه‌کاشی و چه آجری دیده میشود . طارمی‌های مسجد جامع یزد وگنبد سلطانیه وخانقاه بندرآباد وافوشنه نطنز وصدها اثرکهن معماری‌ایران ، هریك نقش‌های زیبائی را دربرابر چشم میگذارندکه بی‌شرح وبحث وگفتگو خود معرف نفاست خود هستند ونیازی بمدیحه سرائی ندارند.

فخر و مدین

گاهی حصار و بارهٔ باغها و اماکن مذهبی را مشبك میساخته‌اند تا ازبیرون درون زیبای آنرا بتوان نگریست ؛ •چنانکه دیوارباغهای دوسوی‌چهارباغ‌اصفهان وایوان‌بازارهای پیرامون نقش‌جهان چنین بوده‌است .

این گونه دیوارها را با قطعات گل پخته باشکال هندسی وغیر هندسی میساختهاند وچون درفواصل آنها حفرههائی بدید میآمده میکوشیدندکه شکل وهیأت سوراخها نیز زیبا باشد. به این گونه شبکهها فخر و مدین میگفتند. فخر بمعنای گل پخته (درعربی نیز فخوری وسازنده آن فخار وهمچنین در قرآن مجید خلق الانسان من صلصال کالفخار آمدهاست.) ومدین مانند مادگی (حفره و فرورفتگی) وروبهمرفته بچیزی اطلاق میشده استکه قسمتی از آنرا گل پخته وسفال یاکاشی وباقی را فرورفتگی و روزنهای کوچکی تشکیل میداده است.

دار آفرین

به اطاقکها وباجههای چوبینی میگفتندکه دیوارمشبك داشته واغلب درپیشخان دکانها وبالخانهها وخیشخانهها جای داشته است.

اُرسی (پنجره بالارو)

بعضی گمان کردهاند ارسی به پنجرهای اطلاق میشودکه بتقلید ازمعماری روسی درایران رواج یافته، درصورتیکه نمونههای جالبی از ارسی، حتی پیش از آنکه معماری چشمگیری درروسیه پای گرفته باشد، دربناها ونقاشیها مشاهده میکنیم. گویا مقایسهٔ قند اروسی با این نوع پنجرهکه خود و نام آن هردو اصل ایرانی وفارسی دارد موجب این اشتباه شدهاست.

«اُر» پیشوندیاست بمعنای بالارفتن ونظایر آن درواژههای اردك (مرغ بالاجهنده) النگ (حرکت توأم با جهش اسب) ارچین (پله) وبسیاری ازواژههای دیگر دیده میشود، وبمعنای شبکه ونور وچشمه وتماشا درگویشهای جنوبی ایران بسیار معمول است ودرجای دیگر بتفصیل ازآن سخن خواهیم گفت.

ارسی پنجرهٔ مشبکی استکه بجای گشتن برروی پاشنه گرد بالا میرود و درمحفظهایکه روی آن قرارگرفته جای میگیرد و در اشکوب کوشکها و پیشان و رواق ساختمانهای سردسیری بسیار دیده میشود. نقش شبکهٔ ارسی معمولاً مانند پنجرهها وروزنهای چوبیاست ونمونههایزیبایآن درخانههای کهن اصفهان وکاشان ویزد(وانواع جدید ترش) درتهران بسیاراست[۲].

اندازه در وپنجره

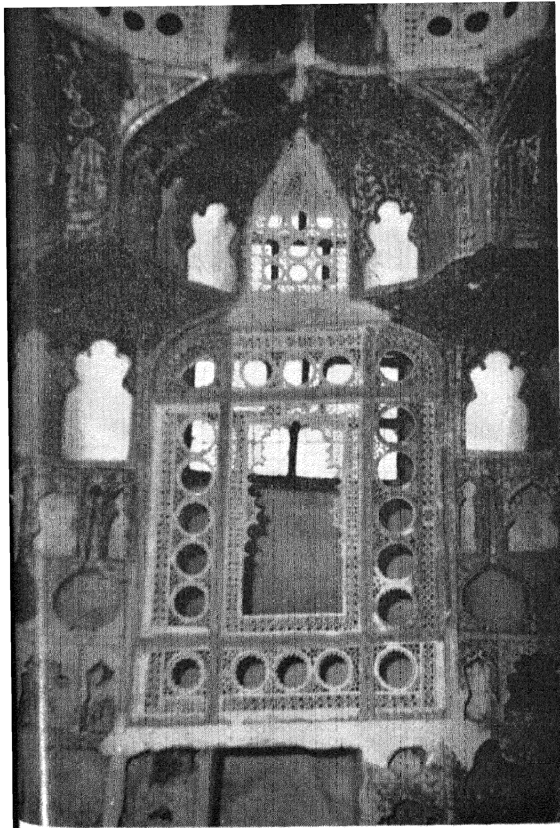
میدانیم جز درنواحی شمالی ایرانکه جنگلهای انبوه زمینهایکرانه دریا وکوه وتپهها را پوشانیده است، درسایر نقاط این سرزمین دسترسی بچوب سختکمتراست وبهمینجهت شاهنشاهان هخامنشی برای ساختن کاخهای خود چوب ازجاهای دوردست میآوردند. ولیکمابیش درباغهاوکنارجویهادرختهای کهن سپیدار وچنار وگردو وجود داشتهکه اغلب مورد استفاده درودگران وسازندگان در وپنجره قرارمیگرفته است.

چوب چنار وگردو را نمیتوان اندکی پس از بریدن مصرفکرد. این نوع چوبها بخصوص اگرجوانباشند تامدتها پسازبریدن جان دارند وباصطلاح نجارانکارمیکنند. بهمین جهت درودگران ناچاربودهاند برای ساختمانهائیکه درو پنجرهٔ

۲ - بعقیدهٔ آقای دکتربهرام فره وشی اینکلمه از اروز- اروس- بهاوی بمعنای روشنائیگرفته شده است و بنظر نگارنده این توجیه مناسبی است.

۴ - قسمت داخلی چینی خانه بعدازتعمیر ومقرنسکاری

4 - Une partie de l'intérieur de «Tchini-khanéh» (Cases pour serrer les objets en porcelaine) après réparation et réfection des stalactites.



زیاد در آنها بکار میرفت ازپیش مصالح آنرا فراهم کنند وچون پس از پایان یافتن ریزه‌کاری و کارهای بنیادی و پوشش بنا بلافاصله کار گذاشتن در وپنجره آغاز میشد تعدادی در وپنجره آماده وپیش ساخته فراهم بود.

جز تعدادی از درهای آراسته وپر کار که درحین ساختمان بناهای مذهبی یا پس‌ازآن توسط بانی اصلی یا نکوکاری‌دیگر پیش‌کش میشد، درهای معمولی وپنجره‌ها بخصوص در کاخها وخانه‌ها تقریباً یکسان ویکنواخت وبا اندازه‌های معین وقواره (باصطلاح امروز استاندارد) بود، بطوریکه با اندازه‌گیری درهای موجود از آغاز اسلام تاکنون اندازه‌های اصلی‌ومعمول بشرح زیربدست می‌آید:

۱ – ارتفاع در (بجز درهای‌ورودی‌وتشریفاتی‌وباصطلاح درسر) یك گز وسه‌گره (کمی‌کمتر از ۱۸۵ سانتیمتر) وبندرت دوگز تمام (۲۱۳ سانتیمترتقریباً).

۲ – پهنای‌درازپشت‌چهارچوب‌بترتیب ۱٤ گره (درحدود ۹۳/۵ سانتیمتر)، یك گز و دوگره (۱۲۰ سانتیمتر)، یك گز و شش‌گره (۱۵۸ سانتیمتر) وگاهی بزرگترین اندازه یك گز و ده‌گره (۱۷۲ سانتیمتر).

باتوجه بکوتاهی درها نخست بنظرمی‌آید رفت‌وآمد در بناهای ایرانی خطر سرشکستن داشته وباصطلاح امروز درها همه سرگیر بوده‌اند ولی آستانهٔ بلندپای در، که‌گذرنده را وادار به پائیدن پیش‌پای خود میکرد، این خطررا ازمیان می‌برد وازآن‌گذشته اورا وامیداشت‌که درموقع ورود به‌اطاق وتالار تعظیم‌کند وادب ایرانی را بجای آورد.

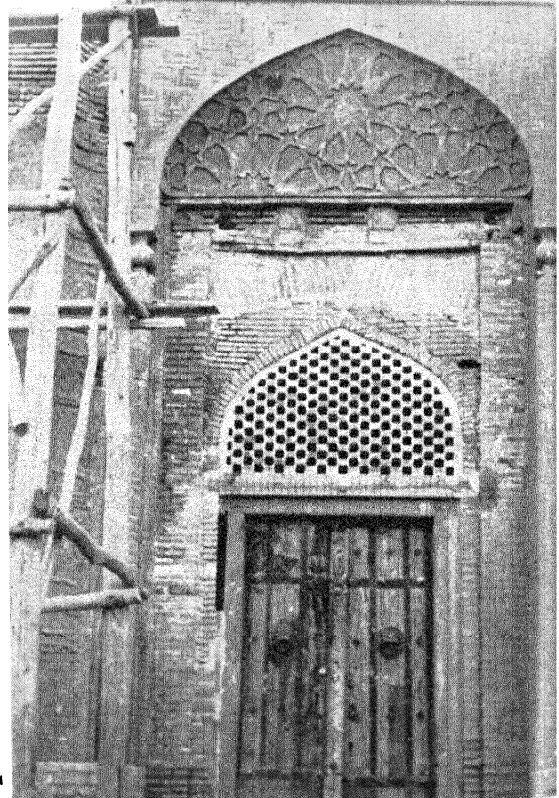
پهنای درها ازاندازه‌های ۱ و $\frac{۱}{٤}$ ۱ و $\frac{۱}{۳}$ ۱ و $\frac{۳}{٤}$ ۱ گز کمتر است؛ بدان سبب‌که درگاهها باندازه‌های درست یك گز یا یك‌گزونیم ساخته میشده وچون درطول مدت ساختمان باید در وپنجره هم توسط نجار آماده شود، برای اینکه هیچ اشکالی درنصب آن بعمل نیاید در را ازهرطرف باندازه قطر اندود کاهگل وگچ واحیاناً سنگ ازاره (یعنی یك‌گره ٦/٦ سانتیمتر) کمتر می‌گرفتند. واحد گز درمعماری و هنرها وپیشه‌های وابسته بدان‌گزشاه معادل ۱/٦٦ متر بوده واگر هریك ازکاخ‌ها، مساجد وخانه‌های‌کهن ایرانی را بازنگاری کنیم می‌بینیم‌که چه دقتی دربکاربردن‌اندازه‌های دقیق ازروی گزشاه واجزاء وخرده‌های آن بکارمیرفته است. (درزیرخان کاخ عالی‌قاپوی قزوین – چهلستون – جرزها وپایه‌های باربر همه $\frac{۳}{٤}$ گز ودرگاهها یك‌گز است، جز درگاه‌های اصلی‌که درشمال وجنوب تالارقرارگرفته وهریك پهنائی برابر $\frac{۱}{٤}$ ۱ دارند وتناسب تالارابعاد $\frac{۱}{٤}$ ۸ گز و $\frac{۳}{٤}$ ٤ گزهمان تناسب طلائی معروف است‌که بمعماری غرب نسبت داده شده وازطرح کاخ‌کاملاً پیداست‌که وجود این تناسب زیبا بهیچوجه اتفاقی نبوده است.)

درپایان توجه و عنایت صاحبنظران و دوستداران هنر ایران را باین نکته جلب می‌کندکه چند سالی است تعویض در وپنجره وضریح (بخصوص در امامزاده) مجاز شناخته شده واشخاصی ازروی بیخبری، یا خدای نخواسته با سوء نیت درهائی ازآهن‌وپروفیل وطلا ونقره تهیه می‌بینند وباتشریفاتی بس صمیمانه بجان این آثار نفیس وگوهرنشان می‌افتند.

درهای خاتم ومنبت وضریحهای فولادی زیبا وآراسته را می‌کنند وبجای آن چیزی نصب می‌کنندکه نه‌تنها ارزش هنری ندارد حتی ازلحاظ کارآهنگری ونجاری هم چندان پر کارتر ازصندوق پرتقال وکرسی ومیز چایخوری نیست.

۵ – سردر مربوط به سال ۵۱۵ هجری درحال تعمیر

5 - La façade d'entrée en réparation. Elle date de 515 de l'Hégire.





تأثیر هنر هخامنشی در کاپیسا «افغانستان»

نوشته : دکتر فرخ ملک‌زاده

درخردادماه سال ۱۳۴۵ خورشیدی هیئت علمی باستان‌شناسی افغانی، بسرپرستی دکتر شاهی‌بای مستمندی سومین حفریات خودرا درکاپیسا آغاز نمود . حفاریهای مزبور در دامنهٔ تپه‌ای بنام کوه موری درقریهٔ «خم زرگر» انجام پذیرفت[۱] .

کاپیسا درشمال شرق کشور افغانستان ، درشمال شهر کابل ونزدیك مرز پاکستان وشوروی واقع است (نقشه۱) . این تپه درحدود ۲۰ تا ۲۵ متر ازسطح زمین بلندتر میباشد . حفاری در دوناحیه ، یکی درقسمت مرتفع تپه ودیگری درسطح پائین آن انجام یافت . دراین حفاری یك استوپه بزرگ که هرضلع آن ۱۴ متر طول داشت کشف گردید . تمام این استوپه بـا سنگ‌هائی بنا شده است که سبزرنگ بوده و کاملاً صیقلی شده و شباهت زیادی به سنگ شیست دارد . برای وصل‌وبست آنها ملاط بکار نرفته است ولی درقسمت پائین آن‌که محل عبور و طواف مردم بوده است برای استحکام بیشتر ، سنگ‌ها را بوسیلهٔ بست‌های آهنی بهم وصل نموده‌اند[۲] .

طبقات بالای این تپه براثر زلزله ویران شده است . ازاطراف استوپه قطعه سنگی‌که دوپای یك مجسمه بربالای تخت لوتوس بر روی آن حجاری شده وهم‌چنین تعداد ۱۷ سکه ویك مدال طلائی بدست آمد . یکی از سکه‌های مزبور بدوران کوشان[۳] وساسانی[۴] تعلق دارد .

در قسمت پائین تپهٔ مذکور در یك سطح بسیار وسیع تعدادی مجسمه وآثار تزئینی بدست آمد . این آثار در داخل محوطه‌ای قرار داشت‌که اطراف آن بوسیلهٔ اطاق‌های‌کوچك تعمیرشده‌ای احاطه شده بود . از دیوار اطاقها میتوان پی برد

---

۱) Chaibai Moustamindy, "Vestiges bouddhiques à "Koh-i-mori", *Archeologia,* Nov. - Decembre 1968 P. 50

۲) نگاه‌کنید به مقاله آقای دکتر شاهی‌بای مستمندی درمجله آریانا شماره ۱ ، دوره ۲۶ ، شماره مسلسل ۲۷۴ ، چاپ‌کابل ، بهمن – اسفند ۱۳۴۶ ، صفحه ۳۱ .

که این بناها مربوط بیك زمان واحد نیستند زیرا آثار ویرانی را در چند محل میتوان تشخیص داد . باحتمال قوی این خرابی‌ها در اثر زلزله بوجود آمده و بعداً تعمیر شده‌اند و در ساختمان مجدد قسمتهائی از بنای قبلی مورد استفاده قرار گرفته است .

بدین‌سبب شکل ساختمان‌های آنجا لااقل سه مرحله را پشت سر گذاشته است و در اثر بازسازی و تعمیر وتغییرات درهرمرحله پلان و شکل بناها با دورهٔ قبل متفاوت میباشد وباحتمال قوی میتوان گفت‌که مرحلهٔ اول دراثر زلزله وبار دوم دراثر حملات اقوامی ویران شده است ومردمانی‌که بار آخر آنجا را تعمیر کرده واقامتگاه خود قرار داده‌اند مدت زیادی درآنجا ساکن نبوده‌اند[5] .

درمیان آثار مکشوف از محل فوق چند شیرسنگی جالب وجود دارد که یکی از آنها بصورت‌کامل (شکلهای ۲ و ۳) وچهار عدد آنها بحالت ناتمام می‌باشد (شکل ٤) وگفتار ما نیز دراین مقاله بیشتر درباره این شیرها است . آقای دکتر

۳) ملتی از نژاد ایرانی‌که درقرن اول میلادی(حدود سال۴۰) دولتی بوجود آوردندکه شامل افغانستان امروزی وقسمتی ازهندوستان وترکستان روس و ترکستان چین بود ودوران پادشاهی آنهارا به سه دوره تقسیم‌کرده‌اند : ۱- دوره کوشانی‌های بزرگ ازسال ٤۰ میلادی تاحدود قرن سوم میلادی. ۲- دوره‌کوشانی‌های‌کوچك یا کیداری‌ها از اواسط قرن سوم تا اوایل قرن پنجم میلادی. ۳- دوره‌کوشانی‌های کوچك یارتبیل شاهان(=کوشانوینتلی) تا نیمه اول قرن هفتم میلادی (درباره تاریخ‌کوشانیان نگاه‌کنید به‌کتاب **تاریخ افغانستان** جلد دوم بقلم احمدعلی کهزاد ، چاپ‌کابل ۱۳۲۵) .

٤) نگاه‌کنید به‌صفحه ۵۱ مجله *Archeologia* فوق‌الذکر وصفحه ۳۲ مجله آریانا فوق‌الذکر .

۵) صفحه ۵۲ مجله *Archeologia* وصفحه۳۳ مجله آریانا .

2 ۲



۲ - شیر سنگی مکشوف ازکاپیسا

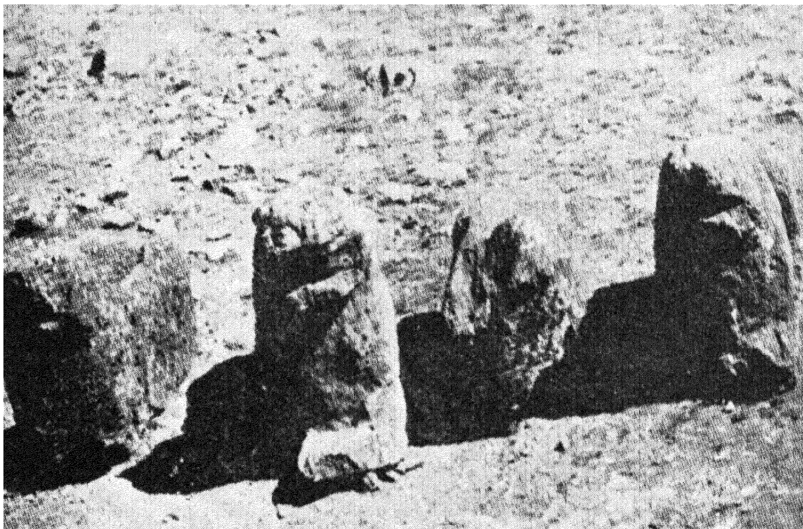
2 - Lion en pierre, mis au jour à Capissa.

۳ - همان شیرسنگی (مکشوف ازکاپیسا) ازپهلو . ازمقاله «کاوشهای هیئت باستانشناسی افغانی درکاپیسا» درمجله آریانا شماره ۱ دوره ۲۶ شماره مسلسل ۲۷٤ بهمن واسفند ۱۳٤٦ صفحه ٤۰ شکل ۸

3 - Un lion, mis au jour à Capissa, par la même mission.

3 ۳





٤ - چند شیرسنگی ناتمام مکشوف از کاپیسا. از «کاوشهای هیئت‌باستانشناسی افغانی درکاپیسا» درمجله آریانا شماره ۱ دوره ۳٦ صفحه ٤۱ شکل ۱۰ شماره مسلسل ۲۷٤ بهمن واسفند ۱۳٤٦

4 - Statues inachevées de quelques lions mis au jour à Capissa, par la Mission Archéologique Afghane. (Revue Aryana, No. 1, numéro sérial 274 de Bahman et Esfand 1346).



٥ -- سرستون شیر نقل ازکتاب پوپ

5 - Chapiteau en tête de lion.

مستمندی ضمن گزارش حفاری دربارهٔ این شیرها درصفحه ۳٤ مجله آریانا چنین نگاشته‌اند: « . . . . که ازاین جمله بازوی چوکی سنگی است که بشکل شیر کار شده است . این شیر که در عقب آن تخته سنگی گذاشته میشد وانتهای دیگر آن درپشت شیر ، شیر دیگری حیثیت تخت ویا چوکی را بخود میگرفت. آرتیست در ترسیم آن چنان کوشش نموده تا حیوان مذکور را بیشتر با هیبت‌تر مجسم سازد ، چنانچه اگر به عکس آن متوجه شوید زبان شیر بیرون وچشمان آن از حلقه خارج و در حالت حمله وخشم دیده میشود . چیزیکه زیادتر مهارت آرتیست را نشان میدهد یالهای حیوان مذکور است که به مهارت عجیب با یك ظرافتی‌که حقیقتاً در سنگ ترسیم نمودن آن مشکل است بکار برده است . ناگفته نماند که دردامنهٔ‌استوپه درموقع‌سروی متوجه‌شدیم‌که بتعداد چهاردانه اشکال شیرکه هنوز هم ناتمام درآنجا افتاده بود جلب‌نظر

میکرد . ازموجودیت این اشکال شیرها چنین برمیآید که مردمان این منطقه دراثر کدام حملات ویا حوادث غیرمترقبه دیگر موقع آنرا نیافتند تا به آرامی محل را ترك گویند ودراین جا آرتیست کار خودرا نیم کاره گذاشته باشد وهمچنان پیدا شدن این چیزهای نامکمل ثابت ساخت که درهمین حصه جای هیکل‌سازی ومجسمه‌تراشی بوده وازجای دیگری آورده نشده است . . . . »

پس‌از مطالعهٔ مقالهٔ آقای دکتر مستمندی (مدیرکل باستان‌شناسی‌افغانستان) دربارهٔ شیرهای فوق‌الذکر ، نگارنده درتاریخ ۲ر۳ر۱۳۴۷ نامه‌ای بایشان نوشته اطلاعات بیشتری درباره حفاری کاپیسا و شیرهای آن خواستار گردید . آقای دکتر مستمندی در تاریخ ۶ر۴ر۱۳۴۷ جواب آنرا بشماره ۵۳۶ از طرف اداره‌کل باستانشناسی افغانستان جهت نگارنده ارسال نمودندکه ضمیمهٔ این نامه آقای نظرمحمدی عزیزی عضو فنی اداره باستان‌شناسی ومعاون هیئت علمی درکاپیسا درچند برگ پاسخ سؤالات مزبور را داده‌اندکه دراینجا از هردو همکارگرامی افغانی تشکر مینماید .

بجز دو مورد فوق خوشبختانه آقای دکتر مستمندی مقالهٔ دیگری دربارهٔ این حفاری درصفحات ۵۰ – ۵۶ شماره دسامبر و نوامبر ۱۹۶۸ مجله باستان‌شناسی Archeologia چاپ فرانسه نگاشته‌اند که با استفاده از سه منبع فوق حفاری مزبور را مطالعه نموده وبا درنظرگرفتن نظریه وعقاید فعلی آقای دکتر مستمندی و آقای نظرمحمدی عزیزی بررسی کوتاهی دربارهٔ شیرهای موردنظر بعمل میآید .

آقای دکتر مستمندی درصفحهٔ ۵۱ مجله باستان‌شناسی فوق‌الذکر نقشهٔ محل حفاری را نشان داده‌اند که متأسفانه این نقشه فاقد مقیاس است وجهت شمال وجنوب آن نیز نشان داده نشده‌است ، گذشته از دواشکال‌فوق آقای دکترمستمندی درترسیم این نقشه یك اشتباه یا کم‌لطفی دیگری هم نموده‌اند وآن ذکرکلمه «خلیج عربی» است‌که دراصل خلیج فارس باید باشد[6] .

---

٦) درباره سابقه تاریخی خلیج‌فارس نگاه‌کنید به دوجلد کتاب خلیج فارس ، چاپ تهران ۱۳۴۲ (شامل سخنرانیهای سمینار خلیج فارس) و A. Wilson, *The Persian gulf*, oxford 1959.

٦ – سرستون هخامنشی

6 - Chapiteau achéménide.

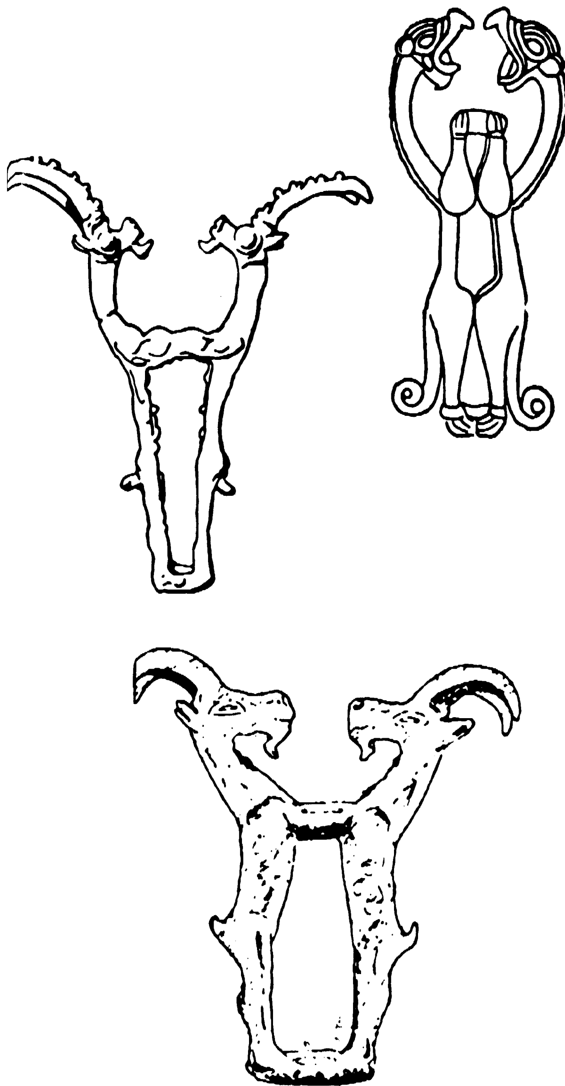


درباره شیرهای مزبور آقای عزیزی درنامهٔ فوق‌الذکر چنین نوشته‌اند : « . . . . شیرهای خم زرگر کاپیسا ازجملهٔ آرت گریکوبودیك Greco Bouddhique ویا اگر بهتر بگوئیم آرت بودائی باختر است‌که درزمان کوشانیها باوج وکمال‌خود رسید ومقام بزرگی از نگاه آرت برای افغانستان احراز نمود . . . . . . پس ذوق سرشار هنری آرتیست‌های افغانی یك طرف وشیوع یك آرت زنده یونانی (هلنیستیك) وانتشار بودیزم ازطرف دیگرچنین شد تا قریحه وذوق سرشار آرتیست‌های باختری با بودیزم مخلوط شده وآرتیرا بمیان آوردندکه در زمان‌کوشانیها تاحوزه‌های دور دست افغانستان وسعت یافت . . . . . پس ارت خم زرگرکاپیسا (شیرهای خواسته شدهٔ شما) آرت آورده شده نیست و . . . . نتیجه : شیرهای خم زرگرکاپیسا بین قرن ۳ الی ۲ میلادی ودرزمان امپراطوری‌کوشانیها تاحال تحقیق‌ومطالعه شده . . . راجع به شرح وبسط بیشتر درباره ارت خم زرگر وکرولوجی آن وشیرهای خواسته‌شده شما وقتی‌زیادترمینگاریم‌که حفریات خم زرگر بصورت مکمل بپایان رسد.»

نگارنده با نظریهٔ همکاران‌گرامی افغانی درمورد اینکه میگویند : «این شیرها هنر بودائی باختر است‌که در زمان کوشانیها باوج وکمال رسید وذوق سرشار هنری هنرمندان محلی از یکطرف وشیوع یك هنر زنده یونانی (هلنیستیك) و انتشار ونفوذ بودیزم ازطرف دیگر باعث پیدایش هنری جدیدگردید وهنر آثار کاپیسا هم یك هنر محلی است‌که از خارج تأثیر والهامی نگرفته است» موافق نیست ومعتقد است‌که این شیرها زیر تأثیر هنر هخامنشیان درشرق ، بدست هنرمندان محلی ساخته شده است .

شیر ازجمله حیواناتی است‌که بمناسبت دارابودن قدرت زیاد ، دراکثر تمدن‌های باستانی مظهرنیرو وقدرت ومبارزه معرفی شده است واز نظر میتولوژی هرقوم وکشوری نسبت به‌این حیوان اعتقادات خاصی داشته‌اند بدین‌سبب هیتی‌ها ، هندیان اولیه ، سکاها ، میتانی‌ها ، اورارتوها ، کاسی‌ها ، آشوریها ، مادها ، هخامنشیان وسایر اقوام باستانی دراکثر رشته‌های مختلف‌هنری مثل‌مجسمه‌سازی، فلزکاری، حجاری، کنده‌کاری ، منسوجات وغیره از نقش شیر استفاده‌کرده‌اند .

در دوران پادشاهی‌هیتی‌نو (۱۱۹۰پ.م. – ۷۱۰پ.م.)[۷] که از نظر زمان به‌دوران هخامنشی نزدیك‌تربوده وتاحدودی مقارن و معاصر آشوریها (که در ساختن مجسمه شیر ماهر بوده‌اند) می‌باشند ، هنرمندان هیتی در ساختن مجسمه شیر شیوه خاصی داشته‌اند مثلاً زبان شیرها اکثراً از دهان بیرون آمده است . گوش شیرها برجسته نبوده وبحالت چسبیده است. سبیل شیرها با سه یاچهار خط موازی نشان داده شده است . یال شیرها بخوبی نشان داده شده وروی آن نسبت به سایر



۷ – آثارمختلف برنزی ازلرستان (حدود اواخرهزاره دوم پ . م . ؟) درمجموعه خصوصی وموزه دانشگاه فیلادلفیا

7 - Divers objets en bronze trouvés au Lorestan (Luristan) (fin du 2ème millénaire av. J.-C.), conservés au Musée de l'Université de Philadelphia et dans une collection privée.

اعضاء زیادتر کار کرده‌اند . خط ابرو وبینی بهم وصل است . چشم‌ها بشکل بادام می‌باشد ، پاها صاف بوده وروی آنها زیاد کار نشده است . ولی درقسمت پنجه بیشتر وبهتر کار کرده‌اند. دم شیر بین دوپا ، یا رو به‌بالا قرار دارد[8] .

درصورتی‌که درهنر آشور دهان شیرها مثل شیرهای هنر هیتی باز است ولی زبان آنها در داخل دهان قرار دارد ، صورت شیرها نسبت به شیرهای هیتی بهتر کار شده است . خطوط کار شده روی بدن شیرها بهتر وکاملتر از شیرهای هیتی است . گوش‌ها با ۳ ردیف خط نشان داده شده است . یال شیرها بهتر از هیتی‌ها کار شده است وبحالت مجعد ولوله رو به پائین می‌باشد، پنجه پای شیرها بهتر کار شده و دم شیرها مثل دم شیرهای هیتی وگاهی‌مثل سر مار نشان‌داده شده‌است[9] .

ولی قومی‌که پیش‌از سایرین به تصویر ونقش شیر اهمیت داده وآنرا تکمیل و ازآن استفاده نموده است هخامنشیان میباشند[10] وشاید برهمین‌اصل‌عده‌ای‌ازدانشمندان شیررا جلوه‌ای ازجلوه‌های میترا یا مهر میدانند[11] وبقول فرمازن شیرروابط مخصوصی با میترا و وارنا دارد[12] .

درآثار مختلف هخامنشیان که از نقاط‌گوناگون بدست آمده است نقش شیر فراوان دیده میشود مثلاً در سرستونهائی که از تخت جمشید بدست آمده است[13]، درکاشی‌کاریهای شوش وظروف‌سنگی ولوحه‌های‌کوچك‌طلا[14]، بردامن‌لباسهای داریوش وخشایارشا درتخت‌جمشید[15] ، بر سردر آرامگاههای پادشاهان هخامنشی درنقش‌رستم ونقش‌رجب[16] ، ریتون‌های طلا ونقره[17] ، درسطح بیرون و درونی بشقابهای زرین وسیمین وسفالین ، برقسمتهائی ازخنجر ، شمشیر ، سپر ، قلاب‌کمربند، ترکش ، دستبند ، کمربند ، سنجاقها وبالاخره درآثار دیگر تصویر یامجسمه شیرفراوان کارشده‌است[18] . پس‌از هخامنشیان ساختن شیر بویژه از سنگ ادامه داشته‌است وشیرسنگی همدان مربوط به دوره اشکانی که پروفسور لوشای رئیس مؤسسهٔ باستان‌شناسی آلمان در ایران درباره آن کارکرده‌اند مؤید این موضوع است . در پایتخت بزرگ هخامنشیان یعنی تخت جمشید شیر در سه حالت متضاد تجلی‌کرده است .

۱ — غالب . شیر برپشت حیوان دیگری جهیده ومشغول گازگرفتن مغلوبی است .

۲ — مغلوب . درحال نبرد با شخصی (شاه ؟) است که خنجری برشکم او فروکرده‌اند .

---

۷)
E. Akurgal, *Die kunst der Hititer,* München 1961

۸) درباره شیرهای هیتی نگاه‌کنید به
M. Riemschneider, *Die Welt der Hethiter,* Stuttgart 1959. Tafel, 8, 52, 56, 63, 64.
Seton Lloyd, *Early Anatolia,* London 1956 Fig. 16 a.

۹) درباره شیرهای آشوری نگاه‌کنید به :
P.D. Barnett, *Assyrian Palace reliefs,* Fig. 33 - 37.
A. Parrot, *Assur,* Paris, 1961.
Oscar Montelius, *Die Alteren kultur perioden,* Stockholm, 1903 - 1923 p. 338, Fig. 115.

۱۰) نگاه‌کنید به مقاله (شیرونقش‌آن در معتقدات آریائی‌ها بقلم دکتر جهانگیر قائم‌مقامی درمجله **بررسی‌های تاریخی** شماره ۳ سال یکم آبانماه ۱۳۴۵ ، صفحه ۹۳ و۹۸ و۱۰۲ درمورد نقوش شیر درآثار سکائی نگاه‌کنید به :
T. Tablot Rice, *The Scythians,* 1958, p. 134, Fig. 38

۱۱) نگاه‌کنید به‌کتاب **تاریخ شاهنشاهی‌هخامنشی** تألیف اُمستد (Olmsted) ترجمه دکترمحمد مقدم تهران ۱۳۴۲ ، صفحات۳۴-۳۶.

۱۲) صفحه ۱۱۸ مقاله «شیر و نقش‌آن در معتقدات آریائی» شماره ۳ **بررسی‌های تاریخی** ۱۳۴۵ وصفحه ۱۹۸ - ۲۰۴ کتاب آئین میترا تألیف فرمازن .

۱۳) درباره سرستونهای هخامنشی‌که از ترکیب دوشیر پشت‌بهم ترکیب یافته‌اند نگاه‌کنید به‌کتابهای
Schmidt, *Persepolis* I, Chicago 1957, plate 928;
R. Ghirshman, *Iran. Proto Iranier Meder, Achämeniden,* München 1961, p. 216 Fige 265 p. 219 Fig. 268
باستانشناسی ایران‌باستان تألیف لوئی واندنبرگ ترجمه دکترعیسی بهنام ، تهران ۱۳۴۵ ، صفحه ۲۹ و ۳۶ لوحه ۴۳ ، شکل های د — ج .

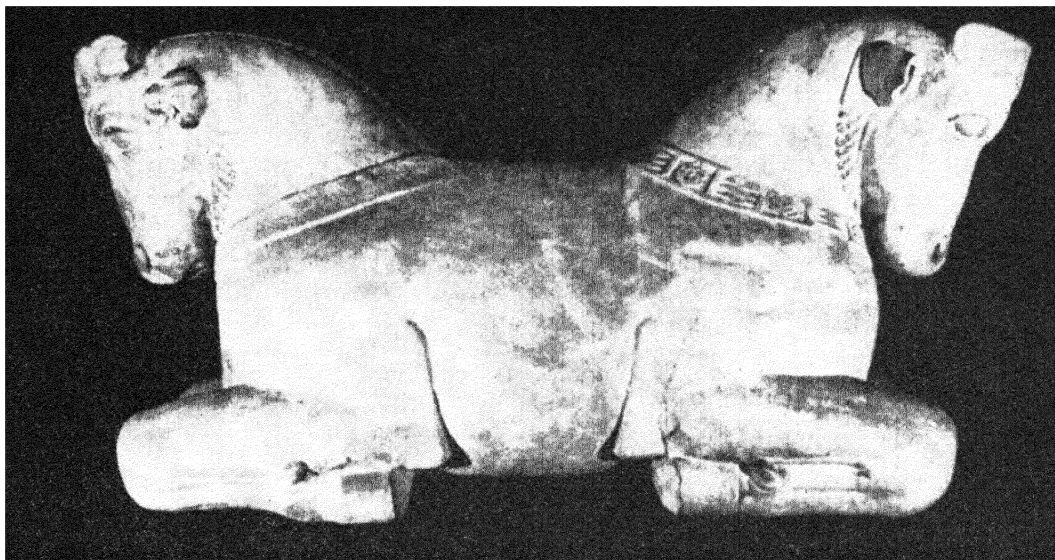
۱۴) نگاه‌کنید به :
H.H. Von der Osten, *Die Welt der Perser,* Stuttgart 1962, Tafel 43, 65; R. Chirshman, *Iran. Proto Iranier, Meder, Achämeniden,* München 1961, p. 220 Fig. 269, p. 250 Fig. 303, p. 380 Fig. 550 6; A. U. Pope, *A survey of Persian Art,* London 1938, Vol. VII p. 107 Fig. c, D, p. 115 Fig. E (چاپ جدید)
باستان‌شناسی ایران‌باستان تألیف لوئی واندنبرگ (ترجمه دکترعیسی بهنام) تهران ۱۳۴۵ ، صفحه ۳۶ ولوحه ٤٤ ب وصفحه ۸۱ لوحه ۱۰٤ الف .

۱۵) نگاه‌کنید به :
E. Schmidt, *Persepolis,* Vol. I - II, Chicago 1957

۱۶) نگاه‌کنید به صفحات ۲۲۵ و۲۳۱ شکلهای ۲۷۵ و ۲۷۹ کتاب فوق‌الذکرگیرشمن و صفحه ۲٤ لوحه ۲۸ کتاب فوق‌الذکر واندنبرگ .

۱۷) نگاه‌کنید به صفحات ۲۴۲ شکل ۲۹۰ و۲۵۳ شکل ۳۰۶ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن و صفحه ۱۰۹ لوحه ۱۳۶ درکتاب فوق‌الذکر واندنبرگ وصفحه ۱۱٤کتاب فوق‌الذکر پوپ و
Kunstschätze aus Iran, Wien 1963 p. 84 Fig. katalog 340, p. 86 Fig. Kat. 360; F. Sarre, *Die Kunst des Alten Persien,* Berlin 1925 Tafel 47; E. Porada, *Iran Ancien,* Paris 1963 p. 155, pl. page 155.

۱۸) نگاه‌کنید به صفحات ۲۴۳ ، ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۶۶ شکلهای ۲۹۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۸ ، ۷-۳۲۶ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن وصفحه ۵۵ لوحه ۳۵ کتاب **شاهکارهای هنر ایران** تألیف آرتور آپهام پوپ ، ترجمه دکتر خانلری . تهران ۱۳۳۸



۸ – سرستون به شکل سرگاو مکشوف از سیدون (صیدا) درموزه بیروت (قرن ۵ – ٤ پ . م .)

8 - Chapiteau en têtes de taureaux, trouvé à Sayda. (Musée de Beyrouth).

۳ – تزئین . از ترکیب دوشیر پشت بهم برای سرستون استفاده شده است .

بدین‌ترتیب در یك بنای باستانی درنشان دادن شیر سه مفهوم متضاد مشاهده میشود وچنانچه درآن زمان شیر از نظر مذهبی محترم ومقدس می‌بود ، در آثار هنری می‌بایست جا ومنزلتی هم‌سطح ویا پائین‌تر از اهورامزدا می‌داشت . نه‌اینکه او را مغلوب نشان داده و خنجری نیز برشکم او فرو برند بااین مقدمه این فکر بوجود میآیدکه در دوران هخامنشی شیر جلوه‌ای از جلوه‌های میترا نبوده وروابط مخصوصی با میترا و وارنا نداشته است . بویژه درآثار زیویه که مربوط به پیش‌ازهخامنشیان است صحنه‌نبرد ومغلوب‌گشتن شیر بوسیله خنجر انسان این موضوع را بیشتر تأئید میکند .

درآثار هیتی ، آشوری وسایر تمدن‌های باستانی شیر همیشه منفرد و تنها مورد استفاده قرارگرفته است و هیچگاه بفرمی که هنرمندان هخامنشی از ترکیب دو شیر پشت بهم در سر ستونها استفاده نموده‌اند بکار نرفته است . تنها موردی که بعضی از باستان‌شناسان قدیم آنـرا بعنوان مبداء چنین سر ستونهائی ذکر میکنند . بیرق آشوری است‌که حجاری آن در خرابه‌های خورس‌آباد بدست آمده است و تقریباً متعلق به قرن ۸–۷ پ.م می‌باشد[۱۹]. درحالیکه هنرمندان هخامنشی با استفاده ازهنرهای محلی ونیاکان خود چنین فرمی را ابداع وخلق‌نموده وبویژه درحجاری‌وسرستونهاآنرابکمال‌رسانیده‌اند زیرا پیش‌ازهخامنشیان‌اقوام مختلف ساکن‌ایران‌درآثارفراوانی که ساخته وازخود بجاگذاشته‌اند، بموضوع قرینه سازی توجه زیادی‌نموده‌اند ودراین‌مورد بیشتر ازسر ویاقسمت‌فوقانی حیوانات استفاده‌کرده‌اندکه میتوان احتمال داد سرستونهای دوران هخامنشی نیزنشانه‌ای از ادامه وتکامل سنت قرینه سازی دورانهای گذشته‌است‌که درتخت‌جمشید بشکل سرستونهای‌جالب تجلی‌کرده است .

درایران‌نمونه‌های‌اولیه قرینه‌سازی بمعنی واقعی درروی مهرها مشاهده میشود[۲۰] . سپس درآثاربزرگتر[۲۱] بویژه دراشیاء برنزی لرستان بدرجه‌کمال میرسد[۲۲] . فراوانی و تنوع آثار لرستان شاهکاری افسانه‌ای دنیای هنر است‌که در اکثر آنها قرینه‌سازی با ذوق و سلیقه خاصی خودنمائی‌کرده است[۲۳] . (شکل۷) ازنظرمقایسه دهان شیرهای هخامنشی همیشه بازاست واکثراً زبان در داخل دهان قرار دارد ولی دربعضی موارد مثل ریتون‌ها زبان شیرها از دهان بیرون آمده است[۲٤] . واین همان حالتی است‌که شیر سنگی‌کاپیسا دارا می‌باشد .

البته باید درنظر داشت‌که شیرهای‌کاپیسا پس‌از ٦ قرن که از پایان دوران امپراطوری هخامنشی میگذشته ساخته شده است وچنانچه اختلافهای جزئی در تزئینات آن با شیرهای

---

۱۹) درباره پرچم آشوری نگاه‌کنید به :
André Parrot, *Nineveh and Babylon* 1961.
همچنین شکل ۱۰٦ صفحه ۱۵٦۱ جلد دوم کتاب ایران‌باستان تألیف حسن پیرنیا . تهران ۱۳۳۲ .

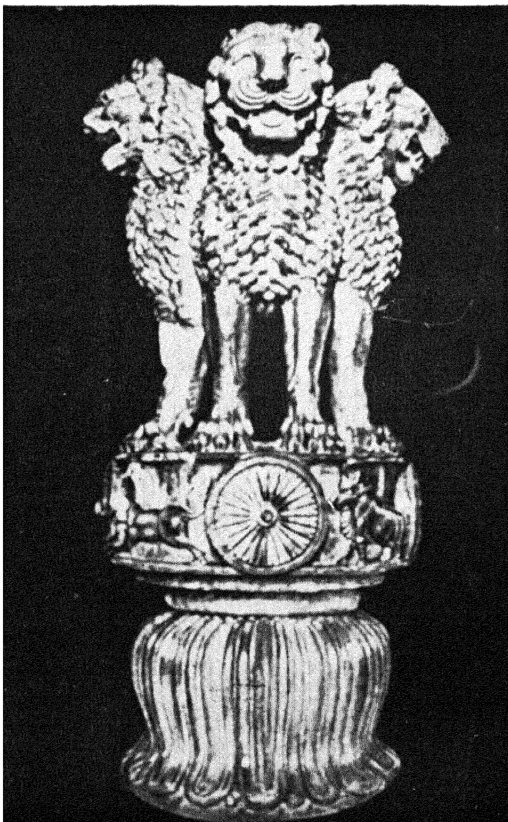
هخامنشی مشاهده میشود بخاطر گذشت زمان وتغییراتی است که دراین مدت درنحوه مصرف ، اعتقادات ، رسوم وهنر این‌اقوام پدید آمده است . ولی اشکال‌کلی آن دراصل مأخوذ وشبیه سرستونهای هخامنشی‌است. چنانکه دکتر مستمندی‌نیز دراین‌باره میگوید : « . . . . این شیر که در عقب آن تخته سنگی گذاشته میشد و انتهای دیگر آن در پشت شیر ، شیر دیگری حیثیت تخت ویا چوکی را بخود میگرفت . . . . . . »

کاپیسا تا قرن ۷ میلادی یکی از مراکز مهم وپایتخت تابستانی شاهان آن عصر (مثل‌کشاتریه) بوده است[۲۵] ومتأسفانه تاکنون دربررسی وپژوهشهائی‌که درحوزه‌کاپیسا در **پاتیاوه** ، شهر شاهی **بگرام** ، معابد چهار طرف دامنه‌های **کوه پهلوان** ازقبیل **پوزه شترك** ، **قول نادر** وغیره بعمل آمده است ، آثار بدست آمده بیشتر مربوط به هنر یونان ، روم ، هندوچین معرفی شده است[۲۶] ودر پیدایش این آثار توجهی به‌اصل ومبدأ وبرخورد هنرها ننموده‌اند درحالیکه می‌بایست باین نکته توجه میشد که در آن زمان هنر ایران حتی در روم و یونان نیز تأثیرهائی نموده است . درثانی هنر روم ویونان از مسیر ایران بشرق رفته است .

سر ستونهای نوع هخامنشی در آن دوران و پس از هخامنشیان حتی در نواحی غرب ایران نیز تأثیرکرده است وبا وجود اینکه آن مناطق از تمدن و هنر یونان بهره‌مند بوده‌اند ، براحتی ازاین عنصر هنری هخامنشی استقبال نموده و در آثار خود مورد استفاده قرار داده‌اند که نمونه آنرا درسرستونهای **سیدون** (صیدا) که متعلق به **قرن ٥ - ٤ پ . م .** می‌باشد (درموزه بیروت) شکل ۸ وهم‌چنین درسرستونهای مکشوف از جزیره **دلوس** (قرن ۲ پ.م.) و **سالامیس** (قرن ٤ پ. م.) ونقاط دیگر مشاهده میکنیم[۲۷] .

اقتباس هنرمندان مشرق از عناصر هنر هخامنشی منحصر به منطقه‌کاپیسا نیست وچه‌بسا مقارن‌کاپیسا ویا قرنها پس‌ازآن

۹ - سرستون مکشوف ازسرنات درموزه دهلی (قرن سوم پ . م .)
9 - Chapiteau (3ème siècle av. J.C.) se trouvant au Musée de Delhi.



۲۰) درباره مهر سلیندری‌که مربوط به اوایل هزاره سوم پ. م. می‌باشد نگاه‌کنید به صفحه ۲۷ وشکل ۱۱ درصفحه ۲۸کتاب
E. Porada, *Iran Ancien,* Paris 1963.
مهری‌که از شوش بدست آمده مربوط به‌قرن ۲۰ - ۱۸ پ. م. می‌باشد صفحه ٤٠ وشکل ۱۹ درصفحه ۳۸ همان‌کتاب .

۲۱) درباره شیئی برنزی مربوط به‌تمدن ایلام (قرن ۱۲ - ۱۱ پ. م.) که درموزه برتیش میوزیوم است نگاه کنید به صفحه ٥٦ همان کتاب .

۲۲) درباره آثار مفرغی لرستان نگاه‌کنید به شکلهای ٥٤-٥٦ درصفحات ٤٦ - ٤٧ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن .

۲۳) نگاه‌کنید به صفحات ۱۱۳ - ۱۱۲ لوحه ٤٧کتاب .
Joseph Wiesner, *Die Kunst des Atten Orients,* Berlin 1963.
وصفحه ۹۳ لوحه ۱۲۰ شکل‌های ب وج ولوحه ۱۲۱ شکلهای الف وب کتاب فوق‌الذکر واندنبرگ وصفحات ۷۳ - ۷۷ شکلهای ٥۳ - ٥۷ کتاب فوق‌الذکر پُرادا وصفحات ۲٥و۲٦ لوحه ٦و۷کتاب **شاهکارهای هنر ایران** تألیف آرتور آپهام پوپ . ترجمه دکتر خانلری . تهران ۱۳۳۸

۲٤) نگاه‌کنید به :
A.U. Pope, *A Survey of Persian Art,* Vol. I, London 1938, p. 114.
وصفحه ٥٥ لوحه ۳٥کتاب **شاهکارهای هنر ایران** تألیف آرتور آپهام پوپ . ترجمه دکتر خانلری . تهران ۱۳۳۸ وصفحات ۲٤۲ و ۲٥۳ شکلهای ۲۹۰ و ۳۰٦ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن . هم‌چنین
F. Sarre, *Die Kunst des Alten Persien,* Berlin 1925, Tafel 47.

۲٥) **تاریخ افغانستان** تألیف احمدعلی کهزاد . جلد دوم . کابل ۱۳۲٥ صفحه ٥۱۲ .

۲٦) همان‌کتاب صفحه ۳۸۱ .

۲۷) صفحات ۷-۳٥٦ شکلهای ٤٦۱ - ٤٥۸ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن .



۱۰ – سرستون مکشوف از متورا درموزه متورا (قرن اول میلادی)

10 - Chapiteau du 1èr siècle av. J.-C. mis au jour à Mathura et conservé au Musée de Mathura.

مناطق دورتری با الهام از هنر هخامنشی آثار جالبی ساخته‌اند که کاملاً مأخوذ از هنر هخامنشی است زیرا تأثیر تمدن هخامنشی درنواحی‌مشرق بویژه نواحی غرب هندوستان بحدی بودکه باعث پیدایش خط خروشتی که آنرا نخستین الفبای هندی مینامندگردید[۲۸] و این خط از خط **آرامی** اشتقاق یافته است[۲۹] که خط آرامی نیز خط رسمی دولتی‌هخامنشی بوده‌است که برای مکاتبات میان‌کشورها وساتراپها بکار میرفته است . بدین‌سبب در دوران هخامنشی ویژگی‌های هنر هخامنشی تاهند نفوذ کرد . چنانکه در زمان پادشاهی **آشوکا** (۲۷٤ – ۲۳۷ پ. م.) کاخ او در پایتخت **پاتالیپوترا** [۳۰] کاملاً از معماری هخامنشی متأثر گشته است . دراینجا ستونها مرکب از ساقه‌های بلند ازسنگ خارا است‌که دربالای آن سرستونی شبیه به‌گلدان برگشته یا زنگ (شبیه آثار تخت‌جمشید وشوش) قرار دارد . دربالای این سرستون گروهی از حیوانات مثل شیر بحالت نشسته مجسم گردیده‌اند . در **لوریاناندانگار** [۳۱] شیرها جای فرشته‌های بالدار تخت‌جمشید قرارگرفته‌اند و جالبترین این ستونهارا در **سرنات** [۳۲] می‌شناسیم‌که نزدیك دروازه‌های **بنارس** قرار دارد دراینجا در سرستون مزبور نظیر شیرهای هخامنشی، سه شیر را مشاهده میکنیم‌که از قسمت قدامی درکنارهم قرار گرفته‌اند[۳۳] . (شکل۹)

سرستونهای سنگی‌که ازحیوانات پشت‌به‌هم‌کرده ترکیب یافته باشند در بناهای مشرق ایران بخصوص نواحی هندوستان مورد توجه قرارگرفت مثل سرستونهای متورا[۳٤] که متعلق به قرن اول میلادی است . (شکل۱۰) این عنصر تزئینی بجز معماری برروی آثارکوچك مثل عاج هم رواج یافت ومورد استفاده هنرمندان قرارگرفت‌که نمونه‌های آنرا در **بگرام**[۳۵] و ادامه آن را در قرن سوم میلادی در **امراوتی** [۳٦] مشاهده میکنیم .

این شباهت‌ها ویا نفوذ هنری هخامنشی درمشرق تاحدی است‌که عده‌ای ازدانشمندان معتقدندکه ستونهای **آشوکا** را کارگران محلی به‌سرپرستی وراهنمائی هنرمندان‌ایران بوجود آورده‌اند[۳۷]. و بقول **ماریو بوساگلی**[۳۸] هندوستان آخـرین کشوری‌است‌که درآنجا باوجود خصوصیات محلی‌هنرهخامنشی توانسته است اظهار وجودکند[۳۹] و بقول **ریچاد ن. فرای** در شمال‌غربی هند در پایان دوره هلنی سه‌گروه نفوذ فرهنگی وجود داشت‌که عبارت بودند از ایرانی ، یونانی وهندی ویا بقول[٤۰] **رستوتزف** هنرنو ایرانی بی‌گمان سرمشق هنری ایرانی وآسیایی واروپائی درپایان دوره هلنی بوده است[٤۱] .

این وظیفه محققین و بویژه باستان‌شناسان است‌که ضمن معرفی آثار مکشوف وذکر دوره وتمدن وسایر خصوصیات ظاهری باصل و ریشه عناصر هنری نیز توجه داشته باشند . بویژه چنانچه برروی آثار دیگری‌که ازکاپیسا بدست‌آمده‌است بررسی وپژوهشهائی بعمل‌آید نشانه‌های دیگری ازنفوذ وتأثیر هنر هخامنشی برهنر مزبور بدست خواهد آمد و چه‌بسا نام تأثیرهنرهائی مثل‌هند وغیره به‌تأثیرهنرایران مبدل خواهد گردید .

---

۲۸) صفحه ۳۵٦ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن .

۲۹) تاریخ **افغانستان** تألیف کهزاد جلد دوم کابل ۱۳۲۵ صفحه ۲۹۵ .

۳۰) Pataliputra شهر جدید پاتنا در پنجاب پایتخت دودمان پادشاهی موریا (۳۲۲ – ۱۸٦ پ. م.).

۳۱) Lauriya مکانی تاریخی درهند نزدیك نپال .

۳۲) Sarnath نزدیك بنارس درکنار رودگنگ .

۳۳) صفحه ۳۵٦ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن .

۳٤) Mathura درجنوب دهلی جدید .

۳۵) پروفسور هاکن درسالهای ۹ – ۱۹۳۷ در خرابه‌های شهر بگرام در دامنه‌کوه پهلوان حفریاتی نمودکه درسال ۱۹۳۸ گزارش‌آنرا درمجله Art Asiatique بچاپ رساند .

۳٦) Amarâvatî

۳۷) صفحه ۳۵۷ کتاب فوق‌الذکر گیرشمن .

۳۸) Mario Bussagli

۳۹)
M. Bussagli, *Mostra d'Arte Irania* (Cataloque de l'exposition d'Art iranien à Rome) Milano 1956.

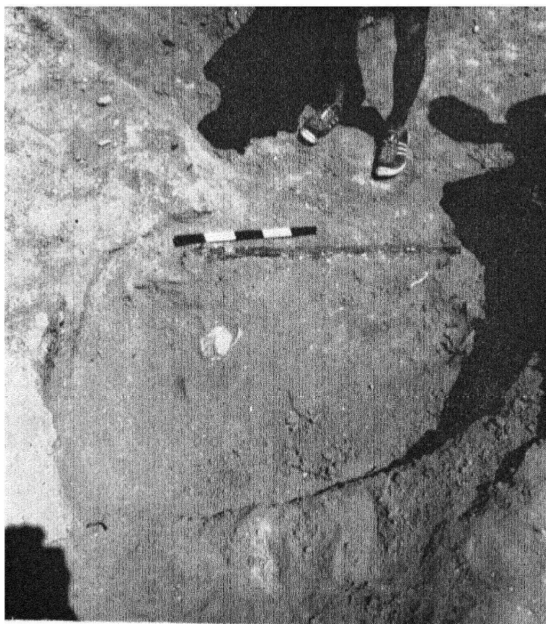
٤۰) کتاب **میراث باستانی ایران** تألیف ریچارد . فرای ترجمه مسعود رجب‌نیا . تهران ۱۳٤٤ ، صفحه ۳۸۲ .

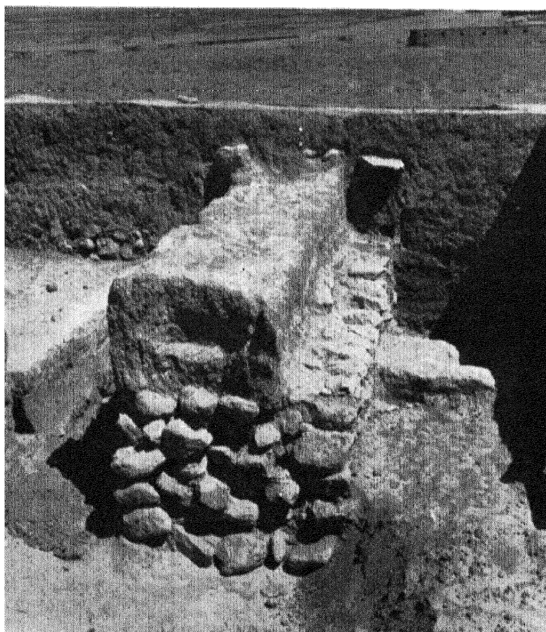
٤۱)
"Dura and the Problem of Parthian Art" *Yale Classical Studies* V (1935) p. 270.

همچنین‌کتاب میراث **باستانی‌ایران** تألیف ریچارد فرای ترجمه مسعود رجب‌نیا ۱۳٤٤ . صفحه ۲۸٤ .

کاوش باستان‌شناسی در دینخواه و حاجی فیروز[۱]

نوشته : ذبیح‌الله رحمتیان





قسمت اول : حفاری در تپه دینخواه

در تابستانهای سال ۱۳٤٥ و ۱۳٤۷ در معیت هیأت باستان‌شناسی وابسته بدانشگاه پنسیلوانیا در امریکا بریاست دکتر دایسون Robert H. Dyson در دومرحله در تپهٔ دینخواه حفاری انجام یافت که خلاصهٔ فعالیت و نتیجهٔ کار هیأت بشرح زیر از نظر خوانندگان میگذرد :

موقعیت جغرافیائی وحدود محل حفاری در تپهٔ دینخواه

قریهٔ دینخواه یا دینخه تپه‌ایست بوسعت ۵۰۰×٦۰۰ متر که ارتفاعش از سطح دریا ۱۵۵۰ متر و از بستر رودخانه قدر که از دامنهٔ آن میگذرد ۱۹ متر است . این تپه باخط مستق در چهار کیلومتری شرق اشنویه از توابع شهرستان نق (در جنوب دریاچه رضائیه در استان آذربایجان غربی) قرا دارد و شمالاً برودخانه قدر که از سمت اشنویه باینطرف جاری است و شرقاً به قریه سرکیس وبیشه‌های اطراف آن وازجنوب بکشتزارهای قریه فالوس وده شمس و ازطرف مغرب بقریه وآبادی دینخواه محدود میگردد .

۱ – گزارش دیگری ازاین‌کاوش بقلم دکتر دایسون رئیس هیأت حفاری دراین منطقه بزبان انگلیسی درهمین شماره مجله چاپ‌شده‌است.

۱ – یکی ازقبور دوره ساسانی درتپه دینخواه‌که جمجمه وشمشیرآهنی داخل آن را نشان میدهد

1 - Une tombe de l'époque sassanide. On y voit le crâne et une épée en fer.

۲ – پایه سنگچین یکی ازبناهای دوره اول عصرآهن درتپه دینخواه

2 - Base en maçonnerie de pierre d'un édifice de l'âge du fer au Tappéyé Dinkhâh.



۳ – یکی از کوره‌های سفال‌پزی درتپه دینخواه

3 - Un four à céramiques au Tappéyé Dinkhâh.

عملیات حفاری برروی تپه دینخواه :

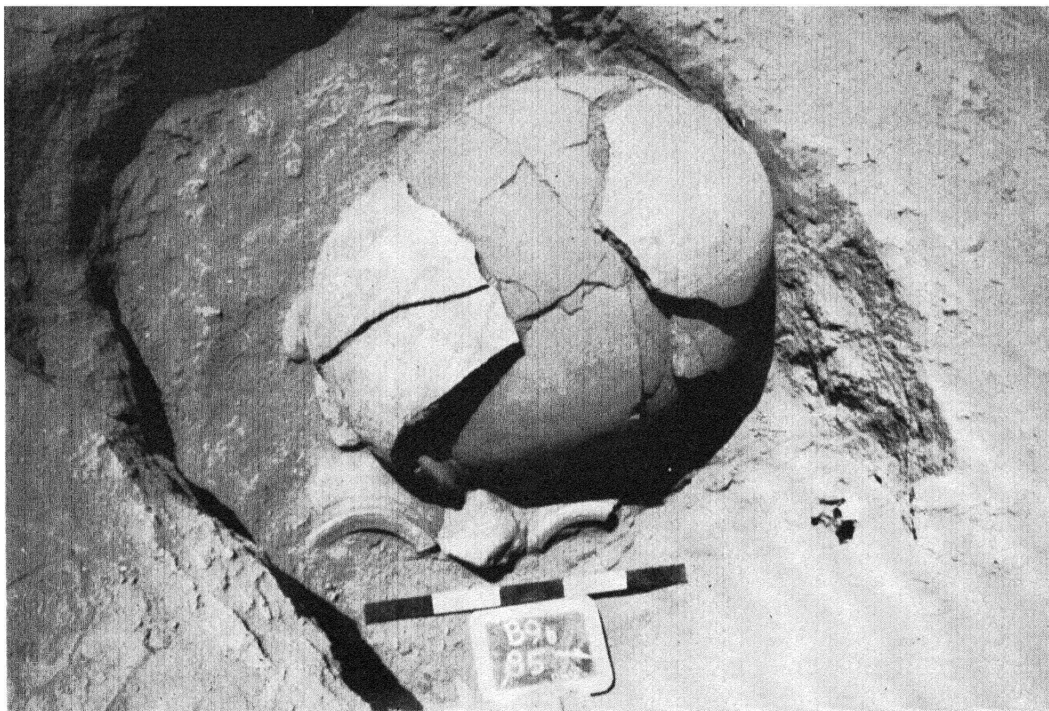
اولین‌بار سر اورل اشتاین Sir Aurel Stein در سال ۱۳۱٤ (۱۹۳٦ میلادی) از این تپه بازدید و درآن اقدام بگمانه‌زنی نمود . طبق مطالعات و نظر او قدمت تپه طی چند طبقه سکونت به ۳۵۰۰ قبل از میلاد بالغ میگردد . بااینکه صریحاً دراظهار نظر سر اورل اشتاین قدمت تپهٔ دینخواه به ۳۵۰۰ قبل از میلاد تاریخ‌گذاری شده لیکن در ترجمهٔ آثار وی درکتابی بنام «راههای باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران» نوشتهٔ آقای دکتر بهمن کریمی اشاره بکشف قبری شده که درآن دوجسد یکی بحالت نشسته و دیگری بحالت خوابیده مدفون بودند . در زیر سر یکی خنجری از مس و بر روی شکمش حلقه‌ای آهنین و جلو او مقداری سفال بدست آمده است . باظهار مؤلف مذکور ، سر اورل اشتاین تاریخ قبر را به ٤۰۰۰ سال قبل از میلاد میرساند که باکشف آهن درآن این تاریخ‌گذاری صحیح بنظر نمیرسد زیرا شروع عصرآهن به حدود ۱۲۰۰ تا ۱۱۰۰ قبل از میلاد تاریخ‌گذاری میگردد.

شرح فعالیت درحفاری تپه :

در تابستان سال اول حفاری ، پس از تعیین مربعات جدول‌بندی بر روی تپه و انجام نقشه‌برداری ، در شش مربع ۱۰×۱۰ متر چهار ترانشه در شمال تپه و دو ترانشه درمرکز تپه وهمچنین تعداد یازده گمانه وهشت چاه آزمایشی حفر گردید . در سال دوم حفاری ، باز در شش ترانشه ۱۰×۱۰متر اقدام بحفاری گردیدکه حاصل‌کار در زیر توضیح داده میشود:

قبرهای طبقه اول ودوم

بالاترین طبقه از سکونتی حکایت میکردکه قسمتی‌مربوط بدورهٔ اسلامی (طبقهٔ اول) وقسمتی مربوط بدورهٔ ماقبل اسلام (طبقه دوم) واحتمالاً دوره ساسانی بود . دلیل انتساب طبقهٔ دوم بەدورهٔ ساسانی قبری‌بود شامل یك جسد بلند قامت بحالت خوابیده که درسمت چپ وی شمشیری آهنین بطول تقریباً یکمتر قرار داشت (عکس شماره ۱) ورویش آثاری از غلاف چرمی باتزئینات طلا دیده میشد. همچنین درطرف راست جسد جامی آهنین بشکل سطل بادستهٔ‌برنزی وتعداد سه سنجاق‌آهنی



٤ – یکی ازخمره‌های قبر خردسالان درتپه دینخواه

4 - Une jarre d'une tombe enfantine au Tappéyé Dinkhâh.

با تزئینات حکاکی شده بدست آمد . در زیر جمجمه توده‌ای از پارچهٔ بهم‌فشرده ومتراکم واحتمالاً قسمتی از پارچه‌های زربفت‌کفن پیدا شده زیرا اثر طلا برروی تمام استخوان‌های اسکلت و خصوصاً جمجمه و بازوان هنوز مشاهده میگردید . علاوه برآثار مذکور فوق مقداری زنجیرآهنین نیز بدست آمد . گرچه با وضع قبر که درعمق ۹۰ سانتیمتری ازسطح تپه بود و با توجه به اوضاع و احوال ترانشه مربوط ، دلیلی دقیق برتشخیص قدمت جسد دربین نبود و با اینکه بنابرعقیده آقای دایسون این قبر مربوط بدوره‌ای از عصر آهن است ، لیکن باحتمال قوی باید آنرا منسوب بدورهٔ ساسانی دانست و مشابهت نوع دفن و اشیاء مربوط بآن این نظر را تأیید میکند .

در طبقهٔ پائین‌تر (طبقهٔ سوم) درکلیهٔ ترانشه‌ها آثاری از دیوارهای سنگچین بدست آمد(عکس‌شماره ۲) که حکایت از یك دوره سکونت دارد . باتوجه بآثار مکشوفه در آنها میتوان این دوره را با سکونت دوره عصر آهن وآخر دورهٔ برنز همزمان با دوره ٤ و ٥ حسنلو (۸۰۰ تا ۱۳۵۰ قبل‌از میلاد) دانست ودرهمین سطح از ترانشه تعدادی کوره‌های سفالپزی پیدا شدکه از سطح تپه حدود نیم‌متر فاصله داشت (عکس شماره ۳) .

معمولاً این کوره‌ها همه کروی‌شکل بودند و یکی‌از آنها قطرش به ۱۷۵ سانتیمتر بالغ میگردید . در وسط کوره پایه‌ای ازآجر قرار داشت که برروی آن دوآجر بزرگ بیضی‌شکل دیده میشد . این آجرها از زیر بصورت محدب وگرده‌ماهی واز سمت بالا تخت بودند وسفال‌ها را بر روی آن در زیر سقف کروی‌شکل کوره حرارت میداده‌اند یك کوزه سفالی یکدسته لوله‌بلند ساده بزرگ آجری درکوره مزبور پیدا شدکه درعکس نمایان است ومربوط به دوره‌ای از عصر آهن است . ضمن حفاری در ترانشه‌های اولیه ، در طبقات مختلف ، قبور متنوع مربوط بدو دوره : یکی دورهٔ ۱۳۵۰–۸۰۰ ق. م ودیگری دورهٔ ۲۰۰۰–۱۳۵۰ ق. م وهمچنین آثار پایه‌های ساختمانی درهرطبقه جداگانه بدست

آمدکه بتدریج به شرح آن میپردازیم :

قبرهای طبقه سوم (۸۰۰ - ۱۳۵۰ ق.م)

از اولین دسته قبوری‌که دراین طبقه بدست آمد قبور خمره‌ایست‌که درعمق ۷۰ سانتیمتری از سطح تپه و درست درزیر پایه‌های دیوارهای طبقهٔبالا قرارداشت برای مهر کردن دهانهٔ این‌خمره‌ها،که بزرگی وارتفاع آنها تا به ۷۵سانتیمتر بالغ میشد ، از قطعه سفالی استفاده می‌گردید . محتوی خمره‌ها را اکثراً خاکستر نرم همراه با چند قطعه استخوان گوسفند و احتمالاً بقایای مواد خوراکی تشکیل میدادند استخوانهای انسانی‌که دراین قبور یافت‌گردید کلاً متعلق به‌کودکان بوده است و این مسأله این فکر را پدید می‌آورد که شاید این نوع قبرهای خمره‌ای اختصاص به کودکان داشته است (عکس شماره ٤). درنوع دوم قبور این طبقه اجساد مستقیماً در خاك قرار داشتند (عکس شماره ۵) و استخوان با سه دسته ویك قاب یکدسته برنگهای خاکستری وسیاه وگاهی برنگ آجری دیده میشد، کوزه‌ها کروی‌شکل ومحتوی بقایائی ازمواد خوراکی بودندکه تشخیص‌آن مواد خوراکی قبل از آزمایش مقدور نیست .

قبرهای طبقه چهارم

با ادامهٔ حفاری درعمق بیشتر ، قبوری همزمان ومشابه با قبور مربوط باواخر دوره چهارم و اوائل دوره پنجم حسنلو با قدمت بین ۹۰۰ - ۱۰۰۰ قبل از میلاد بدست آمد . اشیاء مکشوفه در این نوع قبور عبارت بودند از کوزه‌های لوله‌بلند وسادهٔ یکدسته برنگهای نخودی و آجری وسیاه وقدحهای ساده وکوزه‌های بی‌دستهٔ لوله‌بلند . دراین‌کوزه‌ها، مانندکوزه‌های دوره قبل لوله‌ها به لبه ظرف متصل میشدند.

قبرهای طبقه پنجم

قبرهای این طبقه از دونوع یکی با دیوارهائی ازخشت خام و دیگری با دیوارهای چینه‌ای تشکیل میشدند . ودر هر دونوع نحوهٔ دفن اجساد وظروف درآنها شبیه به قبرهای طبقه چهارم بود (عکس شماره ٦ و ۷).

۵ 5

٦ 6

۷ 7

۵ - یکی ازقبور ساده درحفره‌های داخل تپه دینخواه
5 - Une tombe simple au Tappéyé Dinkhâh.

٦ - یکی ازقبرهای دیوار خشتی درتپه دینخواه
6 - Une tombe aux parois en briques brutes au Tappéyé Dinkhâh.

۷ - یکی ازقبرهای دیوار چینه‌ها درتپه دینخواه
7 - Une tombe dans le Tappéyé Dinkhâh.

قبرهای طبقه ششم

دراین‌طبقه قبور بادقت‌بیشترساخته شده‌اند ودیوارهای اطراف قبر از سنگهای مطبق وبزرگ تشکیل شده است که روی آنها را با تخته سنگهای بزرگتر پوشانیده‌اند . گاهی این قبور دارای محفظه‌ای اضافی هستند . مقداری از اشیاء که با جسد دفن میگردید در داخل حجره اصلی‌قبر ومقداری دیگر درحجره و محفظه اضافی قرار داده میشدند (عکس شماره ۸ و ۹) . اشیاء این قبور عبارت بودند از : ظروف سفالین از انواع‌کوزه‌های یکدسته لوله‌بلند ، قدح ، قاب‌های پهن ، تنگ ، لیوان‌های‌کوچك ، وآلات برنزی مانند تیغه چاقو ، پیکان ، وسنجاق ، جام وگردن‌بند از دانه‌های سنگی عقیق . ظروف این دوره با دوره قبل هم‌شکل بودند وبااینکه اختلاف زمانی شاید تا چند قرن در بین بوده هنوز تحول فراوانی درساخت سفال بوجود نیامده است . دربعضی ازاین قبور ومحفظه اضافی‌آنها تا ۳۳ ظرف پیدا شده‌است .

قبرهای طبقه هفتم

درطبقه پائین‌که مربوط به ۱۳۵۰ - ۱۲۰۰ قبل‌ازمیلاد است آثاری همزمان با آثار دوره ششم حسنلو کشف شد . نوع قبور با دورهٔ قبل متفاوت است و دیوارها بجای سنگهای مطبق از قطعات سنگهای صاف ساخته شده‌اند و برروی قبور قطعه سنگهای عظیم قرار داده شده است . این قبرها بیشتر دسته‌جمعی بوده‌اند و درآنها از هشت تا دوازده جسد دیده شده است . اشیاء مکشوفه عبارت بودند از : ظروف سفالین ازقبیل لیوان، کاسه‌کوچك وظروفی سه‌خانه شبیه به‌نمکدان. این ظروف سفالین با حرارت بیشتر پخته شده‌اند و خیلی ظریف‌تر از دورهٔ قبل هستند و اکثراً از نظر فرم متنوع وکوچك میباشد. علاوه‌برظرفهای سفالین مزبورآلات‌برنزی وچند قطعه دگمه وگوشواره زرین نیز دراین قبرها بدست آمده‌اند .

آثار ساختمانی درطبقه ششم :

دراین طبقه در ترانشه‌های چهارگانهٔ شمالی پایهٔ بنائی سنگچین پیدا شدکه حد فاصل بین چهار اطاق مختلف بود . در یکی ازگوشه‌های این پایه تنورکوچکی بشکل‌کوره‌های سفال‌پزی پیدا شدکه قطرآن به ۷۰ سانتیمتر میرسید . پایهٔ مزبور در دو دورهٔ نزدیك‌بهم مورد استفاده بوده بدین‌ترتیب که یك‌بار خراب‌شده وسپس‌دوباره ترمیم‌گردیده وبا پشت‌بند جدید وازدیاد قطر باردیگر مورد استفاده قرارگرفته است (عکس شماره ۱۰).

در شمالی‌ترین ترانشه‌های تپهٔ دینخواه تا طبقه هفتم از آثار سفال منقوش خبری نبود ولی درهمین طبقه درفصل دوم حفاری آثارسفال‌منقوش همزمان باشوش (هزاره چهارم قبل‌از میلاد) بدست آمد . ازجمله این آثارکوزه‌ای بارتفاع تقریباً ٦٥ سانتیمتر با نقش‌های هندسی، پروانه‌ای وبز شاخدار برنگ آجری ونقش قرمز بدست آمد .

در ترانشه‌های مرکزی سفال منقوش همزمان با طبقات زیرین تپه حسنلو وتپه دلما (٤٢٠٠ ق.م) بلافاصله پس‌ازحفر ترانشه ودرعمق ۹۰ سانتیمتری بدست آمد .

با نتیجه‌گیری از مطالعات وبررسی برروی آثارمکشوفه درتپه دینخواه بصورت خلاصه میتوان دوره‌های زیر را درتپهٔ دینخواه مشخص‌کرد . بدیهی است اطلاعات بیشتر منوط بادامهٔ حفاری درسالهای بعدیست .

۱ - مرتفعترین قسمت تپه که دارای آثاری از دوره اسلامی وساسانی است .

۲ - طبقهٔ پائین شامل آثار مربوط به ٦۰۰ قبل‌ازمیلاد همزمان با دوره سوم حسنلو است .

۳ - طبقهٔ پائین‌تر آثار همزمان با دورهٔ چهارم حسنلو تا ۸۰۰ قبل‌ازمیلاد را حاوی است .

٤ - طبقهٔ پائین‌تر شامل آثار همزمان با دورهٔ پنجم حسنلو مربوط به ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ قبل‌ازمیلاد میگردد .

٥ - طبقهٔ پائین‌تر همزمان با دورهٔ ششم حسنلو تا۱۹۰۰ قبل ازمیلاد وشامل آثار این دوره است .

٦ - طبقهٔ پائین‌تر با دوره‌های قبل از دورهٔ ششم حسنلو ومشابه وهمزمان با آثار تپه دلما درناحیهٔ آذربایجان غربی است ومربوط به ٤٢۰۰ قبل‌از میلاد میگردد .

در حد فاصل دوره‌های همزمان با دورهٔ ششم حسنلو و دورهٔ سفال منقوش ، تپه دینخواه دارای یك دوره سکونت مهم بوده است‌که آثار آن بصورت دیوارهای خشتی وعظیم درمرکز تپه دینخواه پیدا شد . درفصل اول حفاری فقط جزئی ازاین دیوارها بدست آمده بود و اظهارنظر دربارهٔ چگونگی دیوار وبنای مربوط به‌آن امکان نپذیرفت واحتمال داده میشد که این دیواره‌ها مربوط به یك قسمت از دروازهٔ بزرگ محل سکونت اقوام آن‌زمان بوده است . بنابراین هیأت درسال بعد نیز سعی خودرا در روشن ساختن این بنا بکار برد ودرکنار وقرینهٔ دیوارهای قبلی باطاقی برخورد نمودکه کف آنرا با خشتهای مشابه دیوار اصلی مفروش نموده‌بودند وبااینکه قسمت مهمی از ملحقات دیوارهای بزرگ که شاید برج یا باروی دروازه ورودی بود دراین فصل مکشوف‌گردید معهذا هنوز برای اظهارنظر صریح دراین مورد باید منتظر ادامهٔ حفاری درسال‌های بعدگردید .

قسمت دوم : حفاری درتپهٔ حاجی‌فیروز

در تابستان سال ۱۳٤۷ بمعیت هیأت مزبور جهت ادامهٔ حفاری اولاً درتپه دینخواه (که شرح آن‌گذشت) ثانیاً درتپه

حاجی‌فیروز – و گمانه‌زنی درقبور بزرگزادگان (تومولوسها) سه‌گردان وبررسی نقاط مجاور عازم شدیم که شرح حفاری درتپه حاجی‌فیروز درزیرآورده میشود :

موقعیت جغرافیائی وتاریخی تپه حاجی‌فیروز

تپه حاجی فیروز یکی از چند تپه مجاور تپهٔ معروف حسنلو ودر۵ر۲ کیلومتری جنوب شرقی‌آن وازتوابع شهرستان نقده ودرکنار جاده نقده به مهاباد درجنوب دریاچهٔ رضائیه است . وسعت تپه حاجی فیروز درحدود ۳۰۰×۳۰۰متر وارتفاع آن از دشت اطراف خود حدود ده متر است این تپه درکنار قریه حاجی فیروز و دارای تعداد تقریباً ۲۵ خانوار شیعه ترك‌زبان است و در قسمت‌های بالائی شامل آثاری از دوران اسلامی وقبرستان جدید است .

اول‌بار در سال ۱۳٤۱ (مطابق ۱۹٦۲) بوسیله آقای دکتر کایلریانگ Dr. Cuyler Young عضو هیأت بررسی و حفاری وابسته بدانشگاه پنسیلوانیا طی حفر چهار ترانشه

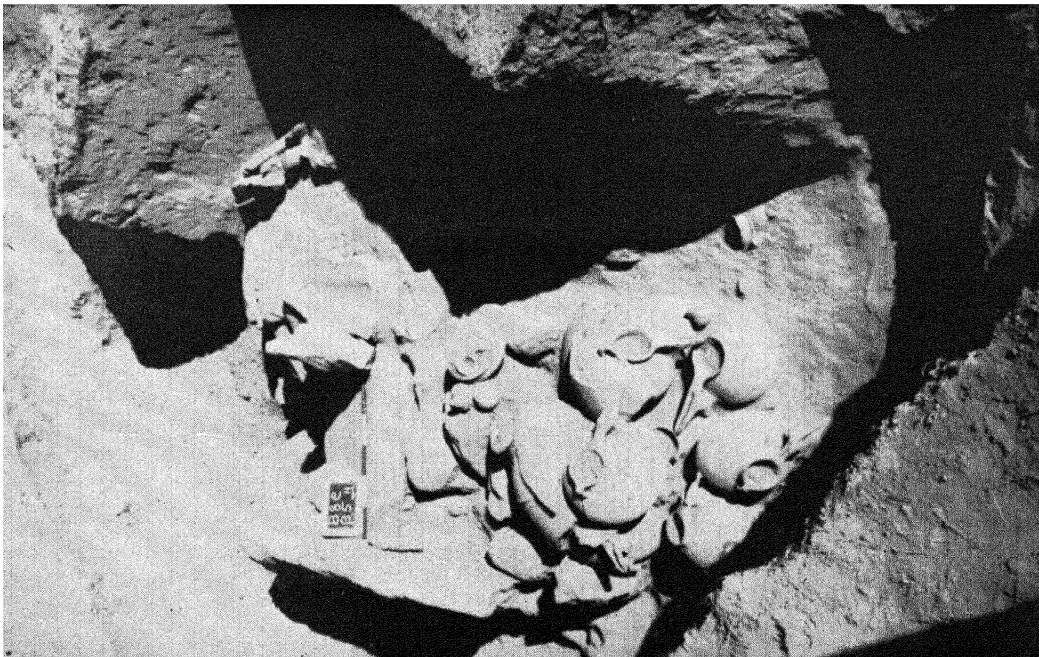
۸ 8



۸ – یکی ازقبرهای دیوارسنگی درتپه دینخواه
8 - Une tombe à parois en pierre au Tappéyé Dinkhâh.

۹ – آثار مکشوفه ازمحفظه خارجی یکی از قبرهای تپه دینخواه
9 - Objets mis au jour dans le réduit extérieur d'une tombe au Tappéyé Dinkhâh.

۹ 9



۱۰ - پایه یکی ازبناهای طبقه ششم تپه دینخواه

10 - Soubassement d'un édifice de la sixième couche au Tappéyé Dinkhâh.



آزمایشی جمعاً بطول ۲×۱۵ متر و یك ترانشه بزرگ بطول ۱۵متر وعرض ۲متر آثاری از نوع سفال منقوش ومربوط به هزاره پنجم تا ششم قبل‌از میلاد بدست آمد وهیأت حاضر نیز برمبنای همین اطلاعات و بمنظور روشن ساختن قدمت آن اقدام به حفاری درمحل مزبور نمود . ابتدا به توجیه گمانه‌های آزمایشی‌گذشته برروی نقشه پرداخت وسپس باتعیین مربعات ۵×۵ متر بر روی تپه در امتداد شمال شرق‌تپه ، حفاری خودرا درمحل مزبور آغاز نمود . درطبقات یك ودو از سطح تپه‌که مجموعاً ضخامت آنها درحدود یك تا یکمترونیم است ، آثاری از دوران اسلامی مانند قطعات سفال لعابدار پیدا شد . دراین طبقه بعلت سکونت اقوام متأخر و ایجاد گودالها و چاه‌های متعددکه با فضولات وکثافات دورهٔ بعد پرشده وضع این تپه کاملاً مغشوش است وآثار قسمت فوقانی بوسیلهٔ این چاه‌ها به طبقات زیر ترانشه‌های اصلی نفوذ نموده وباآثار دوره قبل مخلوط‌گردیده است . و بعلت کثرت همین چاه‌ها در طبقات پائین‌تر، که مربوط بسکونت‌اولیه مردم این‌تپه بوده ، تشخیص علمی وضع داخلی خالی از اشکال نیست .

سفالهای این‌تپه درطبقات زیرین از نوع سفالهای منقوش هندسی وزیگزاك‌های درهم‌است‌که مشخص نوع سفال‌مخصوص به‌این منطقه میباشد .

اولین قبری که هیأت بدان دست یافت در شمالی‌ترین نقطهٔ ترانشه‌های آزمایشی سابق ودرحاشیهٔ عملیات هیأت‌حاضر بود ، که با قبور حسنلو در دورهٔ سوم ودینخواه درهمین‌دوره (مربوط به ۸۰۰ و۹۰۰ قبل ازمیلاد) مطابقت داشت.

سفالهای اصلی طبقه زیرین در تپه حاجی‌فیروز یکی از قدیمترین نوع سفال شناخته شده است‌که مربوط به هزاره‌پنجم تا ششم قبل‌از میلاد میگردد . از آثار مکشوفه این دوره درتپه حاجی‌فیروز میتوان از یك فیگورین‌کوچك زنی نام برد که ازگل سیاه است ودر پشت آن نقوش با ناخن حك شده است و ۷ تا ۸ سانتی‌متر طول دارد ودیگر یك فلوت استخوانی‌که دارای پنج سوراخ وبطول ۲۸سانتیمتر میباشد . ظروف منقوش سفالین با فورمهای متنوع قسمت اعظم اشیا، مکشوفه هیأت را تشکیل میدهد .

سفالها دارای نقوش زیگزاك برنگ قرمز یا قهوه‌ای وازنوع سفال‌قرمز وکم‌پخت‌است ووجود ماسه‌ریز درساختمان آن آنرا کمی خشن‌ساخته است و بجز خمره وکوزه‌های‌بزرگ اغلب داغدارند . سطح ظروف را از دوطرف لایهٔ نرم ونازك پوشانده است . درطبقه‌ای‌که آثار ساختمانی بدست آمد دربین اطاقهای ساختمان ودیوارهای مکشوفه‌که مجموعاً درحدود ۶٫۶۰ متر در ۶٫۲۰ متر بوده وبحجره‌های متعدد تقسیم میشد، درفواصل مختلف‌کوزه‌های بزرگ پیدا شدکه بعنوان سیلو انبار غذائی بکار میرفته واز نوع سفال ساده است . در دواطاق ازاین طبقه دریك سمت دیوار اجاقی مدور پیدا شد . این طبقه ساختمانی بر روی پایه‌های مخروبه دورهٔ قبل‌که بفاصلهٔ زمانی کمی ازآن قرار داشت ساخته شده است واحتمالاً شاید قسمتی از دیوارهای بنای دورهٔ قبل در بنای دورهٔ بعد عیناً تجدید بنا شده و مورد استفاده قرار گرفته باشد . وجود چاه‌های مختلف از یکطرف و اختلاط دو دوره بناکه یکی‌اندکی پس‌از دیگری ساخته شده است ، امر تشخیص صریح دو بنا را از یکدیگر مشکل میساخت . در طبقه زیرین این بنا یك سالن مرکزی بابعاد ۴٫۴×۴٫۴ وجود داشت که بوسیله یك نیم‌دیوار در امتداد دو دیوار طرفین تا نصف عرض اطاق بداخل امتداد داشت واطاق را بدو قسمت متصل بهم تقسیم میکرد واحتمالاً این نیم دیوار بعنوان دیوارکمکی برای تیرهای سقف اطاق تعبیه شده بود . از آثار حصیرونی‌که درشفته‌های مکشوفه از خاك‌آوار مربوط به سقف این اطاقها بدست آمد ، میتوان یقین داشت‌که سقف بناهای آنزمان با همان روش واسلوب بناهای طاق حصیری رایج امروز ساخته میشده است .

فعالیت های هیأت حفاری مشترک ایران و فرانسه در شوش

درسال ۱۳٤۷ هیأت باستان‌شناسی فرانسه که از قرن نوزدهم تاکنون درشوش‌مشغول‌حفاری‌وبررسی‌های‌باستانشناسی میباشد ، تحت سرپرستی آقای «ژان پرو» فعالیت‌های قابل ملاحظه‌ای را انجام دادند که نتیجه قسمت اساسی آن درهمین شماره بچاپ رسیده است .

از جمله اقدامات قابل توجه هیأت مزبور پاك نمودن محوطهٔ وسیع قصر آپادانای شوش بود که بصورت جالبی پلان این محل را روشن ساختند . درضمن عملیات مربوط به پاك کردن محل مزبور به چند گمانه‌زنی دراطراف قصر نیز اقدام گردید .

هیأت باستان‌شناسی فرانسه درسال ۱۳٤۷ اقدام به دو کار اساسی نمود که عبارت میباشند از حفاری در تپه آکروپل شوش و تپه پیش ازتاریخ جعفرآباد که در زیر خلاصه نتایج دوحفاری مزبور عرضه میگردد .

حفاری علمی در تپه آکروپل شوش

بمنظور یك بررسی کلی ومجدد درناحیهٔ باستانی شوش‌و کنترل طبقات‌مربوط به تمدنهای مختلف مستقر دراین محل با مشورت آقای «پیرآمیه» موزه‌دار قسمت باستان شناسی خاورمیانه درموزه‌لور، باتوجه به‌محل‌های حفاری هیأت‌های دمرگان و دومکنم ترانشه‌ای بمساحت ۲۰۰ مترمربع درتپه «اکروپل» شوش ایجادگردید .

انتخاب محل مزبور بنحوی صورت‌گرفت تا بتوان‌طبقات مربوط به دوران تاریخی تا هزاره چهارم پیش از میلاد در دنبال هم مورد مطالعه قرار داد .

نتایجی‌که تاکنون ضمن این حفاری بدست آمده بطور خلاصه عبارتست از کشف اولین مرحلهٔ استقرار دراین محل برروی خاك بکر با سفال نقش‌دار معروف به شوش یك وادامهٔ آن تا مرحله بعدی که مشخصهٔ آن سفال نقش‌دار معروف به سبك شوش دواست .

بایدگفت که چگونگی وابستگی تمدن های مربوط به طبقاتی که تا بحال وضعشان بطور کامل مشخص گردیده با طبقات شناخته شده درسایر تپه‌های باستانی منطقه ونواحی باستانی واقع درسرزمین عراق بدون اشکال روشن میباشد .

باوجود این نظر هیأت از انجام این حفاری عبارتست از معین ساختن و مشخص نمودن قطعی چگونگی تحول تمدنهای پی‌درپی مستقر درشوش وبرای آنکه از هرگونه‌اشتباه وتداخلی‌برکنار بمانند درحال حاضر از رجوع دادن وارتباط دادن طبقات بدست آمده با هرگونه طبقه بندی مصطلح موجود خواه طبقه‌بندی پیشنهادی بروتن Breton وخواه طبقه‌بندی مربوط به تمدنهای بین‌النهرین ، تا انجام تحقیقات وبررسی های بیشتر خودداری خواهند نمود .

حفاری در تپه پیش‌ازتاریخ جعفرآباد

درفاصله سیزدهم ژانویه تا چهارم مارس ۱۹٦۹ برروی تپه پیش ازتاریخی جعفرآباد که در هفت کیلومتری شمال شوش قرار دارد یك فصل حفاری انجام گرفت . باید گفت که در سالهای ۱۹۳۰ وبعد ۱۹۳٤ گمانه‌زنیهائی توسط دمکنم وبروتن دراین محل انجام گرفته بود .

درحفاری سال ۱٦۹٦ در زیر طبقه‌ای بارتفاع ۱٫۸۰ متر مرکب از سفالهای دوره ساسانی پنج‌طبقه آثار بنا تشخیص داده شد. بررسی سفالهای بدست آمده دراین‌حفاری‌دومجموعه

۱- خلاصه‌ای است ازگزارش آقای ژان پرو رئیس هیأت حفاری مشترك ایران وفرانسه در شوش‌که قسمتی از متن‌گزارش ایشان به‌زبان فرانسه درهمین شماره مجله چاپ شده است .

کاملا متفاوت را عرضه میدارد مجموعه نخست مربوط است به سه طبقه بالا و مجموعه دوم مربوط است به طبقه های چهارم و پنجم .

سفالهای مربوط به دسته اول که در طبقه های اول تا سوم بدست آمده قابل مقایسه با سفالهای شناخته شده نوع شوش A هستند در طبقه‌های چهارم و پنجم سفالهای نقش‌دار با خمیر محکم وهمچنین سفالهای بدون نقش با پخت ناقص و زود خرد شونده بدست آمد .

ابزار سنگی :

دراین حفاری انواع مختلفی ازابزار سنگی بصورت تیغه‌های سیلکس بدست آمد مهمترین ابزار سنگی مکشوف عبارت بودند از قطعات مربوط به داس که دارای دندانه‌های ظریف بودند برروی این قطعات اثرقیر که بمنظورثابت ساختن واتصال آنها بکارمیرفته است دیده میشود .

از مشخصات طبقات فوقانی وجود انواع ابزار سنگی سنگین بزرگ مانند غلطك‌های سنگی ، دسته هاون ، بیلچه ، سنگهای سوراخ‌دار ، حلقه وگرزهای بزرگ است که اغلب بصورت یك مجموعه بدست آمده است .

ابزار استخوانی

ابزار استخوانی مکشوف عبارتند ازابزار مربوط بـه کنده کاری ودرفش ها .

اشیاء مختلف مکشوف دیگر

درطبقات بالا تعداد فراوانی اشیاء کوچك نظیر مجسمه حیوانات از خاك رس ، بصورت پخته و خام بشکل پرنده و غیره وهمچنین قطعاتی از مهره‌های بزرگ از گل پخته با طرح هندسی و بالاخره مهرهای سیلندرشکل ، بدست آمده است .

نمونه‌های بدست آمده ازحیوانات وگیاهان :

دراولین آزمایش مربوط به بررسی انواع حیوانات موجود در طبقات مختلف چنین نتیجه گرفته شدکه بز ، گوسفند وگاو بصورت اهلی درتمام طبقات وجود داشته است . درطبقات بالا آثار مربوط به گراز نیز بدست آمد .

درباره گیاهان در طبقات بالا مقداری دانه‌های سوخته بدست آمد که نوع آن گندم ، عدس ، و نخود تشخیص داده شد .

بایدگفت که با وجود وضع درهم قسمت زیادی ازمحل حفاری دراین فصل ، عوامل معماری محل تا حدی روشن گردید ولی برای آنکه درباره نقشه کلی و شکل داخلی منازل بتوان اظهارنظر نمود هنوزخیلی زوداست. تنها ادامه حفاری‌های بعدی بصورت طبقه به طبقه است که امکان روشن ساختن نقشه را میسر میسازد .

درحال حاضر میتوانیم بگوئیم که در جعفرآباد با دو تمدن مختلف روبرو هستیم .

کتاب شناسی

تهیه‌کننده : نوشین نفیسی

David L. Clarke,
Analytical Archaeology
Methuen, London, 1968

داوید کلارك
باستان شناسی تحلیلی

دکتر کلارك نویسنده کتاب، دانشیاردانشکدهٔ باستان‌شناسی ومردم‌شناسی دانشگاه کمبریج است . دراین مجله از بکاربردن آمار در باستان‌شناسی گفتگو کرده است و میگوید همانطورکه باگروه‌بندی آثار باستانی در طبقات مختلف میتوان آنها را شناخت وتعبیرکرد ، از روش‌های مرسوم آماری نیز برای این‌منظورمیتوان استفاده‌کرد وتوضیح داده‌است‌که دستگاههای تازه آی بی ام نیز برای این منظور مفید است .
کتاب دارای فهرست و۷۰٤ صفحه متن میباشد .

Memoires de la délégation archéologique en IRAN.
Tchogazanbil (Dur untash) Vol. II par R. Ghirshman

خاطرات هیئت باستان‌شناسی فرانسه درایران

بیست‌ویك چغازنبیل (دوراونتاش) جلد ۲ – ۱٤٤ صفحه متن ، ۹۹ صفحه طرح ویازده نقشه .
درسال‌گذشته پروفسور گیرشمن بخش‌دوم کتاب چغازنبیل را دردسترس باستان‌شناسان قرار داد . دراین مجله بناهائیکه در جوار زیگورات از زیر خاك بیرون آمد شهر مقدس ، پرستشگاهها ، کاخها ، وقبرها ، معرفی شده‌است .
خانم نارا گیرشمن و آقای پل ارسون – آرشیتکت – نیز دراین پژوهش همکاری داشته‌اند ، ومطالعهٔ استخوانهای انسانی نیز توسط خانم فرام باخ انجام‌گرفته است . بخش اول کتاب چغازنبیل‌که دربارهٔ زیگورات است درسال ۱۹٦٦ منتشر شده وآقای م. ژ. استو خطشناس هیأت نیز نوشته‌های عیلامی وآشوری را درسال ۱۹٦۷ منتشر کردند .

Louis Vanden Berghe
Het Archeologisch onelergoek
Naar de Bronscultuur vow Luristan Brussel 1968

لوئی واندن‌برگ
پژوهش‌های باستان‌شناسی درتمدن مفرغ لرستان

در این مجله پروفسور واندن برگ نتیجه کاوشهای باستان‌شناسی خود را درنواحی پشت‌کوه (بخش‌اول) وکلات ورکبود در سالهای ۱۹٦٥ – ٦٦ همراه کتاب‌شناسی کامل مفرغ‌های لرستان وسایراطلاعات سودمند، چون نمایشگاههای جهانی ومجموعه‌های مشهور همراه با خلاصه‌ای از متن بزبان فرانسه منتشرکرده است . این‌کتاب دارای ۱۷۲ صفحه و۳۸ تصویر است .

Johannes A.H. Potratz
Luristanbronzen
Die Einstmolige Sammbing
Professor Sarre, Berlin

جوهانس . آ . ه . پوتراتز
مفرغ‌های لرستان

درسال گذشته مجله بیست‌ودوم انستیتوی تاریخ وباستان‌شناسی هلند دراستانبول انتشار یافت که مطالب آن بطورکلی دربارهٔ مفرغ‌های لرستان است . دکتر جوهانس پوتراتز دنبالهٔ کارهای پروفسور زاره را منتشر کرده است . این‌کتاب دارای ۱۰۰ صفحه متن و۴۸ نقشه و۲۸۹ تصویر میباشد .

Guitty Azarpay
Urartian Art and Artifact
University of California Press. 1968.

گیتی آذرپی
هنر ودست‌ساخته‌های اوراتوئی

کتاب فوق رسالهٔ دکتری خانم گیتی آذرپی ، دانشیار دانشگاه برکلی کالیفرنیا است . ایشان درکار تحقیق خود روش‌جدیدی پیش گرفته‌اند. چنانکه‌اشیاء برگزیده را برحسب شیوهٔ کارگروه‌بندی نموده ، کوشش کرده‌اند که تا حدامکان حدود تاریخی‌آنها را روشن‌کنند . بمنظور تسهیل کار، جدول بسیار دقیقی از شاهان ارائه داده‌اند تا درك مکتب‌های هنری موردگفتگو را آسان سازند .

کتاب‌دارای ۱۶۹ صفحه و ۱۷ تصویر و ۵۹ نقشه میباشد

Hanna Erdmann
Iranische Kunst in Deutchen Museen Wiesbaden,
Verlag Franz Steiner, 1969.

هانا اردمان
هنر ایران درموزه‌های آلمان

پروفسورکرت اردمان مدیر بخش اسلامی موزهٔ برلین سالها در نظر داشت کتابی دربارهٔ زیباترین آثار هنر ایران در موزه‌های آلمان تهیه‌کند . پس‌از مرگ نابهنگام‌او همسرش دکتر هانا اردمان این‌کار را بپایان رساند ، وکتابی دردسترس علاقه‌مندان قرار دادکه این اشیاء را در ۹۶ تصویر ، که بیشتر آنها نیز رنگی است ، نشان داده است ، توضیحات آن بدوزبان فارسی وآلمانی است . مقدمهٔ دکتر اردمان وهمچنین مقدمهٔ خانم دکتر آن‌ماری شمیل بآلمانی وفارسی خواننده را بیاری نثر زیبائی با جهان هنر ایران آشنا میکند . این‌کتاب دارای ۳۳ صفحه متن‌آلمانی ، ۳۷صفحه متن فارسی ، ۷۵ نقشه و۹۶ تصویر است .

Toshi hiko sona
and Shinji Fukai
Dailaman III
The institute of Drieutal Culture Tokyo. 1968.

نوشی پیکوسونو
شین جی فوکای
دیلمان

مجلهٔ فوق سومین بخش کتاب دیلمان ، گزارش کارهای باستان‌شناسی هیأت دانشگاه توکیو در عراق وایران ، بسال ۱۹۶۴ در حسنی‌محل وقلعه‌کوئی واقع درگیلان است وحاوی ۱۰۲ صفحه متن انگلیسی وژاپونی وفهرست و۵۳صفحه تصویر میباشد .

بخش نخست این کتاب ، دربارهٔ کاوشهای این هیأت درسال ۱۹۶۰ درقلعه‌کوئی ولاسول‌خان وبخش دوم گزارش حفاری درنوروزمحله وخرم‌رود گیلان است که‌بترتیب‌درسالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ منتشر شد .

Shinji Fukai
Study of Iranian Art and Archoeology Glasseware and metal work Tokyo 1968.

شین‌جی‌فوکای
پژوهش درهنر باستان‌شناسی ایران

نویسندهٔ کتاب شین جی فوکای دانشیار تاریخ هنر در دانشگاه توکیو وعضو هیئت باستان‌شناسی این‌دانشگاه درایران وعراق ، ضمن پژوهشهای باستان‌شناسی در ایران ، چند مقاله دربارهٔ رابطهٔ هنر شرق وغرب – ژاپن وایران – براساس اشیاء فلزی وشیشه‌ای مکشوفه از این حفاریها، تهیه‌کرده ، که ابتداء در نشریات اداری وسپس دراین مجله منتشر شده‌است .

متن و فهرست انگلیسی مجله دارای ۳۰ صفحه و ۷۴ تصویر میباشد .

خبرهای باستانشناسی

(از آذرماه ۱۳۴۷ تا پایان خرداد ۱۳۴۸)

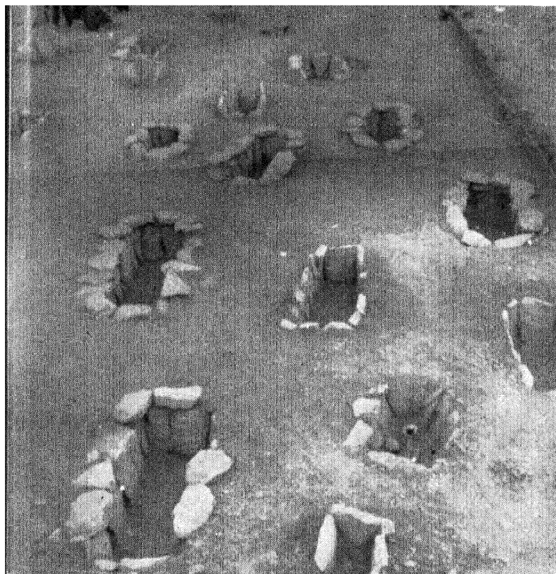
۱ - کاوش درایلام و پشتکوه

الف - حفاری درسرکبود

عملیات حفاری درمنطقه باستانی سرکبود واقع درقریه چگا بخش «چوار» ازتوابع لرستان ، بریاست آقای پروفسور لوئی واندنبرگ استاد دانشگاه «گان» بلژیك وبا همکاری ونظارت آقای محمدرحیم صراف ، تا دیماه ۴۷ ادامه داشته ونتایج حفاری بشرح زیرمیباشد :

مردمی‌که درهزاره دوم واول قبل ازمیلاد دراین منطقه باستانی زندگانی میکرده‌اند ازنظر تمدن چندان غنی نبوده‌اند، ولی پس‌ازچندی با ساختن ظروف سفالین واشیاء فلزی‌ازمفرغ وآهن تشکیل اجتماع‌کوچکی داده وچون دراجتماع‌آن زمان اعتقاد به‌دنیای بعدازمرگ حکمفرما بوده است ، با درنظر گرفتن دارائی وموقعیتی‌که داشته‌اند ، اشیاء مختلفی درقبور کنار مردگان می‌نهاده‌اند .

اشیاء مکشوف دراین حفاری عبارتست ازظروف سفالین برنگهای نخودی و خاکستری . ظروف مزبور اکثراً ساده بوده وتعدادی ازآنها دارای نقوش ابتدائی‌کمربندی شکل میباشند واشیاء مفرغی بصورت جام ، سپر ، انگشتر ، النگو است . دراین حفاری مهره‌های عقیق وگوشواره‌هائی ازنقره نیز کشف گردیده است .



قبور مکشوفه درسرکبود پس‌ازحفاری

ب - کاوش درکله نسار :

اشیاء مفرغی مکشوفه درکله نسار بمراتب بیشتر ازمنطقه سرکبود است وقدمت بعضی ازآثار به ۲۷۰۰ سال قبل ازمیلاد میرسد. ازحفاری‌کله نسار وکشف قبورمختلف نتایج زیر گرفته می‌شود :

۱ - ساکنین این منطقه درهزاره دوم قبل‌ازمیلاد دارای تمدن نسبتاً پیشرفته‌ای بوده وبا تمدنهای مجاور بین‌النهرین ارتباط داشته‌اند .

۲ - مردم این‌نواحی‌خانه‌های خودرا باسنگ میساختند واین خانه‌ها دارای اطاقهای‌کوچك وسالنهای بزرگ بصورت مربع ومستطیل بوده است .

۳ - سفالهای آنها ساده وبصورت ابتدائی ساخته میشد وبظرافت ولعاب‌دادن ومنقوش‌نمودن‌آنها توجهی نمیشده‌است.

۴ - پس‌ازچندی باآشنائی بیشتر با تمدنهای مجاور، تغییرات فاحشی درتزئین ظروف بوجود آمده وهرچند ظروف باز بصورت خشن ساخته شده ، ولی رویآن را لعاب داده وتزئیناتی نیزبرای‌آنها درنظر گرفته‌اند .

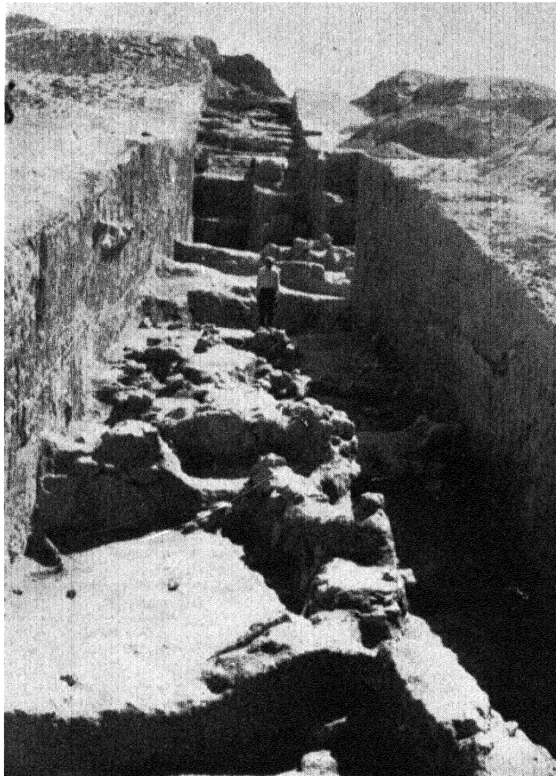
هیأت مزبور درنواحی زیرنیزحفاری‌واقدام به‌گمانه‌زنی نموده‌است: تخت‌خان - ورك - جم‌آب - گم‌گور- باندوشان- دوم دور .

۲ - حفاری درهفت وان

کاوشهای باستان‌شناسی هیئت علمی مشترك ایران و انگلیس، بریاست آقای دکتر چارلز بورنی استاد دانشگاه منچستر انگلستان وهمکاری ونظارت آقای احد دربانی درمحل باستانی هفت‌وان (تبان - بتان) درسه کیلومتری شهرستان شاهپورخاتمه یافت. این هیئت ضمن عملیات حفاری موفق به کشف دوره‌های مختلف تمدن دراین تپه گردیده‌است. تپه هفت‌وان بطول ۶۶۰ وعرض ٤٤٠ و ارتفاع ۲۷ متر میباشد. چهار تپه باستانی دیگر نیز دراطراف این تپه بنامهای «کلیسا تپه سی» ، «اشلی تپه» ، «بالای تپه» و «تولکی» که بفاصله تقریبی ۱ تا ۳ کیلومتری تپه مزبور قرارگرفته‌اند. قسمت بالای تپه آثارقلعه‌ایست مربوط به دوره مادهاکه باکشف سکه شاپور اول و سایر آثار معلوم میگردد که این تپه در دوره‌های پارتی و ساسانی نیز محل سکونت بوده وبا پیدا شدن دیوارسنگی درپائین تپه مزبور وسفالهای قرمز لعابدارکه بسیار ظریف و ساده ساخته شده ، چنین بنظرمیرسدکه این آثار مربوط به دوره اورارتوها باشد وباکشف تکه سفالهایی با نقشهای حیوان بصورت استلیزه با دو دایره تودرتو وشعاعهائی دراطراف نقش ومثلثهای نزدیك بهم . تمدن ساکنان این دوره را میتوان به هزاره اول ق . م مربوط دانست .

اشیاء عمده کشف شده دراین حفاری به چهار دسته تقسیم میشود :

۱ - اشیاء تزئینی .
۲ - اشیاء سفالی .
۳ - اشیاء مفرغی وآهنی .
٤ - اشیاء شیشه‌ای واستخوانی .



نمای ترانشه اصلی درحفاری تپه هفتوان شاهپور

۳ - حفاری درسیراف (بندرطاهری)

کاوشهای باستان‌شناسی هیئت مشترك ایران وانگلیس ، بریاست آقای دکتر داوید وایت هوس عضو دانشگاه اکسفورد انگلستان وبا همکاری ونظارت آقای تقی رهبرمدامی بازرس فنی اعزامی درمحل باستانی سیراف(بندرطاهری) واقع در نزدیکی بوشهر درآذرماه ٤۷ خاتمه یافت .

هیئت مزبور درسه فصل حفاری بقایای آثار ساختمانی دوره ساسانی وعصر اسلامی را مورد بررسی علمی قرارداده وآثاری‌ازنوع سکه‌های‌نقره . برنزی . سربی . ظرف سفالین . شیشه‌ای وفلزی راکشف نموده . این هیئت درپایان سومین‌فصل حفاری خود توانسته است قسمت‌اعظم مسجدی‌که درسال قبل دراین محل‌کشف‌گردیده ازز‌یرخاك بیرون آورده ودرباره تاریخ‌آن مطالعه نماید. درقسمت شمالی‌این‌مسجدکه تاریخ‌بنای آن مربوط بقرن سوم هجری میباشد ضمن عملیات خاکبرداری درمحوطه‌ای بطول ۱۸/۵ وبعرض ١٤/۵ مترخانه‌هایی نیز کشف‌گردیده ازروی سکه‌ها وسفالهای مکشوفه معلوم‌گردید که تاریخ شروع ساختمان این مسجد در ۷۸۰ وتاریخ تکمیل آن ۸۵۰ میلادی میباشد ودرقرن ۱۱ میلادی دوزائده به مسجد مزبور اضافه‌گردیده است .

این هیئت ضمن عملیات حفاری موفق به‌کشف یك بنای بزرگ بوسعت ۲۵۰ مترگردیده ویك خانه بطول ۲۷ وعرض ۸ متر درفاصله ٤۰۰ متری شمال‌غربی مسجدکشف نموده‌است. درطول همین فصل حفاری ودرهمین منطقه چهارخانه دیگر نیز کشف شده‌که ازنظرسبك ساختمان وتاریخ باهم قابل قیاس بوده ولی هریك ازخانه‌ها دارای نقشه‌ای جداگانه بوده است .



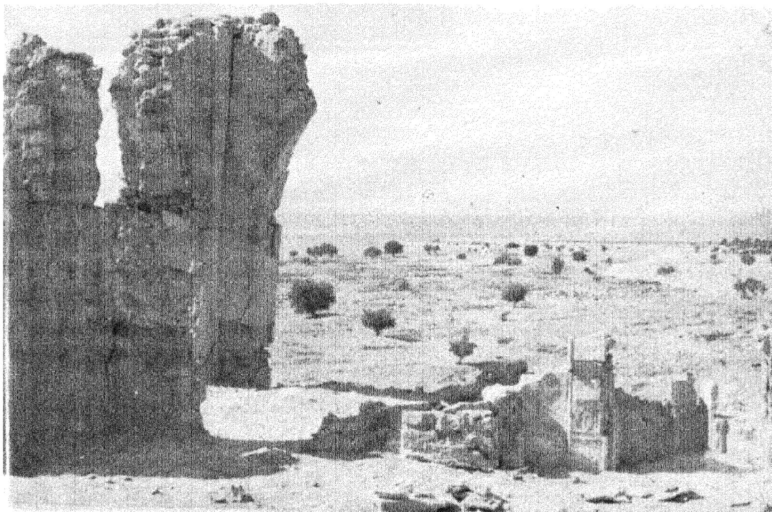
نمای مسجدبزرگ مربوط به‌قرن سوم هجری کارگاه شماره ۱ هیئت حفاری مشترك ایــران وانگلیس دربندر طاهری

خانه‌ها شامل یك حیاط بوده‌که اطراف‌آن‌ها ردیف‌های‌مختلفی اطاق ساخته شده ، خانه‌ها بوسیله‌کوچه‌های تنگ ازیکدیگر جدا میشده وبوسیله‌کوچه‌های بزرگتر به پهنای ٤ متر قطع میشده است . کوچه ها بترتیب دریك امتداد است وکاملاً مشخص است‌که حول وحوش آن‌ها طبق یك نقشه واحد ساخته شده است . ازاین نوع کوچه‌ها دراین منطقهٔ باستانی زیاد بچشم میخورد ونشان میدهدکه بتدریج شهر بایك روش مرتب‌بزرگ شده وتوسعه یافته است . مسجدکوچکتری نیز درسمت غربی سیراف‌کشف‌گردیدکه مربوط به دورهٔ صفویه میباشد وبا سبك گچبری آن دوره تزئین یافته است . نتیجهٔ سومین فصل حفاری میرساندکه پیشرفت سیراف قبل ازقرن نهم شروع میشود وسپس تا قرن ۱۱ میلادی ، هنگامیکه پیشرفت وترقی این منطقه بزوال‌کشیده شده ، ادامه داشته است . ازبررسیها وکاوشهای باستان‌شناسی عجیب آینده آنستکه ساختمانهای قدیمتر‌که درزیر مسجد بزرگ است‌کشف‌گردد وامیداست‌که کشفیات جالب‌تری درسالهای آینده صورت‌گیرد .

٤ – حفاری درسرمسجد

کاوشهای علمی‌باستان‌شناسی هیئت مشترك ایران‌وفرانسه بریاست آقای پروفسورگیرشمن و با همکاری آقای جواد بابك راد بازرس فنی اعزامی برروی صفه سرمسجد ودرسطحی به ابعاد ٥٠×٤٠ متر تا فروردینماه سال ٤٨ ادامه داشته است .

هیئت مزبور دردنباله حفاریهای سال قبل موفق به‌کشف سالن‌بزرگی‌به‌ابعاد ١٦/٥×١٧ متر گردیده‌که درداخل وحاشیه



نمای مسجد کوچك معروف به مسجد امام حسن دربندر طاهری کارگاه شماره ۳

چهار دیوارسالن ، سکوهای کوتاهی برای نشستن به پهنای ٤٥ وبه ارتفاع ۳۰ سانتیمتر قرارگرفته ودیوارهای اطراف سالن عموماً ازسنگهای‌تخته‌ای وتراشیده میباشد ودرحد شمالی سالن معبد درگاهی به عرض ۱۸۰ سانتی‌متر با دوپلکان کوچك‌وجود داردکه زائران ازاین درگاه به‌سالن معبد وارد میشده‌اند ، درسه طرف سالن (شمال - مشرق - جنوب) یك راهرو عریض به عرض ۲۲۰ سانتیمتر ساخته شده‌که سالن معبد را محصور مینموده است وبا دو درگاه درحد جنوبی به سالن‌های‌کوچك قسمت غربی معبد راه داشته است . کف سالن‌ها و راهروها عموماً سنگ فرش است وبا توجه به‌مقدارگچی‌که برروی دیوارجنوب غربی سالن معبد باقیمانده احتمال اینکه درگذشته



قسمتی ازحفریات روی صفه سر مسجد

سالن وسرسراها باگچ سفید شده‌است مسلم میدارد .

دراین حفاری مقدار زیادی سکه پارتی ، ساسانی وتعداد زیادی اشیاء تزئینی متعلق به دوره اشکانی (مقارن سلوکیدها) وچند نقش برجسته سنگی‌شکسته نیزبدست‌آمد . حاشیه جنوبی صفه درامتداد دیوار اصلی است‌که بعلت خاتمه فصل حفاری خاکبرداری آن به سال بعد موکول گردیده است .

٥ - حفاری درتپه یحیی

کاوشهای باستان‌شناسی علمی مشترك ایران وامریکا ، بریاست‌آقای پروفسور لامبرك‌کارلوفسکی استادیارشرق‌شناسی دانشگاه هاروارد ، با همکاری آقای محمودکردوانی بازرس فنی اعزامی درتپه یحیی (بطول ۳۱۸ وعرض ۲۸٤ وارتفاع ۲۰ متر) واقع درقریه سوغان بین شهرستان بافت وبندرعباس خاتمه یافت .

هیأت مزبور حفاری را درضلع جنوب شرقی تپه یحیی در ٦ قسمت آغازنموده ونتایج حفاری ازنظرمطالعات علمی حائزکمال اهمیت است زیرا ازروی سفالهای مکشوفه درتپهٔ مزبور نه دورهٔ تمدن بترتیب زیرمشخص شده‌است :

۱ - سفالهای دوره اشکانی .

۲ - سفالهای دوره سلوکید .

۳ - سفالهای مربوط به ٥۰۰ تا ۸۰۰ ق. م.

٤ - سفالهای‌کرم وقرمزرنگ با نوارهای پهن هندسی برنگهای سیاه وقرمز مربوط ۱٥۰۰ تا ۲٥۰۰ قبل‌ازمیلاد .

٥ - سفالهای منقوش سیاه وخاکستری با نقوش هندسی خاکستری‌رنگ‌که قدمت این سفالها مشخص نیست واحتیاج به‌آزمایشهای شیمیائی دارد .

٦ - سفالهای منقوش سیاه وخاکستری مربوط به ۳۲۰۰ قبل‌ازمیلاد .

۷ - سفالهای منقوش‌برنگ سیاه وقرمزمربوط به ۳٥۰۰ قبل‌ازمیلاد .

۸ - سفالهای منقوش‌کرم‌رنگ مربوط به ٤۰۰۰ ق . م .

۹ - سفالهای قرمزرنگ بانقوش هندسی قهوه‌ای مربوط به ٤٥۰۰ ق . م .

۶ – کاوش درچغاسفید دهلران

تپهٔ چغاسفید از نظر باستانی بسیار ارزنده و قابل توجه واهمیت میباشد. این تپه تمدنهای بسیارقدیمی از ۳۴۰۰ ق . م تا ۸۰۰۰ ق . م .درخود نهفته وپنهان دارد وتمدنهای آن همزمان با طبقات D-C-B-A شوش است . این تپه بطول ۲۵۰ وبعرض ۱۵۰ وارتفاع ۲۴ مترمیباشد ودردشت نسبتاً وسیعی قرارگرفته است . حفاری هیأت علمی مشترك ایران وامریکا ، بریاست آقای پروفسور فرانك هول وبا همکاری آقایان عظیم‌زاده وزاهدانی دراین‌تپه‌باستانی که‌دردو کیلومتری جنوب‌غربی دهلران واقع‌است تااسفندماه ۴۷ ادامه داشته‌است.

هیأت مزبور ضمن کاوشهای باستان‌شناسی موفق به‌کشف تعدادی‌تیغه‌های‌بسیار کوچك‌سنگ‌آتش‌زنه، ابسیدین، پیکانهای سنگی، تبرسنگی وخرده سفالهای زیادبرنگهای‌قرمز، نخودی، صورتی، قهوه‌ای وخاکستری که اغلب آنها لعابدار وفاقدنقش می‌باشند گردیده است . ضمناً پس‌ازحفر یکی ازترانشه‌ها چهار دوره تمدن درمنطقه مزبور مشخص گردیده است :

۱ – دوره اول ازسطح خاك تا عمق دومترکه مصالح ساختمانی ازسنگ وخشت وگل وگچ میباشد واین سطح تقریباً مربوط به ۵۰۰۰ سال قبل‌ازمیلاد است .

۲ – دوره تمدن . ازعمق ۲ تا ۳/۵ مترکه دراین دوره سنگ بکارنرفته وسفال‌آن با چرخ سفالگری ساخته شده وقابل مقایسه با سفال مکشوفه درتپه باستانی علی‌کش واقع در ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی این‌منطقه ومربوط به ۵۰۰۰ تا ۵۵۰۰ ق . م . میباشد .

۳ – دوره این تمدن ازعمق ۳/۵ تا ۵ مترتشکیل‌می‌شود درساختمانهای این دوره بازسنگی بکارنرفته ونوع سفال‌خشن آن مربوط به ۵۵۰۰ تا ۶۰۰۰ قبل‌ازمیلاد است .

۴ – درعمق ۵ متر بپائین‌که هیچگونه آثار باستانی دیده نشده وبعضی اوقات آثار سنگی درساختمانها بکاررفته واین دوره مربوط به ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال ق . م وقابل مقایسه باتمدن قبل‌ازسفال علی‌کش دراین‌منطقه وتپه باستانی«جارمو» واقع دربین‌النهرین میباشد . دراین طبقه جز استخوان وگوش ماهی وتیغه‌های سنگ چخماق و ابسیدین چیزدیگری بدست نیامده است .

۷ – حفاری درشوش

هیأت مشترك باستان‌شناسی ایران وفرانسه‌که سالها در منطقه باستانی شوش به‌عملیات حفاری اشتغال دارد وازنظر کشف وشناخت تمدنهای آن منطقه موفقیتهای قابل توجهی نیز بدست آورده به منطقه مذکور عزیمت نموده .

ریاست این هیأت را آقای ژان‌پرو بعهده داشته وآقای اسمعیل‌نفیسی‌نماینده اداره‌کل‌باستان‌شناسی بامشارالیه همکاری نموده است . هیأت مزبور علاوه برحفاری درتپه جعفرآباد ومطالعه آثارشوش با جمع‌آوری قطعات ستونهای‌کاخ‌آپادانای شوش مقدمات ترمیم و احیاء پلان‌کاخ مزبور را نیز فراهم ساخته است .

۸ – حفاری درشهر سوخته

عملیات حفاری هیأت مشترك باستان‌شناسی ایران‌وایتالیا بریاست آقای پروفسورگیوسپ توچی باهمکاری آقای اسمعیل یغمائی درمنطقه باستانی شهرسوخته واقع در ۵۱ کیلومتری جنوب غربی شهرستان زابل درآذرماه ۴۷ خاتمه یافت . هیأت مذکور ضمن دوماه حفاری درخرابه‌های شهرسوخته ، تمدن دره هیرمند مربوط به نیمه دوم هزاره سوم قبل‌ازمیلاد واشیاء ومجسمه‌های ارزنده سفالی ومهره‌های سنگی متعددی را نیز کشف نموده است .

۹ – حفاری در «دروازه تپه»

کاوشهای‌باستان‌شناسی هیأت علمی مشترك ایران‌وامریکا درتپه باستانی دروازه تپه نزدیك تخت جمشید ، بریاست آقای دکتر نیکول وبا همکاری ونظارت آقای رضا معمارزاهدانی درآذرماه ۴۷ خاتمه یافت. هیأت مذکور ضمن سه ماه حفاری دراین تپه آثار ارزنده‌ای از ادوار ماقبل ودوره تاریخی منطقه مرودشت فارس راکشف نموده ومورد بررسی ومطالعه قرار داده است .

۱۰ – کاوش درهفت تپه

هیأت باستان‌شناسان‌ایرانی بریاست آقای عزت‌الله نگهبان وبا همکاری آقایان یاسی ، کوثری ، یغمائی وفرزانگان ضمن سه ماه حفاری درهفت تپه (نزدیك شوش) ، دردنباله‌کاوشهای باستان‌شناسی سالهای قبل تمدن دوره عیلامی این منطقه را مورد مطالعه وتحقیق قرارداده‌اند. ازجمله آثار قابل‌ملاحظه‌ای که دراین فصل حفاری ازاین ناحیه بدست آمده‌است میتوان کشف حدود پانصد «تابلت» ایلامی را یاد نمود .

۱۱ – ۱۲ – ۱۳ – کاوش درتخت جمشید ، بیشابور و قیطریه

در زمستان ۱۳۴۷ و بهار سال ۱۳۴۸ در تخت جمشید وبیشابور وقیطریه‌کاوشهائی بوسیله هیأت‌های باستان‌شناسی ایرانی صورت پذیرفت‌که‌گزارش‌کارآنها درهمین شماره مجله بصورت جداگانه چاپ شده‌است .

ches de A, B, C, D, de Suse. Cette colline a une longueur de 250 m, une largeur de 150m, une hauteur de 24m et est située dans une vaste plaine. Les fouilles de la mission d'archéologie Irano-américaine, dans cette colline située à 2 km. Sud-ouest de Dehloran, ont duré jusqu' au mois de Mars 1969, sous la direction de professeur Frank Howel et avec la collaboration des messieurs Azimzadeh et zahedani. La dite mission a pu découvrir des petites lames de silex, obsidienne, des fer de lance en pierre, des haches en pierre et des morceaux de poteries de couleur rouge, beige, rose, marron et grise; la plupart sont mucilagées et sans dessins.

Après les fouilles dans un des tranchés de cette région on a découvert quatre périodes de civilisation:

1 - La première période est à partir de la surface de la terre à une profondeur de 2m. Les matériaux de la construction qui s'y trouvent sont en pierre, en terre, en brique non cuite et en plâtre.

Cette couche appartient près de 5000 ans avant J.C.

2 - La second période est à partir de 2m. à une profondeur de 3m. 50. Dans cette période la pierre n'était pas employée dans les constructions et les poteries qui se fabriquaient au moyen d'une roue datent de 5000 à 5500 ans avant J.C. Elles sont comparables à celles trouvées à la colline Alikoch, située à 20 km. au sud-est de cette région.

3 - La 3ème période est à partir de 3 m. 50 à 5 m. il n'ya toujours pas de construction en pierre et la poterie, de matière rude, est faite à la main. Cette période appartient de 5500 à 6000 ans avant J.C.

4 - La 4ème période est à partir de 5m. Dans cette couche on ne trouve aucun objet ancien; par fois la pierre a été employée pour les constructions. Cette période appartient de 6000 à 7000 ans avant J.C. et est comparable à la civilisation d'avant les poteries de Ali-koch dans cette région, ainsi qu'a celles de Tapeh Djarmou, situé en mésopotamie.

Dans cette couche on n'a pu trouver que des os, des coquillages, des lames de pierre à silex et des obsidienns.

VII Fouilles à Suse

La mission d'archéologie Franco-iranienne qui réalise depuis des années les travaux de fouilles Suse et qui a obtenu de brillants résultats en ce qui concerne la découvert et la connaissance des civilisations de cette région, a repris ses travaux sous la direction de M. Jean Perrot et avec la collaboration de M. Esmail Nafissi envoyé de Service d'Archéologie. Outre les fouilles de la colline Dja'far Abad et l'étende des vestiges à Suse, cette mission a pu, en rassamblant les morceaux de colonnes au palais Apadana à Suse, réparer et retrouver le plan du palais. Le rapport de la dite mission est publié dans ce numéro même.

VIII Les fouilles de Chahré-Sukhteh:

La mission Irano-italienne d'archéologie sous la direction du professeur Giuseppe Toci et la collaboration de M. Esmaïl Yaghmaï a terminé ses travaux au mois de Décembre 1968 dans l'ancienne région de Chahr-é-Sukhteh, située à 51 km. Sud-ouest de la province de Zabol. Au cours de deux mois de fouilles dans les ruines de Chahr-é-Sukhteh, cette mission a pu découvir les vestiges de la civilisation de la vallée de Hirmand appartenant à la seconde moitié du 3ème millénaire avant J.C. aussi que des objets et des statues en poteries et de nombreux lissoirs en pierre.

IX Fouille à Darvazeh-Tapeh:

La mission d'archéologie Irano-américane sous la direction de Dr. Nicol et la collaboration et de M. Reza Mémar Zahedani, a terminé ses travaux de fouilles au mois de Décembre à la colline Darvazeh-Tapeh, près de persépolis. Pendant 3 mois de fouilles, on a découvert dans cette colline, des vestiges importants de l'époque historique de la région Marv-Dacht de Fars et des époques antérieures.

X Fouilles à Haft Tapeh:

A la suite des travaux des années précédentes, la mission d'archéologie Iranienne a réalisé des fouilles devant trois mois à Haft Tapeh (près de Suse), pour étudier la période d'avant la civilisation Elamit. Cette mission était guidée par Dr. Ezatolah Negahban et avec la collaboration des messieurs Chamlou, Yassi, Kowssari, Yaghmaï et Farzanegan.

Entre les objets découverts dans cette région on peut nommer près de 500 tablettes Elamites.

XI, XII et XIII Fouilles à Persépolis, Bichabour et Gheytarieh

Des fouilles ont été réalisées en hiver 69 et printemps 69 à Persépolis et Bichabour et Gheytarieh par des missions d'archéologie Iraniennes. Les rapports de ces missions sont publiés à part dans ce même numéro.

de long sur 8 m. de large, à 400 m. au Nord-ouest de la mosquée. A cette même période de fouilles et dans cette même région, 4 autres maisons ont été découvertes, dont leurs formes et leurs constructions sont comparables; mais chaque maison a un plan différent. Ces maisons se constituent d'une cours autour de laquelle se trouvent des rangées de chambres. Des ruelles séparaient ces maisons et des rues de 4 m. les croisaient. Les rues sont disposées en ordre et dans la même direction et on peut supposer qu'autour les batiments ont été construit d'après un plan unique. Dans cette région on trouve souvant ce genre de rues indiquant l'élargissement ordonné de la ville.

En outre à l'ouest de Siraf on a découvert une mosquée ornée de bas-relief remantant à la période Safavide. D'après le résultat de la 3e période des fouilles, le développement de Siraf a commencé avant le 9ème siècle et a continué jusqu'au 1er siècle.

Nous esperons que dans l'avenir les archéologiques Pourront découvir les constructions plus anciennes se trouvant dans la grande mosquée ainsi que d'autres vestiges importants de cette région.

IV Fouilles à SAR-MASDJID:

Les fouilles archéologique de la mission Franco-Iranienne se sont continuées jusqu'en Avril 69, à la terrasse de SAR-MASDJID sur une superficie de 40×50 m. Ces fouilles ont été realisé sous la direction de professeur Girchman et avec la collaboration de M. Djavad Babak inspecteur Technique.

En continuant les travaux de l'année precédente cette mission a decouvert un salon aux dimensions 17 m×16,5 m, ayant à l'intérieur et au bordure des quatre murs des courtes plate-formes servant des sièges, aux dimensions 45 cm. de long et 3 cm. de haut. Les murs du salon sont constitués géneralement de morceaux des pierres tallées. Du côté Nord du salon se trouve un temple de 170 cm. de largeur avec 2 petites marches, lieu de passage des visiteurs pour entrer au salon du temple. Aux 3 côtés du salon-nord, est, sud-est construit un large couloir de 220 cm. qui encercle le salon du temple, par les 2 portes du côté sud, reliés aux petits salons de la partie ouest du temple. Le plancher du salon et couloir sont généralement en pierre, en tenant compte de la quantité du plâtre restée sur les murs sud-ouest du salon de tunel il est à suppaser que les corridors et salon ont été couvert de plâtre.

Dans ces fouilles on a decouvert une quantité importante des pièces de monnaies parthus et sassanides et de nombreux objets ornementaux appartenant à l'époque arsacide (proche des seleucide) et quelques bas-reliefs en pierre cassée.

La bordure sud de terrasse est un prolongement du mur principal, mais l'époque des fouilles étant terminé, les travaux ont été remis pour l'année prochaine.

V fouilles de Tapeh Yahïa:

Les fouilles de la mission archéologique Irano-Américaines à tapeh yahïa (318 de longueur, 284 de largeur et 20 m de hauteur), situé au village de Soghan entre le province Baft et Bandar-Abbase, se sont terminées sous la direction de professeur orientaliste de l'université de Harvard avec la collaboration de l'envoyé spécial, Mahmoude Kordavani, inspecteur Technique.

Les fouilles de la dite mission ont débuté par le côté sud-est du tapeh yahïa en 6 périodes. Les résultats obtenus sont d'une très grande inportance, car sur les poteries ont été découverts 9 périodes de civilisation dans l'ordre ci-dessous:

1 - Des poteries de l'époque Arsacide

2 - Des poteries de l'époque seleucide

3 - Des poteries appartenant de 500 à 800 ans avant J.C.

4 - Des poteries beiges et rouges avec de larges bande géometrique de couleurs noirs et rouges appartenant de 1500 ans avant J.C.

5 - Des poteries dessinées en noir et gris avec des lignes géometriques de couleur grise. L'ancienneté de ces poteries ne sont pas définie. Elle nécessitent des examens chimiques.

6 - Des potries dessinées en noir-gris appartenant à 3200 ans avant J.C.

7 - Des poteries dessinées en noir et rouge appartenant à 3500 ans avant J.C.

8 - Des poteries dessinées en beige appartenant à 4000 ans avant J.C.

9 - Des poteries de couleur rouge avec des dessins géometrique de couleur rouge avec des dessins géometrique de couleur marron appartenant à 4000 ans avant J.C.

VI - fouilles à Tchogha Sefid de Dehloran.

La colline de tchogha est d'une grande inportance au point de vue archéologique, on y trouve les vestiges des civilisations très anciennes de 3400 à 8000 ans avant J.C. qui sont de la même époque que les cou-

donné la croyance à une existance après la mort, ils enterraient les objets avec le mort, tout en tenant compte de la situation et la richesse du propriétaire.

Les objets découverts dans cette régions sont des poteries grises et beiges. La plupart sont simples et certains ont des dessins primitifs encerclant l'objet. Les objets en bronze sont en forme de coupe, lion, bague et bracelet.

En outre, on a découvert des lissoirs et des boucles d'oreilles en argent.

B. Fouilles à Kaleh Nessar.

Les objets en bronze, trouvés à Kaleh Nessar sont plus nombreux que ceux de la région sarkaboude, et certains d'entre eux datent de 2700 avant J.C. Voici le resultat des fouilles à Kaleh Nessar et de la décoverte des différentes tombes.

1 - Les habitants de cette région, au 2e millénaire avant J.C., avaient une civilisation assez avancée et avaient établi des relations avec les civilisation voisines de la Mésopotamie.

2 - Les maisons des habitants étaient en Pierre, avec des petits chambres et des grands salons en forme carrée et rectangulaire.

3 - Ils ne donnaient pas de l'importance à la décoration et au mucilage de leur poterie qui était exécutée d'une manière simple et primitive.

4 - Par la suite, ayant établi des relations plus étroites avec les civilisations voisines, il y a eut un changement net dans la décoration des objets. Bien qu'encore rudes, ces objets avaient un mucilage et une certaine ornementation.

La mission à réalisé en outre des fouilles dans les régions suivantes: Takht-Khan, Varak, Tcham-Ab, Gomgur, Banrouchan et Doum dour.

II - Les fouilles à Haft-Van.

Les fouilles archéologiques, de la mission Irano-Britanique dans la région de Haftvan (Tapan, Tapan), situé à trois Kilomètres de province de Chapour, se sont terminées sous la direction de Dr. Charles Bourney, Professeur à l'université de Manchestar de l'Angleterre avec la collaboration de M. Ahad Darbani.

Au cours des fouilles, cette mission a pu découvrire plusieurs périodes de civilisation dans cette colline.

La colline de Haft Van a une longueur de 660,[4] une largeur de 440 et une hauteur de 27 m. Quatre autres collines se trouvent aux alentours de celle-ci, nommées Kilissa Tapehsi, Echli Tapeh, Balyé Tapeh et Toulegui, ont une distance approximative de 1 à 3 km. Sur la partie superieure se trouvent les vestiges d'une fortresse appartenant à l'époque des Medes. La découverte des pièces de Chapour I et d'autres objets laisse supposer que cette colline était habitée aux époques des Parthe et Sassanide. Le mur en pierre apparu sur la partie inferieure de cette colline et les poteries simples et raffinées de couleur rouge et mucilagineuses semblent appartenir à l'époque des URARTU. D'aprés les morceaux des poteries avec leurs dessins d'animaux stylisés, deux cercles interposés, des rayons tout autour et des triangles rapprochés, la civilisation des habitants de cette période se rapporte au 1er millénaire avant J.C.

Les principaux objets découverts se groupent en quatre parties.

1 - les objets décoratifs
2 - les poteries
3 - les objets en bronze et en fer
4 - les objets en verre et en os

III fouilles à Siraf (Port de Taheri)

Les fouilles de la mission archéologique Irano-Britanique, à Siraf (Port Taheri) situé près de Bouchéhr, se sont terminés au mois de Dec. 68, sous la direction de M. David White Hous membre de l'université d'Oxford d'Angleterre avec la collaboration de M. Taghi Rahbar inspecteur Technique envoyé dans cette région.

La dite mission a pu, en trois périodes de fouille, étudier les vestiges des constructions de l'époque Sassanide et de l'époque Islamique, et découvrir des objets comme des pièces en or, en argent, en bronze, en plomb et des récipients en terre cuite, en verre et en métal.

A la fin de la troisième période de fouilles, la mission a pu faire ressortir une grande partie de la mosquée découverte l'année précédante afin de les étudier.

Dans la partie Nord de cette mosquée dont la construction remonte au 3e siecle de Hégire, tant en extrayant la terre d'une zone de 18m, 50 de long et 14m, 50 de large, des maisons ont été découvertes. D'aprés les pièces de monnais et les poteries, la construction de cette mosquée a débuté en 780 et s'est completée en 850 J.C., en 11e siecle deux autres parties s'y sont ajoutées.

Au cours des fouilles, cette mission a découvert un grand monument de 250m, et une maison de 27m.

orient et surtout dans la région de l'Inde a été marquante, à tel point qu'elle a créé l'écriture Faravachti, connue comme étant le premier alphabet indien. Cette écriture (Faravachti) est dérivée de l'écriture Araméenne qui était l'écriture officielle du gouvernement Achéménide, employée pour la correspondance avec les autres pags et les satraps.

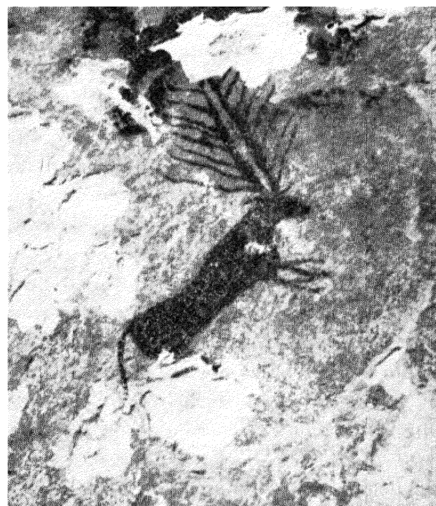
Cette ainsi que les caractéristique del'art Achéménide ont pénétré en Inde. Pendant le règne du roi Achuka (274-237 avant J.C.) la construction de son palais, situé dans la capital Pataliputra est profondement influencée par l'architecture Achéménide, et les chapiteaux ont des formes d'animaux comme le lion. A Lauriya Mandankor on trouve des lions à la place des anges ailés de persépolice. Les chapiteaux de Sarnath (situés près des portes de Benares) sont composés des parties antérieurs de 3 lions, et ainsi que a Mathura, les chapiteaux sont influencés par l'art achéménide (1er siecle A.P.-J.C.). Outre l'architecture, les objets de petites dimension, comme ceux en ivoire sont aussi influencés par l'art achéménide. On peut trouver ces modeles à Begram et sa continuité à Amarâvati, au 3e siecle A.P.-J.C.

En raison de ces ressemblances et de l'influence de l'art achéménide en orient, quelque savant pensent que les colonnes d'Achuka ont été façonnées par les ouvriers régionaux guidés et surveillés par des artistes, d'après Maris Bussagli, l'Inde est le dernier page dans lequel l'art achéménide a pu se menifester, malgré les caractères régionaux; d'après Richard Fry, à la fin de la période hellenique on trouvait au nord-ouest de l'Inde, trois zones d'influence culturelle: iranienne, grecque et indienne.

Par consequent, les lions en pierre de Kapissa, construits par les ouvriers régionaux, doivent être considérés comme une manifestation de l'art achéménide.

PEINTURES PREHISTORIQUES

Les prospections de M. H. Izadpanah dans les montagnes de Sar-sorkhan, (Kouh-dachte, Luristan), ont mis au jour un certain nombre de peintures préhistoriques d'une importance capitale pour l'histoire de l'Art Iranien. Nous publions ci-dessous, à titre d'exemple, un spécimen de ces peinture ornant les paroies d'une grotte à Hom-yan. Dans le prochain numéro le lecteur trouvera une présentation plus détaillées de ces peintures.



LES NOUVELLES ARCHEOLOGIQUES

(Du mois de Décembre 1968 au mois de juin 1969)

I - Fouilles à Elam et Pochtkouh.

A. Fouilles à Sarkaboud.

Les fouilles dans la région Sarkaboud, située au village Tchoga du district de Tchavar dépendant de Luristan, ont été poursuivies au mois de Décembre 1968, sous la direction de M. Louis Vandenberg, Professeur à l'université de Gand en Belgique et avec la collaboration de M. Mohamad Rahim Sarraf.

Voici les résultats:

Les gens qui vivaient au 2e et 1er millénaire avant J.C. dans cette région, n'avaient pas une riche civilisation, mais par la suite, ils ont commencé à fabriquer des poteries, des objects métalliques, en fer et en bronze, constituant ainsi une petite société. Etant

Même après que leurs ornements précieux furent pillés, la partie se trouvant en dessous, c-à-d. la partie en bois de ces portes, présentait également une grande valeur puisque le deuxième calife orthodoxe défendit de poser l'une d'elles à l'entrée de la mosquée de Koufa, et, à ce qu'il paraît, il envoya même un de ces gens pour l'arracher et la faire brûler, parce qu'elle avait été mise à son insu. Dans les palais de Persépolis, subsistent encore les gonds où les pentures des portes tournaient et qui avaient été taillés dans la pierre. En conséquence, cela montre que la penture des portes à deux battants lourdes et somptueuses tournaient sur leurs gonds.

La plus vieille porte qui existait encore jusqu'à ces dernières années était fixée à l'entrée de la Porte de Mehridjerd de Yazd. Elle faisait partie des oeuvres du style Razi (style commun sous les Bouiides, les Saldjoukides et les Atâbakâns jusqu'à l'Invasion mongole). Du plus loin que l'auteur de ces lignes se souvienne depuis son enfance, cette porte portait des ornements en acier représentant des archers et des animaux.

On fabriquait également des croisées et des fenêtres en bois, en plâtre et en céramique. Pour éviter que l'air froid ne pénètre à l'intérieur des bâtiments, leurs croisées qui étaient souvent entrelacées de figures géométriques (octogones, étoiles et croix) s'ornaient avec des vitres et des tessons de fiasques de différentes couleurs. Et on les recouvrait quelquefois en hiver de papier huilé et de parchemin tanné.

Vu que le ciel de la plupart des villes iraniennes est serein, que la chaleur du soleil y est intense et qu'il y a des orages et des tourbillons de poussière, on utilisait, en plus des fenêtres, des «Chabakeh» (portes à claire-voie) pour éviter l'éclat du soleil. Le mot «Chabakeh» a été emprunté au vieux persan «Chébâk». Il signifiait originellement «couverture protectrice». On en fabriquait de diverses espèces avec des briques, des carreaux émaillés et des céramiques. Elles étaient de différentes formes géométriques et ornées d'arabesques. Le spécimen le plus connu de ces portes portait le nom de «Fakhr o Madine» («Fakhr» est pris dans le sens de «terre cuite» ou «vaisselle de terre», et «Modine» signifie «boutonnière» ou «trou»).

De même, la fenêtre à guillotine qui, selon l'avis de certaines personnes, est originaire de la Russie, était d'un usage commun en Iran bien avant que la Russie eût une architecture digne d'intérêt. D'ailleurs, sur les vieilles miniatures on en voit de différentes sortes.

A part ces portes, il y avait également des portes à claire-voie en bois qui portaient le nom de «Dârâfazine» ou «Dârbazine». On les fixait devant les balcons intérieurs des maisons et le plus souvent dans les devantures des boutiques (comme dans les vitrines d'aujourd'hui). Contrairement aux fenêtres à guillotine, elles étaient fixes. Les portes étaient souvent à deux battants. Mais on fabriquait également des portes à un seul battant que l'on mettait soit à l'entrée des Portes des villes soit à l'entrée des jardins et des maisons. Il était surtout d'usage d'utiliser des portes communément appelées «Miyândar» qui étaient aussi à un battant (C'était une porte qu'on plaçait entre le seuil et le couloir d'une maison).

INFLUENCE ACHEMENIDE A KAPISSA

Par: **Dr. Farrokh Malek Zadeh**

Au mois de juin 1966, une mission d'Afgan d'archéologie, sous la direction du Dr. Chahi Bay Mostamandi a réalisé des fouilles dans la région de Kapissa, Située au nord du Kabol, près des frontières Pakistanaise, Sovietique et Chinoise.

Dans une étoupe (stuppa) on a découvert de nombreux vestiges appartenant à l'époque Kouchanide. Un rapport concernant ces fouilles a été publié par Dr. Mostamandi dans le numero Nov. - Decembre 1968 de la revue française et le numero I-26-1964 de la revue Ariana imprimée à Kabol.

Parmi ces vestiges trouvent la statue d'un lion en pierre et 4 statues de lion Inachevées appartenant d'après l'archéologue à l'époque Kouchanide. Ces statues font partie de l'art Greco-Boudique et ne sont pas un art d'importation. L'auteur pense que la forme et le style de ces lions sont d'origine Achéménide.

D'après Dr. Mostamandi, derière cette statue de lion en pierre se trouvait un autre lion à la manière des chapiteaux de l'époque Achéménide. Le chapiteau Achéménide, formant deux animaux dos à dos, est caractéristique de l'art Achéménide, auparavant n'existait dans aucune civilisation. Cette sorte de Chapiteau est une forme perfectionée de l'art symetrie, employé et recherché en Iran quelques mille ans avant J.C. qui atteint son apogée dans les bronzes de luristan.

L'influence de la civilisation Achéménide en

BICHAPOUR GRANDE VILLE SASSANIDE.

Par: **Ali Akbar Sarfaraz**

La ville historique de Chapour connue sous le nom de Bichapour, a été construite en 266 A.P-J.C., l'année 25 du règne de Chapour I. Cette découverte est dûe à l'inscription en deux écritures Pahlevi - Arsacide et Sassanide - écrit sur une des colonnes, nommée «lieu des offrendes» à Bichapour.

La mission d'archéologie française a commencé les fouilles à plusieurs reprises en 5 periodes, durant les années 1933 - 1940 (1314-1319 Hégire). Au Cours de ces travaux ils ont découvert plusieurs monuments entre autres le palais de Chapour, une temple, le lieu des offrendes et un autre monument religieu. Malheureusement leurs recherches n'ont Pu être Poursuivi. Après quelques années d'interruption, une mission d'archéologie iranienne a été envoyée par Service d'Archéologie en 1968 (1347 Hegire), Pour éclaircir la situation de la ville de Bichapour du point de vue historique et sa construction originaire.

La mission d'archéologie a debuté ses travaux, avec un programme établi, par la muraille du nord de cette ville. A la première période des fouilles, ils ont decouvert près de 160 m. de la muraille avec des tours décoratives. Ces tours appartenant à la première période Sassanide ont 7 m 50 de diamètre et de 40cm. d'intérvalle et plus de 3m. de haut en ce qui concerne la tour la main détruite. Durant le second période des Sassanide dans cette région, les constructions de la ville se sont transformées, entre autres la face extérieure de la muraille. Ainsi de chaque groupe de 3 tours l'une a été enlevée. Outre ces transformations, un autre monument caractéristique de la civilisation et de l'architécture brillante de cette époque a été construit dans la bordure de la rivière Chapour, à 10m. de cette muraille. Dans ce mounment se trouve un IWAN central ayant aux deux ailes deux corridors. Sur les deux côtés des murs d'IWAN se trouvent des pilastres décoratifs posés sur des bases rectangulaires.

Les transformations de la troisième période sont caractérisées par les arc-boutans en brique, s'appuyant sur la muraille, d'une grande importance dans l'histoire d'architecture.

Les vestiges de la construction islamique dans cette ville se divisent en 3 périodes distinctes dont la plus brillante appartient à la fin du 5ème et au debut de 6ème siecle.

Dans ces fouilles en dehors de la muraille on a découvert 32 chambres et 3 rues appartenant à l'époque Islamique.

PORTES ET FENETRES DANS L'ARCHITECTURE IRANIENNE

Par: **Mohammad Karim Pirniâ**

Parmi les arts et les industries se rattachant à l'architecture, la menuiserie, la céramique, la serrurerie et tout ce qui se rapporte en général à la construction de portes et fenêtres, de croisées et de portes à claire-voie, a toujours eu une importance particulière.

Etant donné qu'un bâtiment a immédiatement besoin de portes et fenêtres après l'achèvement des travaux de fondation et de revêtement, on fabriquait, depuis des temps anciens, les portes et fenêtres avec des bois durs tels que le noyer et le platane. Et parfois aussi on apportait des régions lointaines (comme à l'époque des Achéménides) le bois de teck et de santal destinés à leur fabrication.

Outre le bois qui servait de matière de base à la confection des portes, elles étaient diversement enjolivées par des travaux de marqueterie et des incrustations en mosaïques, et on les recouvrait quelquefois d'une légère plaque d'acier ou de bronze. Les palais et les châteaux princiers étaient souvent munis de portes marquetées d'argent et d'or. Malheureusement, des vestiges de l'architecture perse et parthe (achéménide, arsacide et sassanide) il n'est pas resté de spécimens de porte ou fenêtre pour que l'on puisse juger de leur construction dans ces différentes époques. Mais les dessins qu'on voit quelquefois sur les coupes sassanides, ainsi que les bas-reliefs des monuments assyriens et babyloniens, nous laissent deviner que la forme des portes et fenêtres était, dès le début des civilisations et même avant les Achéménides, plus ou moins semblable à celle des monuments post-islamiques.

Les récits et les renseignements historiques (notamment pour ce qui se rapporte au vol et au pillage qui eurent lieu au Palais d'Espid Dège de Ctésiphon) nous disent à quel point les portes et fenêtres des anciens palais perses étaient de prix et bien ornées.,

deux pièces de «Chekel» en argent, appartenant à l'époque Achéménide avec de très beaux dessins dessinés par un brillant artiste.

Ce qui se distingue dans les deux pièces du trésor de «Margh» est la ressemblance de leur dessin. Les deux pièces appartiennent à l'époque de Darius III, dernier roi Achéménide.

La première pièce chekel usée pèse 5 gr. 50 et son épaisseur est de 14 mm. Sur la pièce, Darius III est présenté, tenant l'arc à la main gauche et l'épée à la main droite, comme un archer de Perse en position d'attaque.

La seconde pièce chekel pèse 5 gr. 40 et son épaisseur est de 15 mm. Sur la pièce une belle image de Darius III est présentée, ressemblant à un archer de Perse, tenant sur la tête une grande couronne dentelée sur de longs cheveux touffus, encadrant un visage allongé et une longue barbe.

Ce qui attire notre attention est l'ornementation de l'habit, portant sur la poitrine trois fleurs rondes incrustés de bijoux et la bordure inférieure de l'habit en partie brodées de perles.

Ces pièces, de monnaies courantes après la chute de l'Empire Achéménide étaient frappées pendant un certain temps, représentant le symbole de la nationalité iranienne.

FOUILLES DANS LES TOMBES ANCIENNES DE GHEYTARYEH.

Par: **Kambakhch Fard**

Gheytaryeh de Chémiran lieu des fouilles archéologiques, se situe sur la chaîne des collines, au pied de la montagne Alborz, entre Tchizar, Farmanieh, Darrouss et Gholhak.

Les fouilles ont été réalisées dans les tombes des peuples installés à Gheytaryeh et aux alentours vers la fin de 2ème millénaire et au début du 1èr millénaire avant J.C., il y a près de trois mille ans.

Les vestiges de cette civilisation, spécifiés dans la poterie «gris-noir» ont été decouvert bien avant à Darrous et Tchizar dans la zone de Téhéran, ainsi qu'à Khorvin et Tchendar dans la zone Karadj-Ghazvin.

Les poteries, decouvertes dans les vallées he Guilan (Amlach-Deylaman), de Talesh de l'Iran (ouest de la mer caspienne), de Hassanlou 4, de la période B de Gouy-Tapeh à Rezaïeh, dans la première couche de Tapeh Guian de Nahavand, du cimetière A et B de Sialk et de Tapeh-Hessar de Damghan appartenant au 2ème millénaire et au début du 1ère millénaire avant J.C., sont comparables aux poteries de la colline Gheytarieh. Les caractères artistiques concérnant la forme, la couleur et le dessin de la poterie de Gheytarieh sont comparables à ceux des régions mentionnées dans la dite periode. Et l'on peut dire que la poterie de Gheytarieh est une des branches de cet art pratiqué par les émigrants qui, selon les suppositions des archéologues, ont pénétré en Iran vers la fin du 2ème millénaire avant J.C. et se sont installés dans les vallées et les régions au climat agréable de l'Iran, convenable au point de vue stratégique.

Les recherches archéologiques et éthnologiques ont déterminé la route itinéraire des peuples Indo-Européens, depuis l'Est et l'ouest des bords de la mer du nord, poussés à l'intérieur de l'Iran par une force extérieure. Il est probable que les peuples residents à Gheytarieh et se caractérisant par les poteries «noir-gris» étaient de la même famille que ceux établis à sialk A et B, Khorvin, Guian, Hassanlou et Talesh au 1èr millénaire.

Dans les Cimetières anciens de Gheytarieh, les morts ont été enterrés d'une façon désordonnée, certains du côté gauche et d'autres du côté droit, presque face au soleil; à côté des morts se trouvent des poteries et des objects en bronze arrangées de la façon suivante: les objets au longs tubes disposés près du crâne et les bassinets, les trépieds, les couteaux et les flèchs en bronze au bas des pieds. Sur certains de ces récipients on constate un soleil en relief et sur d'autres un croissant de lune, de même en relief. Dans certains plats se trouvent, à côté des morts, les excédants des bœufs, moutons et chèvres servant de nourriture aux morts. Les boutons ornementeaux, épingls et lissoirs se trouvant à côté des crânes indiquent que les morts ont été enterrés avec leurs habits.

En général, à côté de chaque mort, il ya entre 5 et 20 récipients et objets en terre cuite et en bronze; l'étendue du cimetière ancien occupant presque 15000 m2 des domaines de Gheytarieh, marque une longue période d'établissement d'une vie materielle dans cette région et aux alentours.

Mais l'accès aux demeures de ces hommes semble difficile en raison des nombreuse constructions et établissements existant à Gheytarieh.

trouvés pendant les fouilles, divers objets appartenant aux dites époques. Ils comprenaient des poteries à dessin, des vases en pierre et en métal et des parures d'agates, d'argent et de lapis-lazuli. Le résultat digne d'intérêt qui a été obtenu pendant ces fouilles est la condition de vie des peuplades ayant habité la lisière de ce désert. Contrairement aux autres régions de l'Iran, on n'y trouve pas des strates superposées mais des vestiges representant differentes civilisations se succèdant l'une à l'autre sur l'horizon infinie du désert: par suite de la présence de vents violents soufflant selon les saisons, des inondations saisonnières et de la chaleur insupportable de la région, les civilisations de la lisière de Lout ont progressivement changé de place et ont reculé vers les régions montagneuses de l'ouest. C'est pour cette raison que les sociétés qui étaient nées à la lisière du désert de Lout depuis les époques les plus reculées, quittaient obligatoirement, une fois tous les deux ou trois siècles, pour les motifs cidessus mentionnés, leur patrie originelle pour aller s'établir dans un autre endroit.

Les objets découverts à Aqous (Chahdâd) ont une parfaite ressemblance avec ceux des temps préhistoriques du Baloutchistan, du Kerman, du Fars et même de Suse dans le Khouzestan. Malheureusement, les tombes qui ont été découvertes au cours de ces fouilles ne renfermaient pas de squelettes humains. Il se peut que le peu de profondeur des tombes, la pénétration de l'air et de l'eau aient provoqué la putréfaction et la disparition des ossements. D'autre part, la violence des vents saisonniers du désert de Lout est telle que, outre le travail de l'érosion, elle causait la ruine des demeures des peuples préhistoriques et même de leurs tombes.

Les meilleurs spécimens des objets trouvés pendant les fouilles sont divers vases en cuivre trouvés à Suse.

Il y a encore à signaler la découverte de divers vases en marbre de couleur grise. Un lion, un boeuf et d'autres animaux ont été gravés sur l'un d'eux. Ces vases en marbre sont de belle forme et ont été taillés avec une grande élégance. Des vases similaires ont été également découverts à Suse, au Baloutchistan et au Kerman. Outre les objets cidessus mentionnés, on a trouvé d'autres parures d'argent, de lapislazuli et d'agate. Tous ces objets ont été fabriqués avec une parfaite dextérité.

INSCRIPTION DE SARE-POLE ZAHAB

Par: G. Gropp Member de l'Institut

Archéologique de l'Allemagne en Iran

Dans le village de Saré-Polé Zahab, sur la route de Kermanchah - Bagdad, on voit des bas-reliefs de l'époque arsacide. A côté de l'un d'eux se trouvent deux inscriptions sur pierre, en écriture et en langue pahlavi de cette époque, inscriptions dont les photos sont publiées dans le texte persan.

Voici la traduction de l'inscription A: «C'est le propre portrait de Goudarz-Chah le Grand, fils de Guiv-Chah le Grand».

L'inscription B dit: «Voici le propre portrait de (S.) . . . Ravân, commandant de la Forteresse de Halvân.»

DEUX PIECES DE MONNAIES ACHEMENIDES DANS LE TRESOR DE «MARGH»

Par: Mme. Malekzadeh Bayani

En 1967 (1346 Hégire) en extrayant la terre pour la construction d'une maison au village de «Margh» dépendant de Niassar-é-Kachan, on a découvert une cruche contenant 100 Pièces en argent, faisant partie actuellement de la section de numismatique au Musée Iran-Bastan. Ces Pièces en argent constituent en effet un petit trésor appartenant à la fin de la période Achéménide et au début de l'époque d'Alexandre, ce qui représente la situation financière, économique et artistique de l'Iran à cette époque. En groupant ces pièces en plusieurs partie, chacune d'elles doit être minutieusement étudiée.

1 - Deux pièces «Achéménides» de «Chekel» (à l'époque Achéménide la pièce en argent se nommait «Chekel»).

2 - Deux pièces de quatre Derham. Sur ces pièces, à la manière des pièces d'Athènes, sont présentées L'image «Athena» et le hiboux symbolisant la ville d'Athènes.

3 - Des pièces des satrapes de Babel. Leur frappe date de l'époque Achéménide et du début de l'epoque d'Alexandre. Notre intérêt se porte spécialement sur

CONTINUATION DE LA SPLENDEUR DE L'ARCHITECTURE SASSANIDE AVEC LA CONSTRUCTION DES COUPOLES CONIQUES

Par le **Dr. P. Vardjavand**

L'auteur, dans cet article, présente deux édifices découverts par lui-même dans la région de Qazvine, au printemps de 1967, et vu leurs coupoles coniques, fait un exposé sur les premiers bâtiments à coupoles coniques.

Le premier édifice est appelé l'Imamzadéh Abdollah: il est constitué de deux parties principales, à savoir:

1 - la façade, l'«Iwan» et le portique;

2 - la partie essentielle du «boq'éh», sanctuaire.

Le plan intérieur du «boq'éh» diffère de son plan extérieur, ce qui est dû à la partie ajoutée au devant du «boq'éh».

L'intérieur est un octogone complet, tandis que l'extérieur n'est qu'un heptagone dont deux côtés sont plus petits que les cinq autres. La partie ajoutée au devant de ce bâtiment se trouve entre ces deux petits côtés. La section cylindrique forme un pilier sur lequel est construite la partie conique.

Dans l'intervalle entre la partie cylindrique et la partie conique on voit une frise décorative de stalactites tout autour de la première.

Le second édifice est l'Imamzadéh Kamâl: c'est un monument de plan hexagonal surmonté d'une coupole comme le précédent, construite de la même façon.

Le premier est probablement du sixième siècle de l'Hégire et doit être l'unique monument de l'époque saldjoukide ayant cette forme.

Le second date de 861 de l'Hégire.

Précédents des coupoles coniques: le plus ancien de ce type de coupole est celle de «Gunbadé-Kâbus», du 4ème siècle de l'Hégire, la Tour Râdékân à Kord-Kouy au Mazandaran, du 5ème, et enfin la Tour de Lâdjime au Mazandaran, portant une inscription en écriture Pahlavi Sassanide et datant de 413 de l'Hégire.

Dans les vestiges de l'ancienne ville d'Amol se trouve un monument appelé localement «Temple du feu». Or, vu qu'il est composé de quatre arcades et surtout celles-ci étant en forme d'ogive, on peut le considérer comme un édifice de l'époque sassanide ou du début de la période islamique. Il en résulte que le style consistant à exécuter des coupoles coniques existait en Iran avant le 4ème siècle de l'Hégire, notamment au Nord du pays, étant donné le climat pluvieux de cette région.

Concernant ces tours, on peut dire que quelques unes étaient des flèches pour montrer le parcours des routes, et que, quelque temps après, lorsque son constructeur, ou un prince ou une personnalité locale venait à mourir, on l'enterrait dans ces édifices.

La coupole de ces tombeaux, exécutée en deux couches, est due probablement au fait que son architècte voulait donner aux visiteurs l'impression de la grandeur, par un extérieur imposant, et leur suggérer la splendeur du prince. Par contre, dans l'intérieur du monument, avec la voûte inférieure de la coupole, on réduisait sa hauteur pour donner une impression de calme et de silence toute particulière et de modestie illustrant l'inconstance des choses d'ici-bas, inconstance qui ne connaît ni riche ni pauvre.

Les décorations frappantes extérieures et leur absence dans l'intérieur du monument constituent encore une preuve de ce double but du constructeur.

ETUDES ARCHEOLOGIQUES DE LA LISIERE DU DESERT DE LOUT

par **Ali Hâkémi**

Au printemps de l'année 1347 (1968), avec l'aide de l'Institut géographique de l'Université de Téhéran et la collaboration de Ali Hâkémi, certaines recherches archéologiques furent effectuées par l'Administration générale d'archéologie de l'Iran sur la lisière du désert de Lout. La région faisant l'objet de cette fouille était située à l'est de Chahdâd (Khabis d'autrefois) dans une localité connue sous le nom d'Aqous. L'équipe des archéologues de la mission réussit, au cours de ses fouilles (qui durèrent dix jours), à découvrir des tombes de l'époque «Calcolithique» de l'âge du cuivre, lesquelles se rapportent au quatrième et au troisième millénaire avant Jésus-Christ. Furent

Les dessins figurés sur ces empreintes sont très intéressants. Certains d'entre eux représentent un général achaménide, (qu'on peut identifier comme étant le roi des rois en personne), en train de combattre l'ennemi. La plupart montrent un soldat hélène vaincu, à genoux. Derrière le général trois officiers assistent au combat. Le général porte le costume achéménide et de sa main gauche tient le bras de l'ennemi qu'il terrasse avec sa lance. Le costume des soldats grecs est minutieusement représenté. Sur une empreinte on peut voir le combat d'un officier Persan avec un général Scythe. Le Persan tient son ennemi par les deux mains et le terrasse, dans un combat de corps à corps. L'artiste a montré tous les détails sur cette petite empreinte, jusqu'au sentiment de faiblesse du général ennemie qui tombe. Les cannelures de la tiare du guerrier Iranien sont visibles et les proportions des figures sont bien conservées. La découverte de ces empreintes de sceaux range les fouilles de cette tour fortifiée à Persépolis parmi les sujets les plus intéressants à étudier dans l'histoire de l'Empire des Achéménides.

Il semble que ces empreintes de sceaux servaient de cachets qui devaient accompagner les décrets impériaux et qui se trouvaient dans un vase en terre cuite à la disposition d'un haut fonctionnaire du Roi.

Il est à notifier que presque toutes les empreintes portent des dessins représentant les scènes de combat, cuites, on enlevera ces glacis et les murs antiques dans une tour fortifiéé qui servait à la défense de Persépolis.

Les tours découvertes à Persépolis sont provisoirement recouvertes d'un glacis pour les préserver des intempéries. Le jour où l'on découvrira des moyens plus efficaces pour préserver les murs en briques cuintes, on enlevera ces glacis et les murs antiques seront de nouveau revélés comme au moment de leur découverte.

---

4) Godard (A.). — Athar-éIran, Tome IV F. II pp. 199 - 200.
5) Ghirshman (R.). — Tchoga Zanbil Vol. I, 1966 Paris 1966 p. 29, Fig. 78 et p. 55, Fig. 38.
6) Mostafavi (M. T.). — Hegmataneh Téhéran 1332 H. S.
7) Schmidt (E. F.). — Persépolis T. II Chicago 1957, pp. 4 - 49 et Pls. 12 - 14.

L'ARCHITECTURE SASSANIDE ET SON APPORT A L'ARCHITECTURE ISLAMIQUE

Par: **Mohamad Ali Emam Chouchtari**

L'auteur spécialiste de l'histoire d'Islam et de la langue arabe voudrait prouver par des voies differentes qu'à l'époque sassanide, l'architecture Islamique était basée sur l'architecture Iranienne. D'abord il se réfère aux récits des livres Islamique, ensuite il souligne, dans les livres arabe, les termes architecturaux empreintés à la langue persane.

En ce qui concerne des récits, l'auteur tient compte de ce de: Ahamd-ibn-Yahya belazari Baghdadi mort en 910 J.C., Mohamad-ibn Djarir Tabari mort en 941 J.C., Ali-ibn-Hossein Mass'oudi mort en 977 J.C. et Abol Faradj Esphahani mort en 989 J.C., tous des historiens célèbres de l'époque Abbasside. Dans ces récits il a été mentionné que la cuisson et l'utilisation du plâtre et de la brique se sont propagées en Hidjaz par les constructeurs Iraniens.

A propos des termes téchniques l'auteur a trouvé près de 100 termes dérivés de la langue persane et utilisés dans le vocabulaire architectural de la langue arabe. De ce fait il prouve que ces termes s'employèrent par suite de la pénetration de l'art de la construction iranienne en Arabie. Il divise ces termes en quatre groupes donnant la racine et la signification en persan.

Nous mentionnons et traduisons deux termes de chaque groupe.

du 1ère groupe:

Ostad (Mémar) = architecte

Raz (banna) = Maçon, constructeur

du 2ème groupe:

Fardjar (Pargar) = compas

Kouss (gouch) = équerre

du 3ème groupe:

Djass (gatch) = Plâtre

Charoug (tcharoug) = Mortier

du 4ème groupe:

Djausaq (kouchk) = Château

Djarmâz (garmaz = eyvan) = Terrasse.

ceau en briques crues reste en place. Mais dans le système de berceau par tranches le maçon compose seulement une tranche d'arcade en plâtre sur le mur parallèle et les autres tranches sont plaçées les une contre les autres et soutenues par les couches d'argiles d'intersections. Quelquefois cette couche d'intersections possède un mélange d'argile et de plâtre, ce qui donne de la consistance à la voûte, mais ce travail doit être exécuté en vitesse, à cause du plâtre qui se stratifie facilement. (4)

Les couches d'intersections à Persépolis sont en général composées d'une espèce de terre blanches et les briques employées sont crues. Cette terre blanche, calcaireuse, se trouve à proximité de Persépolis. Les dimensions des briques crues sont 32 cms. sur 32 cms. et leur épaisseur ne dépasse pas 13 cms. Quelques fois des moitiés de briques ont été également servies.

L'échafaud en plâtre qui a servi guider l'execution de l'une des ouvertures d'une cellule reste encore en place. Cet échafaud a été posé à une dizaine de centimètres en retrait par rapport à l'arc. Au dessus de cet arc les briques crues ont été posées horizontalement et forment la base du berceau de la chambre. Les fouilées n'ayant pas encore été terminées, nous ne pouvons pas donner la longueur exacte de la cellule en question. (cellule C). Au-dessus du berceau, et dans l'étage supérrieur, se trouve une couche assez épaisse de mélange d'argile recouverte d'une seconde couche, assez mince, de terre verdâtre qui se trouve spécialement dans les environs du site de Persépolis.

Aucun échafaud n'a été servi pour la construction du berceau de la pièce. Le maçon a commencé a poser à l'aide du plâtre ou de la terre calcaireuse une tranche de briques crues, sur les murs d'un des côtés de la pièce, à une hauteur convenable. D'autres couches ont suivi la première et le berceau a suivi la ligne de la couche originelle. Les traces de cette première couche existent encore sur place. 5. Il semble que le berceau qui couvrait la cellule a été de forme ovoidale otut le contraire des arcades, qui étaient en anse de panier (Fig. 3 et 4).

Les fouilles de Haft Tépé ont déjâ mis à jour des arcs et des berceaux ovoïdes. Là les berceaux étaient le plus souvent en briques cuites et remontaient à l'époque Elamide. Mais la méthode de l'emploi des berceaux est identique dans les deux sites. Les fouilles de Suse ont donné également des voutes en berceaux en petites dimensions, qui couvraient les tombes (Fig. 6). Nous pouvons déduire de toutes ces découvertes que l'emploi des voûtes et des berceaux était connu en Iran déjà depuis l'époque Elamide. D'autre découvertes éclairciront dans l'avenir cette hypothèse.

Un autre système de construction de voûte a été en usage à Tchoghazenbil, (5) qui consistait a faire un échafaudage sur lequel on posait la voûte ou le berceau, et qu'on a surnommé «la voute roumi» (voute romaine), parceque son usage a été plus courant dans l'Empire de l'Occident. Ce système n'a pas eu beaucoup de succès en Iran, peut-être a cause de la rareté du bois, ou pour ne patrarier la tradition antique. En Iran c'est toujours le système des tranches qui a été à la mode.

Ce système de construction de voûtes en berceaux par tranches a été également en usage à l'époque mède dans la ville d'Ecbatane (Hamadan) si l'on prend en considération les dernières découvertes pratiquées dans ce site historique. Ces découvertes nous font prévoir que les voûtes en berceaux de Persépolis pourraient être une continuation de l'architecture mède et non une imitation de l'architecture Elamite. (6)

Le dessin des empreintes do sceaux en terre cuite

Sur l'aile nord-ouest du couloir B se trouvait un escalier qui devait être, de même que le couloir qui y conduisait, couvert d'une voûte en berceau (Fig 7). Ayant été placée à l'étage supérieure, cette voûte a disparu. A la fin de l'escalier en question on a découvert un vase en terre cuite cassé en morceaux, qui devait contenir les 52 empreintes de sceaux qui se trouvaient à côté. Ces empreintes étaient originellement en argile crue. Elles ont été cuites par suite de l'incendie qui a eu lieu dans la pièce ou elles se trouvaient. On peut remarquer les traces de l'incendie aussi bien sur les murs que sur le parquet de la tour. Ce sont des espèces de tablettes comme celles qui ont été découvertes par le Dr. E. Schmidt en 1937 dans la salle de la Trésorerie de Persépolis. (7) Ces tablettes sont de différentes grandeurs et portent la trace de la ficelle ou du fil métallique qui les attachait à un objet quelconque, comme si c'étaient des empreintes de sceaux des documents en argile ou autres objets précieux.

Les dimensions de ces tablettes varient entre 25 à 35 mm. et leur épaisseur ne dépasse pas 0.007 m. (Fig. 7, 9 et 10).

La pente sur laquelle sont posés les soubassements a été rarement modifiée ou applanie. Le mur d'enceinte comme celui de la terrasse même possède des retraits dans lesquels se trouvent les traces de l'emplacement des arcs. Ces retraits auraient facilité la surveillance des gardes royaux. (fig. 2).

Dans l'aile méridionale de la cour A se trouve un couloir souterrain d'une hauteur de 1.80 m., taillé dans le roc et couvert de grosses dalles. Ce couloir devait servir à l'écoulement des eaux de pluie.

La porte qui conduit à l'une des chambres de la garde est couvert d'une voûte en berceau. Une partie des cellules qui se trouvent au fond de ce couloir est également couverte d'un berceau.

La découverte de voûtes en berceau à Persépolis est très importante pour la reconstruction de l'histoire de l'architecture achéménide.

En réalité l'art achéménide nous a toujours paru comme un art spécialement impérial tendant à la glorification du pouvoir imposant du Roi des Rois. Les éléments architecturaux dans les palais de Persépolis et de Suse se composaient de colonnes en pierre soutenant un toit horizontal. Au moment même où l'on construsait de palais grandioses dans les deux principales capitales de Darius et de Xerxès, le commun des peuples vivaint dans des maisons construites en briques crues et couvertes de voûtes en berceaux. La découverte de voûtes en berceaux à Persépolis, foyer de hautes colonnes en pierre, vient à l'appui de l'hypothèse qui prétend que la voûte a été en usage en Iran, au moment même ou de grands palais étaient couverts de toits plats.

Monsieur A. Sami, ex-chef de la Mission Scientifique à Persépolis, a également découvert sur la terrasse même des voûtes en berceaux qu'il a publié dans «Rapports archéologiques» vol. II: sous le titre de «Fouilles dans une des cellules orientales au sous-sol du palais de Hadich» (2). Il y a trouvé cinq cellules assez étroites et deux longs couloirs. «Le toit des couloirs», dit-il «de même que celui des cellules, est composé de voutes en briques crues. Sur ce toit se trouvent d'autres bâtiments qui sont du même niveau que celui des salles orientales. On a découvert dans le coin d'une des cellules la base d'une voûte en berceau. Jusqu'ici on prévoyait seulement l'existence des voûtes à l'époque achéménide sans pouvoir en donner un exemple concret.»

Malheureusement les restes du berceau découvert par M. A. Sami, ont disparu et des voûtes en briques cuites modernes l'ont remplacé. Nous ne possédons même pas de photographies montrant ces restes de la naissance d'un berceau en briques crues dont il nous a parlé dans les «rapport archéologiques».

La découverte de berceaux identiques dans une tour de la fortification des palais de Persépolis devient donc plus précieuse pour ceux qui voudraient étudier l'architecture de l'époque achéménide.

Après avoir dépassé la petite cour centrale A nous pénétrons dans le couloir B. Dans ce couloir, à droite, se trouve la cellule Cmunie de trois ouvertures en forme d'arcades dont une en mauvais etat et les deux autres presque intactes. La cellule portait une couverture en berceau en briques crues dont on peut voir la naissance sur les deux murs parallèles. (Fig. 3, 4 et 5). Les ouvertures en forme d'arcades ont chacune 1.40 m. de largeur et la largeur de la cellule même est de 2.30 m.

L'arcade qui surmontait les ouvertures est plus basse que l'arc en plein ceintre. Il est possible qu'à cause de la pression du sol elle ait été applatie. La forme de l'arcade est encore usitée de nos jours en Iran.

Les briques crues ont été posées d'abord horizontalement pour former les deux murs parallèles de la pièce. Ensuite, à la base de l'arcade les briques crues ont été posées par tranches pour former l'arcade. Le système d'arcade par tranches, usité dans toutes les périodes en Iran, consiste à poser les couches ou les tranches verticalement par rapport à l'axe de l'arcade. Ce système a été pratiqué généralement dans les cas où l'on voulait éviter l'usage d'un squelette en bois préliminaire pour composer l'arcade. (3)

En réalité, pour monter une arcade ou un berceau, on doit procéder préliminairement à la pose d'une fausse toiture en bois sur laquelle on bâtit le vrai berceau en briques crues. Une fois le travail terminé, on enlève la fausse toiture en bois et le ber-

1) Schmidt (E.F.) — Flights over Ancient cities of Iran, Chicago 1940, Pl. 2.

2) Sami (A.). — Rapports archéologiques, Vol. II 1330 H. S. pp. 51 - 52.

3) D'après notre collègue Mr. Pirnya le terme technique équivalent de l'expression «en anse de panier» est en peran «dowr-é-kalîl» et celui qùil propose pour «procédé de tranche» est «tchapileh».

Dans les pages qui suivent le lectur trouvera le résumé français de tous les articles persans de ce numéro.

PORTAIL ET INSCRIPTION DU LIEU SAINT ABDOL-AZIM

Par: **Mohamad Karim Pirnia**

L'hiver 1968 (1347 Hégire) les responsables du lieu saint Abdol Azim ayant l'intention de réparer l'ensemble du lieu, ont demandé au Ministère de la Culture et des Arts ainsi qu'à l'organisation Nationale de la Sauvgarde des Monuments historiques de leur envoyer des spécialistes pour surveiller les travaux.

Sous l'enduit de la mosquée reservée aux hommes, a été découvert une partie de la façade en brique style Razi (style connu sous les Bouides). De ce fait les spécialistes ont pensé trouver de semblables vestiges sur le portail Mauselé.

Ceci a été avéré en enlevant l'enduit près de la porte d'entrée; ainsi les fouilles ont été menées plus loin dans le secteur de la baie. En plus de l'ornementation du portail faisant partie de la construction travaillée du style Razi, une inscription se trouvât portant le nom du constructeur. D'aprés cette inscription le fondateur du Mauselé et de l'emplacement principale serait sayd chams-eddin Madjd-el molk Mo-chayad-ed Dowleh Abol-Fazl Saad-ibn Mohammad-Ibn Moussa Baravestani-Ghomi. Nommé Ministre sous le régne deBar-kiarogh, celui-ci a vécu vers la fin du 12ème siècle (5ème Hégire) et a été assassiné en 1113 (492 Hégire).

Le résponsable et maître de construction serait Zarrin-Kafch Abi-al Favaress.

LES FOUILLES DE PERSEPOLIS

Akbar Tadjvidi:
Chef de Mission archéologique
à Persépolis

Sur une photographie aérienne prise par le Dr. E. Schmidt en 1940, on remarque, à part les ruines éparses sur la terrasse de Persépolis, un certain nombre de monticules situées à distances régulières et reliées ensemble par une ligne en relief, protégeant en quelque sorte l'aile orientale de la terrasse. (1)

Ces monticules et la ligne en relief qui les relie sont plus difficilement visibles par le touriste qui se promène parmi les ruines antiques.

Le Dr. E. Schmidt, après la prise des vues aériennes, avait émis l'hypothêse selon laquelle ces monticules seraient les restes des fortifications qui défendaient du coté de l'Est les palais royaux.

Lorsque le service Archéologique du Ministère de «Culture et des Arts» me chargea au cours de l'année 1968 de procéder à des investigations et des fouilles à Persepolis je considerai comme utile la fouille de ces vestiges en vue d'identifier ces prétendues fortification qui semblaient avoir quelque chose à nous dire sur l'histoire de la construction des palais achéménides à Persépolis. Après avoir fait des études préliminaires, je choisis la monticule la plus haute qui dominait la terrasse et qui pouvait être considérée comme la plus haute, parmi les traces antiques du site historique.

En général, les ruines de ce site ont été mises à l'épreuve par des intempéries, telles que le vent et spécialement les pluies torrentielles qui sont très fréquentes dans la région. Or la monticule en question s'est trouvée en dehors de l'aire des torrents, étant donné sa position sur le point le plus haut des escarpements de la montagne «Kouhé Rahmat», sur laquelle les palais royaux ont été édifiés (Fig. 1).

Dès le début du deuxième jour des travaux, nous pûmes distinguer facilement, à une profondeur de 30 centimètres, les traces des murs en briques crues restées presque totalement intactes. Nous abandonnâmes les pioches et collaborant avec nos terrassiers, nous procédâmes au dégagement des murs avec des couteaux et des brosses. Cette méthode de dégagement continua au cours de nos travaux ultérieurs qui durèrent près de trois mois. Le résultat de nos fouilles fut la découverte d'un certain nombre de murs, de cellules, de couloirs, une tour fortifiée couverte d'une voûte et d'une petite cour centrale, dont l'ensemble formait un point fortifié de l'enceinte qui constituait l'aile orientale de la terrasse de Persépolis.

Le soubassement de ces fortifications est en pierres non équarries, sur lequel se trouvent construits des murs en briques crues de grandes dimensions. Il arrive que des parties de murs soient composées d'un mélange de morceaux de pierres noyées dans un composant d'argile, sur lesquelles sont posées des briques crues. C'est aussi le cas des parquets des cellules et des couloirs.

head were found six objects, mostly badly crushed. One of these objects was a stone baton ending in a stylized lion's head; another was a badly shattered silver vessel; also two shattered silver tubes; a bronze knife; a bronze adze; and beads of gold, silver, paste and stone, apparently coming from a necklace. No pottery was found and it is not at present possible to suggest a date for this or the other tumuli in the area. More work is needed in the library in order to seek out parallels for the objects recovered; and it is hoped that excavation of some of the tumuli will aid in finding out the date of the tumuli and the culture responsible for their erection."

(5) Survey work at Qalatgah and Cheshmi Gol.

The expedition spent several days working in the area of Cheshmi Gol, especially at the site of Qalatgah immediately above the spring. Sherds were recovered which indicate a time range parallel to that of Hasanlu IIIA and B; namely from ca. 750 to 400 B.C. Sherds of triangle ware and red slipped bowls characteristic Hasanlu types found at Qalatgah. A small alabaster stamp seal of Urartian shape but bearing Achaemenian design and sherds of late III type indicate that the site continued to be occupied into the Achaemenian period although continuing local pottery traditions originating under earlier Urartian influence. The architecture of the site is clearly Urartian as may be seen from the remaining cut stone blocks of the retaining walls.

At the spring Cheshmi Gol we discovered a reused building block bearing six lines of cuneiform inscription. The inscription is Urartian and includes the name of the king Ishpuini in the patronymic form and thus belongs in fact to his son Menuas. The inscription also bears the name of Khaldi, the chief god of Urartu. (It is from this site also that the two fragments of inscribed stone brought to the Teheran Museum from Ushnu derive along with a stela which has been sold into the commercial market recently). The discovery of this Urartian site and inscription (the latter dating to the first quarter of the eighth century in all probability) confirms that general reconstruction of the archaeology of the area as already outlined in various reports by the expedition. The sequence of events would appear to have been as follows: (1) Joint inscription by Ishpuini and Menuas at Kel-i-Shin ca. 810. (2) Sacking of Iron Age citadels in the Qadar River valley allied with Assyrians, ca. 800 B.C. (3) Construction of Qalatgah and temporary abandonment of destroyed sites in the valley, ca. 800-780; inscription at Qalatgah by Menuas, and at Tash Tepe further east by the same king; (4) gradual reuse of some of the valley sites, ca. 750 B.C. and Urartian influence prominent in ceramics; (5) continued cultural tradition of Urartian-influenced materials into the Achaemenian period with little direct Achaemenian influence, ca. 600-400 B.C.

was found but sherds of Hasanlu V-IV type came from the surrounding fill. In the largest room two flat stones were set equidistant from the wall and corners of the room and certainly served as post bases. Their position in relation to the wall suggests that a mudbrick bench once ran around the room.

Below the Iron Age foundation was uncovered the corner of a large Late Bronze Age structure built of large square bricks set on a two meter wide stone foundation which itself stood over a meter high. Two rooms and an area of brick paved flooring were uncovered. The only important find other than sherds of pottery was a badly worn pottery cylinder seal and a clay bulla bearing the impression of two (?) cylinder seals of Ur III type showing a seated figure holding and pouring a libation with another figure standing in front.

c. Excavations in square B9/10a. The area excavated along the river's edge at the north side of the mound in 1966 was reduced in size and taken down to virgin soil (river gravel at water level). This sounding produced a useful sequence of potsherds and animal bones along with one small burial accompanied by painted post and a number of house walls and several pithoi. The most important results from this work will be the analysis of the animal bones recovered, the analysis of the radiocarbon samples, and the analysis of the sherds. In general the ceramics at the top level immediately below the Late Bronze Age level dug in 1966 seem to be identical to those found in areas G10c etc. including painted sherds, some fine wheelmade grey ware and a little burnished red. Toward the bottom of the sounding the wheelmade grey is replaced by handmade grey of a coarser type and the red burnished ware disappears. There seems to be no real break in the sequence although no painted ware was recovered toward the bottom.

(4) Excavation and Survey at Se Girdan near Dinkha.

A survey and test excavations were undertaken near Dinkha at the site of Se Girdan visited by Sir Aurel Stein in 1936 but considered by him to be a group of natural mounds. This work was mainly directed by Dr. Oscar Muscarella who gives the following report:

"The sondage at Se Girdan, south of the village of Cheshmi Gol, was made in order to establish whether the suggestion made in 1940 by Sir Aurel Stein in his OLD ROUTES OF WESTERN IRAN that the[4] tumuli mounds were natural was correct. It was noted during the preliminary survey that there are in fact eleven such mounds, not five as was thought by Stein.

"Three tumuli were selected for preliminary investigation: a large one, a medium one, and a small one.

"The large tumulus, called Tumulus I, is 8.22 meters in height and close to 60 meters in diameter. Several test trenches were dug around the perimeter and it was established that the tumulus was constructed of very hard clay. Moreover, there is a layer of small stones completely surrounding the tumulus along its slopes. This rubble ring apparently served as a sealing over the clay and was only 50 to 60 centimeters below the surface. A pieshaped cutting was also made to see if any other features were to be found: none were. Work was then stopped.

"The second tumulus examined is called Tumulus II and was only 47 centimeters in height above the surrounding plain. A massive circular pile of rubble stones was found and cleared. In two areas of this rubble pile, which was found near the center of the tumulus, gaps in the filling were noted, indicating that plundering had occurred. Nevertheless, we continued to clear the area in order to get a coherent plan of the structure. A rectangular stone tomb was cleared below one of the plundered areas. There was no evidence of a roof and the tomb was completely empty but for a small shell (?) ring.

"The third tumulus, called Tumulus III, was a medium-sized one rising only three meters above the surrounding plain. Here we removed one quadrant, i.e. one fourth of the tumulus, and found a rubble ring surrounding the tumulus in a manner very similar to that noted in Tumulus I. Near the center of the tumulus we also found a pile of rubble stones similar to that noted in Tumulus II. We pursued the center of this rubble and found a depression indicating that the pile of stones had collapsed into a hollow area below. Upon removing these stones we came upon a pit cut into the virgin soil. It was filled with the stone collapse of the rubble pile. The pit was 3.50 meters by 2 meters and was 1.50 meters deep. There was some evidence that the pit had been covered with a wooden roof as traces of wood were found among the stones. The bottom of the pit was covered with small pebbles for a depth of about 7 centimeters and on this floor was found a skeleton of an adult male lying on his side with his feet drawn up. To the southwest of his

clay or lime plaster. The room within the wall first found in 1966 was completely cleared but proved to be empty except for three sherds of some kind of pottery vessel. The room had a floor of large square bricks and was covered by about 10 centimeters of occupational debris. After the accumulation of this debris the room had been shortened by the filling in of one end with brickwork. These two stages of use may also be reflected in the main wall itself as it appears to consist of two major phases of construction : an early stage with soft brown brick, and a later stage with harder pink-colored brick. The filling in of one end of the room may have coincided with a renovation of the building in which walls were renewed or their height raised by adding the upper pink brick sections. These two major stages of development appear to be reflected on the east side of the building where the base of the wall stands next to a mass of brickwork which forms a platform or floor. Above this platform is some bricky fill followed by a second brick paving which forms a platform or floor area adjoining what appears to have been a large room attached to the east side of the main wall. The level of this second platform is the same as the level of the floor of the interior room already described.

Similarly, along the south face of the wall (which is slightly angled rather than square) the evidence indicates an original wall face with a major refacing followed by a later facing set at a slight slope against the earlier one.

On the west side of the wall which we at first thought would be the inside of a gate, there proved to be three building levels above an early structure which ran under the main walls. Two of these three building levels were major and the walls ran along similar lines, probably representing a rebuilding. At the west end of the trench the entire deposit was cut through by a foundation trench in which sat the lower courses of a massive stone foundation of probable Iron Age date. This foundation was lying at a completely different orientation and probably belonged to a structure lying further west. The top of the foundation and the wall istelf had been robbed and the remaining stones lay along the bottom of the refilled robber trench. Other parts of the excavated area were badly destroyed by very large Iron Age pits (up to several maters across and over four meters deep). These pits contained sherds of Hasanlu V and IV types along with many animal bones. Some carbon samples were taken from these excavations and will help to determine the date of the buildings. In general this main structure is too deeply buried to make it worthwhile to try to excavate it all, since the base of the wall is five meters below the surface.

b. Excavations in squares G10b, G10c, G9b, G9c.

A new area was opened up higher up on the mound along the crest of the rise running north from the areas just described. The area was somewhat disturbed by a number of graves of in determinate date and a great many Iron Age pits. However, some important finds were made. The latest discovery was that of a late grave dug into the ruins of an eroded structure of Hasanlu V-IV date. The body lay on its back and was in a good state of preservation. At its feet lay a small bronze vessel containing a small iron cone and several iron scales. Along the right arm and slightly higher in the fill lay an iron sword which originally had a leather and wood scabbard with square tip of iron. Over the waist lay three pins with quadrangular heads of iron, and an iron knife blade. In the area of the chest lay several iron arrowheads. Near the sword lay pieces of iron tubing or edging. Under the base of the skull was a mass of finely woven textile (silk?) and a mass of corroded iron fragments which included buckle attachments, rings around leather straps, and pieces of iron chain. Many pieces showed that they were originally covered with sheet gold or gold wire. A single gold wire earrings was found. The bones of the chest and arms showed traces of gilt paint, apparently deposited from cloth which had disappeared. The body had been buried in a wooden box as indicated by traces of wood and iron nails. The date remains to be determined but should be relatively recent — perhaps Mongol or Seljuk — judging by the state of preservation of the cloth and the curve of the iron sword.

Beneath the surface deposits and cut into by the grave was a foundation belonging to a building of Hasanlu V-IV type. Flat stones were used to form a base for a mudbrick wall. Only a single course of stone was left. The plan was rectilinear and consisted of a row of smaller side rooms, a long narrow room backing a larger room. Since no massive door sills were found such as occur in the main entry doors at Hasanlu it seems possible that we have the rear section of the building and that its main entrance faced toward the center of the mound which was probably an open area (now a depression). No floor level in tact

pletely destroyed by pitting from Chalcolithic to recent times; excavation, therefore, was concentrated on the next two Haji Firuz building levels. The upper building level consisted of two houses separated by a narrow alley. One of these houses was almost complete and measured 6.6 by 6.2 meters. It has a large living area with a horseshoe-shaped hearth, separated by a short partition wall from a cooking and storage area which contained two more hearths, a series of bins, and large storage jars sunk into the floor. The house is constructed of mudbrick and has clay floors which were periodically renewed. The upper-most floor of the building was covered with red coloring matter, perhaps ochre. Fragments of roofing found in the fill indicate that the roof was made of mud resting on a bed of reeds, undoubtedly supported by wooden poles.

"At the back of the main living room of this house was a bin which had been covered by a layer of hard packed clay and which contained the bones of at least 13 individuals, five children and eight adults. The bodies were apparently put into the tomb over a period of time, and only the uppermost skeletons were fully articulated. The bones were covered with red ochre. Grave goods included fourteen biconcial spindle whorls of clay, four small pots, chipped and ground stone tools, and a small rectangular stone which had been carved with linear geometric designs.

"The second (lower) building phase consisted of a complete house, and parts of at least six other buildings. The house, again of mudbrick, was smaller than the building described above, measuring 4.4 by 4.4 meters. It consisted of a single room partly divided by a wall which extended only halfway across the building. This partition wall probably served to help support the roof, enabling the builders to use shorted beams. The doorway to the house had a raised sill, and a single step down to the inside floor level. Interior fittings included a horseshoe-shaped hearth, and a low curbing which sets off the area on one side of the partition wall from the main house. Beneath the floor of this "set off" area were found a quantity of animal bone, and the partial scattered remains of at least three human skeletons.

"A second partly preserved building is of interest as it has a narrow curving wall attached to it, providing an outside enclosed area adjacent to the main structure.

"Small finds from the site were relatively scarce, but included ground stone celts, polished bone awls and needles, clay spindle whorls, and small female figurines of clay. The figurines are in a style presently known only from Haji Firuz, and have narrow skirts decorated with punctate and/or fingernail impressions. Only a small quantity of chipped stone was found. Flint and obsidian occurred in approximately equal porportions. The pottery is a poorly fired buff ware with chaff temper. All but the largest vessels were burnished, and some had a thin red slip, or red or brown painted geometric patterns, usually chevrons and triangles. The closest parallels for the ceramics in both shape and motif are with the Hassuna culture of Mesopotamia which is roughly contemporary with the Haji Firuz period. The Haji Firuz pottery must, however, be considered as a distinct stylistic unit which appears to have extended north along the shores of Lake Rezaiyeh, perhaps as far north as the Araxes River basin."

(3) Excavations at Dinkha Tepe (ca. 800 - 200 B.C.)

Work was resumed at Dinkha Tepe fourteen miles west of Tepe Hasanlu in the Ushnu Valley. The work was financed by the University Museum and the Metropolitan Museum of Art with Dr. Robert H. Dyson, Jr. and Dr. Oscar White Muscarella as co-directors. The site consists chiefly of a large Late Bronze Age settlement (ca. 2000 - 1350 B.C.) followed by a cemetery and settlement of the Early Iron Age (ca. 1350 - 800 B.C.). These remains correspond to periods VI (2000 - 1350 B.C.), V (1350 - 1000 B.C.) and IV (1000-800 B.C.) at Tepe Hasanlu. Excavations were continued in two areas and one additional area was opened up.

a. Excavations in squares G10h, G10j, G10k, G9h, H1h. In 1966 excavations had uncovered a massive brick wall containing a long rectangular room which was partly cleared. At the end of the season the appearance of the structure suggested a gate connected with a fortification wall. Further excavations were carried out to ascertain whether or not such was the case. All evidence seems to indicate that rather than being a gate or a wall, the structure found forms oart of a larger complex of rooms belonging to some type of building. Parts of at least two other rooms of this building have now been found indicating that it was a massive structure lying to the north and east of the original area excavated. The walls are of mudbrick construction coated with a layer of straw mixed with mud and then coated with a thin layer of white

PRELIMINARY REPORT ON WORK CARRIED OUT DURING 1968 BY THE HASANLU PROJECT IN AZARBAIJAN

ROBERT H. DYSON

The staff of the Hasanlu Project for 1968 was in the field from mid-June through early September. During this period of time a number of activities were carried out. The aim of these activities was the further development of our understanding of the cultural development of southwestern Azarbaijan in the Pre - and Proto-Historic periods. The major results of these activities may be briefly summarized as follows :

(1) Conservation work at Tepe Hasanlu.

Remaining piles of excavation dump were cleaned from the top of the tepe from around the area of Burned Building II. The walls of Burned Buildings I West, I East, and II were repaired where necessary with mudbrick and missing foundation stones replaced. All walls with a few exceptions were covered with plaster of mixed straw and mud in order to preserve them from birds building nests and from people robbing further stone and from the rain. (Previous work done on Burned Building I in the same way protected the structure for four years before repair was necessary again). The walls had all originally been coated with this type of plaster, so that the use of this method simply returns them to their original condition. All accumulated debris from rain and wind action in the previously excavated areas of these important buildings was removed. In the process of doing this cleaning an additional stone stela was discovered in the courtyard in front of Burned Building II. The stela was a narrow tall stone and undecorated and was found lying in two pieces on the pavement of the court at the edge of the excavated area. It was reset in its original position and cemented there. It stands about 8 feet high. Some cleaning of dump was also undertaken on the west side of the mound around the ancient approach road where it is hoped further excavation will be undertaken in the near future to expose the original gateway.

Although not in the planned budget of the expedition this work was felt to be so important to the protohistory of Iran and the preservation of the rare monuments of this period that we have undertaken it anyway using part of our excavation budget for the purpose. Hence the amount of work undertaken elsewhere was somewhat reduced.

(2) Excavations at Haji Firuz Tepe (ca. 5500 - 5300) B. C.).

Important results were obtained from excavations at Haji Firuz Tepe which were conducted under the joint direction of Dr. Robert H. Dyson, Jr., and Miss Mary M. Voigt both of the University Museum of the University of Pennsylvania. The work was financed by the University Museum and the Kevorkian Foundation of New York City. Miss Voigt the co-director submits the following report :

"Haji Firuz Tepe had previously been excavated by Charles Burney (1958) and T. Cuyler Young, Jr. (1961) as part of the Hasanlu Project. Their work established a sequence for the site running from the Chalcolithic Pisdeli period (ca. 4000 - 3000 B.C.) back into the Late Neolithic Haji Firuz period (ca. 6000 - 5000 B.C.). The latter material is the earliest known in the Solduz Valley, and is the equivalent of period X at Tepe Hasanlu.

"The aim of this season's work was to clear as wide an area of a single Haji Firuz level as possible in order to obtain information on the architecture of the period, and to relate the pottery and small finds to any different types of domestic structures found. Special care was taken to recover plant and animal remains in an effort to learn about the economy of the Haji Firuz people.

"The main area of excavation lay on the eastern side of the mound. Ten five by five meter squares were opened, totalling 200 square meters. Eight of these squares yielded architectural remains. The latest Haji Firuz level in this area had been almost com-



Planche No. XXVI

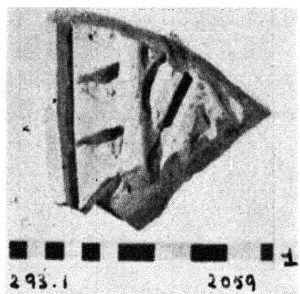
rieurs et surtout la différence technique, morphologique et stylistique constatée dans la céramique et son décor, entre les niveaux inférieurs et les niveaux supérieurs. Ces deux phases se succèdent-elles sans être reliées l'une à l'autre ou au contraire passe-t-on de la première à la seconde par une phase de transition? Il serait prématuré de donner une réponse ferme; on notera toutefois que la stratigraphie semble indiquer une occupation ininterrompue; par ailleurs, le premier examen de la céramique ne semble pas faire apparaître un groupe intermédiaire entre la céramique des niveaux inférieurs décrite par Le Breton comme «Susiane a» et celle des niveaux supérieurs décrite comme «Suse A». C'est donc tout le problème de l'existence d'une séquence longue (Susiane a, b, c, d, e = Suse A) qui se trouve posé et que la fouille de Djaffarabad ne manquera pas d'éclairer.

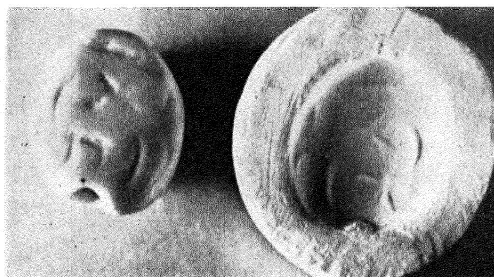
Notes

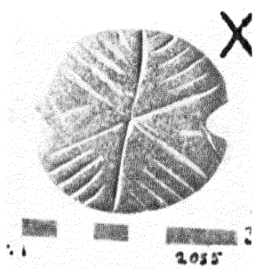
(1) MECQUENEM, R. de, 1928, Note sur la céramique peinte archaïque en Perse, MDP XX, 113 - 115.

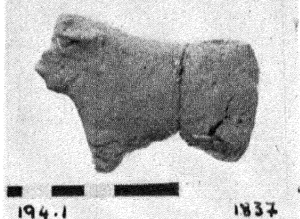
LE BRETON, L., 1947, Note sur la céramique peinte aux environs de Suse et à Suse, MDP XXX, 124 - 146.

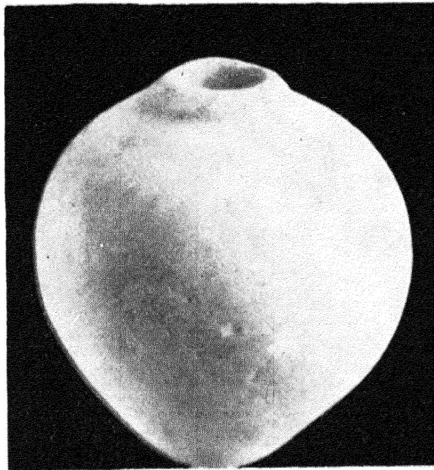
(2) LE BRETON, L., 1957, The early periods at Susa, Mesopotamian relations, Iraq XIX, 79 - 124.



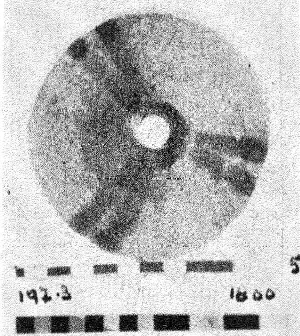


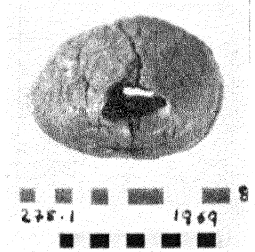


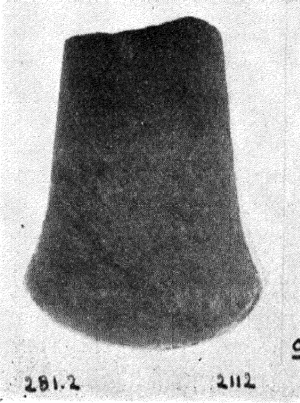


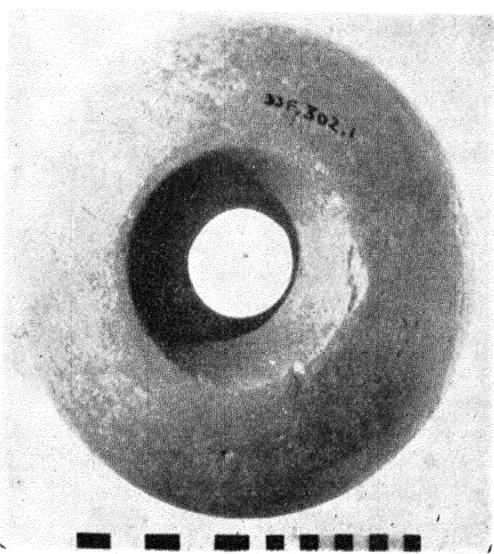












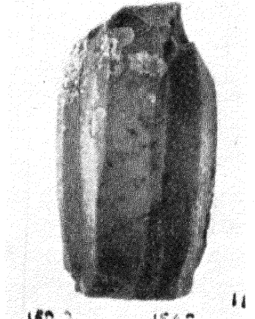


Planche No. XXXV

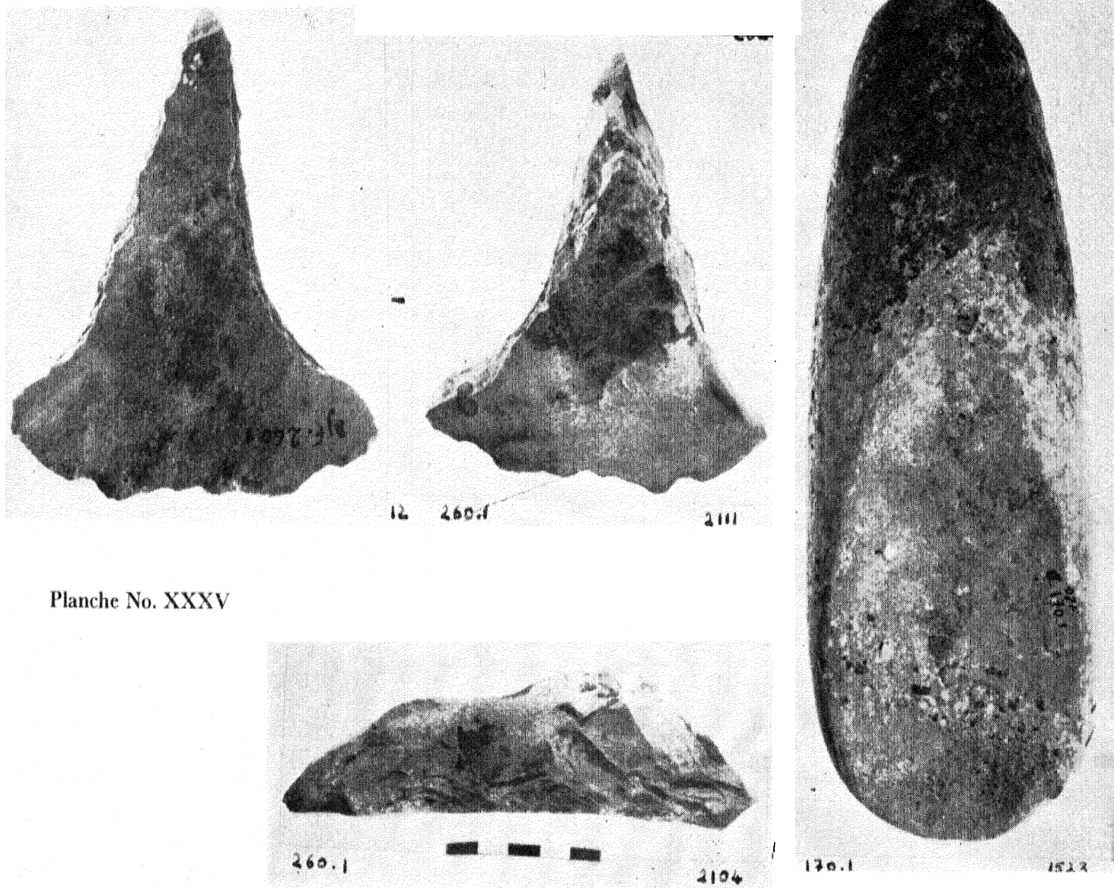


Planche No. XXXV

à motif géométrique (Pl. IX, 1), des sceaux en pierre percés longitudinalement, décorés l'un d'un capridé surmonté d'une croix (Pl. IX, 2), l'autre de lignes incisées à l'intérieur d'une étoile à six branches (Pl. IX, 3), deux perles ornées de chevrons, des pointes surmontées d'un anneau en terre cuite; un petit clou, une rondelle perforée, des manches d'outils en bitume (Pl. IX, 8). En outre, dans cette même matière, un fragment de bol.

Faune et Flore.

Un premier examen de la faune, effectué par Miss J. Wheeler (Rice University, E.U.), montre la présence de la **chèvre,** du **mouton,** d'un **petit bovidé** qui serait domestiqué (ceci dès les niveaux inférieurs); et dans les niveaux supérieurs, celle du **sanglier.**

Dans les niveaux supérieurs (2ème niveau)[4], à proximité du foyer 530, sur une surface de quelques mètres carrés, des graines carbonisées ont été recueillies en abondance. Mrs. J. Renfrew (Université de Sheffield, G.B.) a identifié du **blé** (Triticum aestivum), de **l'orge** à six rangs vêtue (Hordeum vulgare), des **lentilles** (Lens esculenta) et des **pois** (Lathyrus) (Pl. X, 1 à 4).

Malgré le caractère perturbé d'une grande partie du secteur fouillé pendant cette campagne, des éléments d'architecture et des structures domestiques ont été mis au jour. Il est encore trop tôt cependant pour avoir une idée du plan et de l'agencement intérieur des habitations. Seul le dégagement ultérieur, niveau par niveau, permettra de l'obtenir. Nous sommes à Djaffarabad en présence de deux phases culturelles distinctes comme l'indiquent la diversification de l'outillage en pierre dans les niveaux supé-

niveau. L'un d'eux (539), plus grand que les deux autres, conservé sur une hauteur de 1,40m., comporte une double paroi de briques recouverte d'un enduit (Pl. V.1 & 2). L'entrée, en goutrée, en gouttière inclinée vers l'intérieur, est large de 0,30m. Dans le haut du remplissage des four, des briques (0,48 × 0,20 × 0,105 m.) de texture grossière, durcies au feu, proviennent vraisemblablement de la sole.

Le **quatrième niveau** (Fig. 7) se situe à 14,50m. (-5,50m.). Des murs (555, 549, 548, 553) ont permis de reconnaître des pièces rectangulaires (Pl. II, 2). Entre les murs 549 et 550, a été mise au jour une banquette de briques (551) en relation avec un foyer construit. Dans ce secteur, un feu intense a cuit les sols, deux assises des murs et déposé une épaisse couche de cendres.

Le **cinquième niveau** (Fig. 7) est caractérisé par des sols de terre brûlée ou cendreuse, des foyers et des murs de brique crue, larges de 0,70m., fondés entre 13,50m. (-6,50m.) et 13,80m. (6,20m.) (Pl. VII,2). Les briques, longues de 30cm. et épaisses de 7cm., sont en argile rouge ou verte mêlée à de la paille. Une couche d'argile épaisse d'1cm. sert de lien. Les briques vertes, plus dures, contiennent des concrétions calcaires. A ce niveau, une plateforme (557), large de 2m., épaisse de 0,30m., où alternent régulièrement briques rouges et vertes (0,40 x 0,ll x 0,11m.), a été dégagée (Pl. VI,3). Entre ce dernier niveau de construction et le sol vierge reconnu à 13m. (-7m.), de fines couches de cendres apparaissent.

La céramique.

L'étude de la céramique a permis de distinguer deux ensembles bien différenciés: le premier dans les trois niveaux supérieurs, le second dans les deux niveaux inférieurs.

1) Les **niveaux supérieurs** (1 à 3) ont livré des gobelets, coupes, jarres miniature, en pâte fine chamois à décor peint; ce sont les types bien connus de Suse A. Il faut noter aussi la présence de jarres et de bassins en pâte chamois ou rouge, à surface brunie, parfois lustrée. Les bassins sont de grand diamètre (40 - 50cm.). Les jarres ont des formes variées: jarres sans col pouvant comporter une lèvre relevée (petites jarres); jarres à col bas droit ou éversé, dont une porte quatre oreillettes à perforation horizontale sur le haut de l'épaule; grandes jarres à haut col rectiligne oblique. Le plus souvent, les jarres chamois présentent sur l'épaule trois bandes parallèles de peinture brune. Dans le troisième niveau, signalons en outre des gobelets à fond arrondi en pâte fine, de couleur chamois.

2) Dans **les niveaux inférieurs** (4 - 5), nous retrouvons, en ce qui concerne **la céramique peinte,** dont la pâte très dure est à dégraissant minéral, les types décrits par Le Breton comme «Susiane a» (2): grandes coupes à pied à décor incisé ou fenestré (Pl. VIII, 1,2,5,6,7), bols ovales à bec verseur (Pl. VIII, 9), petits bols à bord rentrant (Pl. VIII, 8), bols à profil arrondi ou caréné (Pl. VIII, 12). Deux types non signalés jusqu'ici sont d'une part une jarre à haut col et épaule arrondie (Pl. VIII, 4), d'autre part un bol hémisphérique recouvert à l'intérieur et à l'extérieur d'une peinture rouge fugitive. A l'exception d'un grand bassin ovale dont la pâte est à dégraissant minéral (Pl. VIII, 11), **la céramique non peinte,** mal cuite, friable, présente une forte proportion de dégraissant végétal. La paroi interne est toujours enduite de bitume. Les types les mieux attestés sont un grand pot à carène située à la base de la panse et un bol à renflement caréné; tous deux ont un fond concave.

L'outillage lithique.

Le silex est débité à partir de nucléi à lames et à lamelles (Pl. IX, 11). L'outillage consiste essentiellement en éléments de faucilles. Ceux-ci sont à fine denticulation et portent la trace du bitume ayant servi à leur fixation. On les retrouve dans les différents niveaux, de même que les house fabriquées à partir de galets fendus et retouchés grossièrement sur la face dorsale (Pl. IX, 12, 13, 14). Spécifique des niveaux supérieurs est un outillage lourd, constitué par des meules, pilons (Pl. IX, 9, 15), palettes, pierres à cupules, galets perforés, anneaux et grandes masses (Pl. IX, 10) qui ont été trouvés le plus souvent groupés (Pl. III, 2). Nous noterons aussi la présence d'une hache très polie à perforation d'emmanchement et celle d'une masse d'arme piriforme en marbre blanc (Pl. IX, 6).

L'outillage en os comporte des poinçons et des alènes ainsi qu'une grande pointe fabriquée à partir d'un os d'oiseau (17,5cm.).

Divers.

Les niveaux supérieurs ont livré de nombreux petits objets: des figurines animales en argile crue ou cuite parmi lesquelles un oiseau et un ovidé (Pl. IX, 7, 4), des fragments de grands cachets en terre cuite

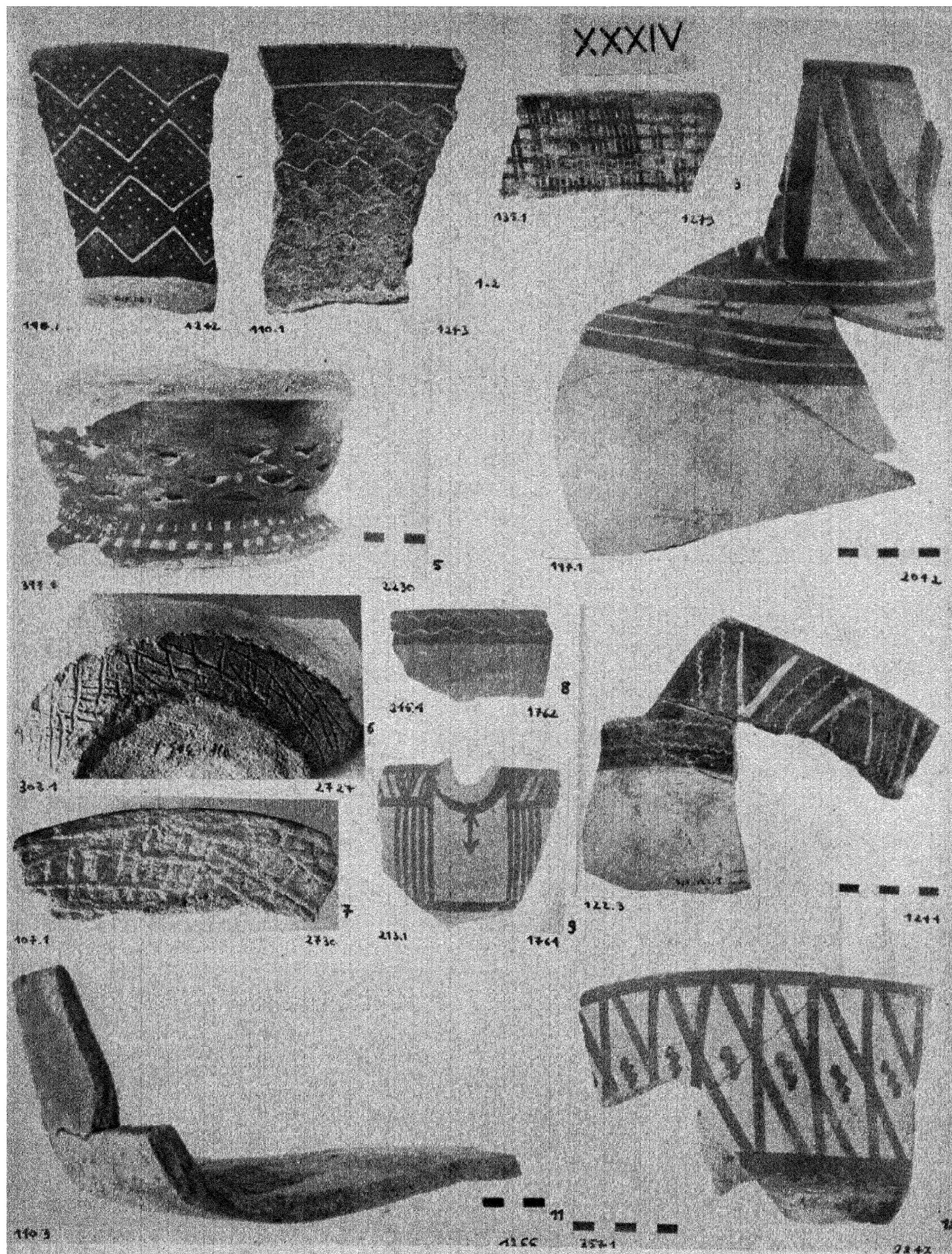


Planche No. XXXIV

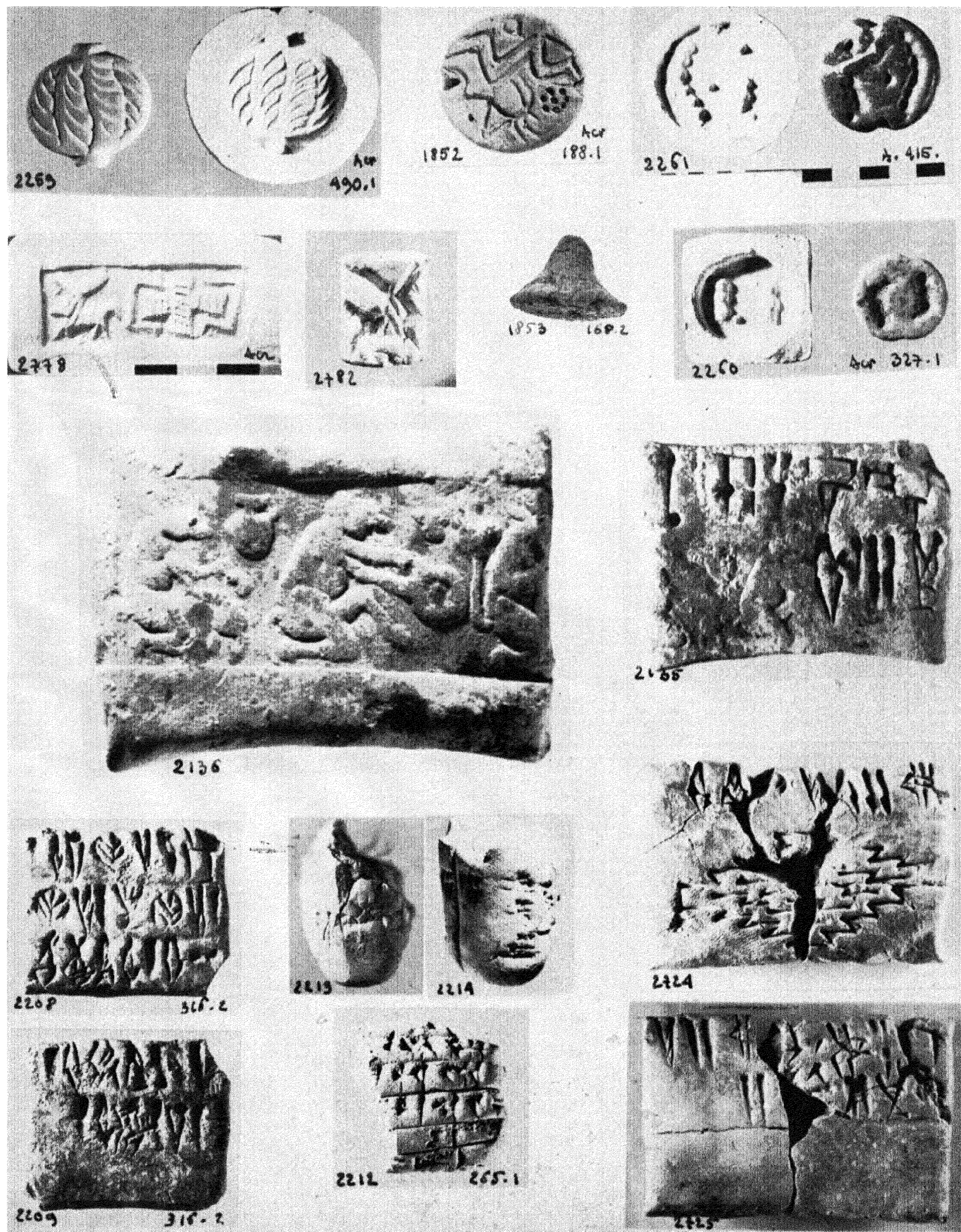


Planche No. XXV



Planche No. XXI

probable avec la ferme sassanide qui s'étend au Nord-Est du tépé. Aux murs et aux sols de ce premier niveau sont associés des structures domestiques: un grand foyer (530), un four circulaire (505) et un bassin ovale (533) de 1,60 x 0,90m., construit en briques crues posées de champ; un dallage de briques constitue le fond (Pl. III,1). Dans l'angle de deux murs (527-534), se trouvait une tombe d'enfant (535) (Pl. IV, 2). Orienté Nord-Est Sud-Ouest, le squelette reposait sur le dos, la tête tournée vers l'Ouest, les jambes repliées. Le corps était enveloppé dans une natte et un vase peint était placé à la tête. La tombe, rectangulaire, est constituée par un rang de briques posées de champ.

Au **deuxième niveau** (Fig. 5) appartiennent des murs fondés à 17,00m. (-3m.) qui sont conservés sur 1,50m. de hauteur, ainsi qu'une tombe d'enfant (540) analogue à la précédente (Pl. IV,1). Le mobilier funéraire consiste en trois vases et un sceau déposé à la tête.

A l'intérieur du **troisième niveau** (Fig. 6) on peut distinguer deux phases de construction. Les murs 542, 541, 552 et 557 sont les plus anciens. Fondés à 15,60m. (-4,40m.), ils sont moins larges qu'aux autres niveaux et n'ont qu'une brique d'épaisseur (0,30m.). Les murs 546, 547, 558 et 560 sont plus récents, le mur 560 n'étant qu'une reprise du mur 541. Trois fours (539, 528, 554) ont été creusés à partir des sols de ce

GENEVIEVE DOLLFUS Monique-Lecherallier
DJAFFARABAD 1969.

Une campagne de fouilles sur le site préhistorique de Djaffarabad s'est déroulée du 13 janvier au 4 mars 1969 avec une vingtaine d'ouvriers. Ce tépé se trouve à 7km. au Nord de Suse (carte Iran 1:50.000, no. 20253, N:144, E:803,3) (Fig. 1). C'est une butte grossièrement circulaire de 40 x 50m., qui s'élève de 7m. au-dessus de la terrasse du Chaour (Pl. I, 1). Le sommet est à 20m. au-dessus de la rivière. En 1930, puis en 1934, des sondages y furent effectués par R. de Mecquenem et L. Le Breton (1). Dans la tranchée de 1934, ouverte sur la face Sud-Ouest du tépé, le sol vierge avait été atteint. Le sondage en partie comblé -- l'érosion ayant fortement raviné les bords de la tranchée de 1934 laissait cependant encore apparaître en plusieurs endroits sur sa paroi Nord des lits de briques. Afin de reconnaître la stratigraphie, il fut décidé de faire une coupe générale Est-Ouest, longue de 20m.; cette coupe fut menée, de E7 en E10, sur une longueur de 12m., jusqu'à 14,50m. (-5,50m. sous le sommet) et sur 3m. jusqu'à 13,80m. (-6,20m.) (Fig. 2,3, Pl. II,1). En outre, une tranchée de 2m. de large et 12m. de long fut ouverte à l'Ouest du sondage de 1934, de D4 en D7, sur la pente du tépé vers le Chaour, depuis la cote 16 (-4m.) jusqu'au sol vierge à 13m. (-7m.) (Fig. 7, Pl. I, 2).

Stratigraphie.

Sous une couche de surface, épaisse de 1,80m., où des tessons sassanides sont mêlés à quelques fragments d'écuelles grossières («bevelled-rim bowls»), cinq niveaux architecturaux ont été discernés.

Le **premier niveau** de construction atteint par la fouille (Fig. 5) à 17,80m. (-2,20m.), est très perturbé par de nombreuses tombes creusées à partir d'un sol situé à 18,50m. (1-50m.). Celui-ci est en relation

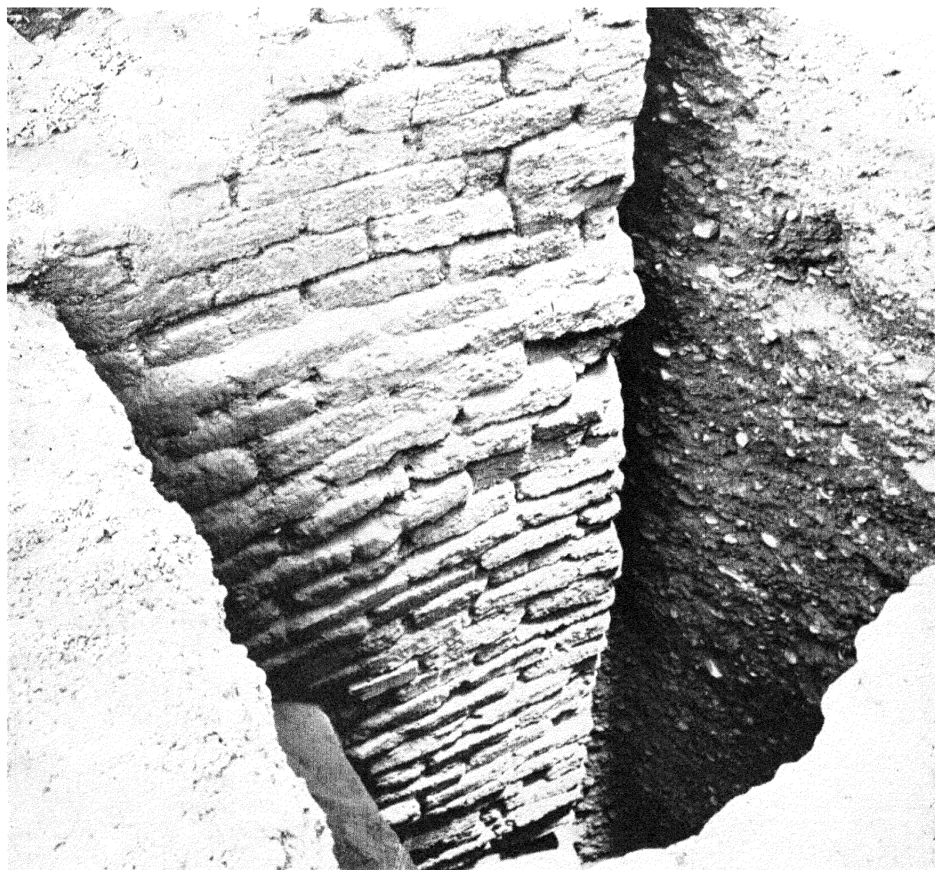


Planche No. XV



Planche No. XI

gulier, tandis que les niveaux 18 et 17 produisent des bols à bord renflé, légèrement rentrant, et lèvre mince.

En 17, les «écuelles» de tous types ont tendance à devenir plus hautes, plus étroites; elles présentent un petit fond plat détaché de la tournette à la ficelle.

On notera en 18 l'apparition d'une poterie à engobe rouge lie-de-vin, celle des anses torsadées et des jarres-bouteille à goulot tordu vers le bas.

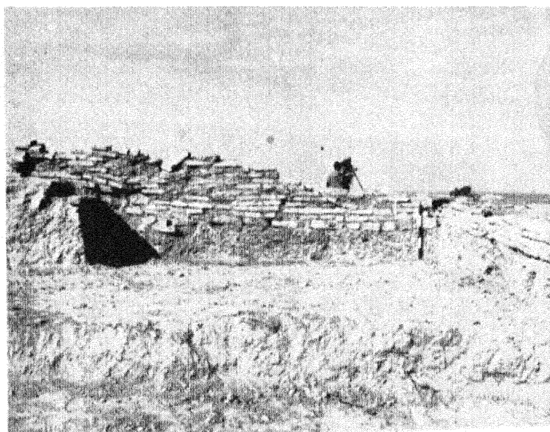
Le niveau 19 n'a pas été fouillé. De même, dans la série supérieure, le niveau 16.

Le niveau 15-14B correspond à des sols successifs dans le même cadre architectural. Cet horizon est caractérisé par la présence de tablettes proto-élamites, d'un cylindre schématique en pâte blanche, de vases et d'une figurine animale en albâtre et de céramique peinte à décor instable.

La céramique du «style II» apparaît dans les couches 8,9,10.

Nous possédons donc déjà quelques points de repère dans une séquence apparemment continue qui va de la première occupation du site, marquée sur le sol vierge par la céramique à décor peint du style dit «Suse I», à cette occupation que caractérise à son tour la céramique à décor peint dite du 2ème style de Suse («Suse II»). Des rapprochements s'établissent sans peine entre les niveaux déjà définis et ceux des sites de la région ou ceux des sites iraquiens. notre propos étant de définir la séquence susienne d'une manière aussi objective que possible, et pour éviter toute confusion, nous nous abstiendrons, pour l'instant, de toute référence à la terminologie en usage, qu'il s'agisse de la séquence susienne proposée par Le Breton ou de la séquence mésopotamienne.

Suse, le 15 avril 1969.

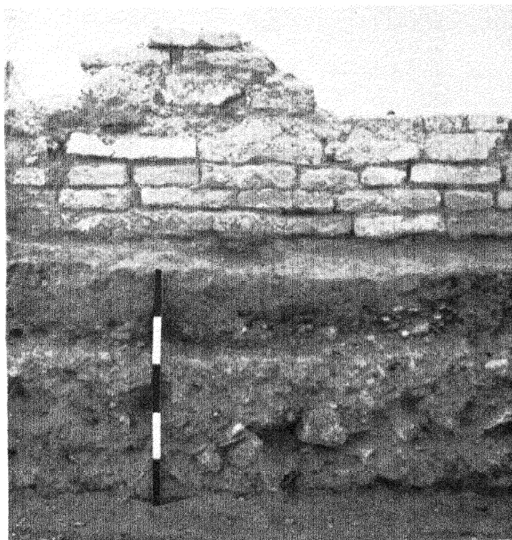




Planche No. VII



Planche No. I

REMARQUES PRELIMINAIRES SUR LA STRATIGRAPHIE.

En considération de l'aspect de la coupe, les grandes divisions stratigraphiques s'établissent entre 23 et 22 et entre 17 et 16. Les niveaux intermédiaires (22-17) ont un aspect très caractéristique; ils sont marqués d'une manière générale par le peu d'importance ou l'absence de constructions, la présence de fosses, profondes souvent de plusieurs mètres, remplies d'«écuelles grossières» et d'autres débris céramiques. De nombreux petits foyers ponctuent les sols d'occupation.

En considération de la typologie, on peut encore, et dès à présent, introduire d'autres divisions. Ainsi, dans les niveaux inférieurs à poterie peinte de style «Suse I » on peut distinguer un niveau ancien (27-26). Ce niveau correspond aux niveaux supérieurs de Djaffarabad.

Dans les niveaux 25-23, la poterie peinte, de même que la céramique «rouge» sont toujours présents, mais de nouvelles formes apparaissent. En 25, les bords à lèvre roulée, et en 24, des cols de jarre à bord pincé de façon à former un filet qui souligne la lèvre; en 23, apparaissent de petits bols chamois à lèvre coupée en biseau. Des fragments d'«écuelles grossières» se rencontrent également en 23; il conviendra de préciser leur appartenance à ce niveau.

Les niveaux 22 à 17 sont caractérisés par la présence dominante d'«écuelles grossières», mais aussi par celle du décor incisé et à réserve d'engobe, de vases à goulot, des anses oreillettes, etc . . .

Le niveau 22 est marqué par un changement d'orientation des constructions; celles-ci sont en briques plus petites que celles des murs sous-jacents. A côté de formes anciennes qui subsistent, notamment les bords à lèvre roulée, des formes céramiques et des décors nouveaux apparaissent: «théières», décor incisé, réserve d'engobe. Les «écuelles grossières», dès lors, dominent. Le type classique à bord en biseau se retrouve dans tous les niveaux qui suivent jusqu'en 17. Les niveaux 22,21,20 sont caractérisés par des bols à lèvre arrondie, soulignée à l'extérieur d'un filet irré-

Monsieur Jean PERROT, Directeur de la Délégation Archéologique Française en Iran, vient d'envoyer au Service des Antiquités Iraniennes un rapport fort intéressant et détaillé concernant ses fouilles et travaux scientifiques à Suse et à Djafarâbâd au cours d'une saison de fouille durant l'hiver 1969.

Nous publions ci-dessous un extrait de ce rapport accompagné de quelques documents photographiques choisis parmi les innombrables prises de vues et dessins qu'il a bien voulu joindre à son travail.

Dans le cadre d'un ré-examen général du site de Suse et d'un contrôle de sa stratigraphie, choix fut fait sur l'Acropole d'un secteur susceptible d'apporter le maximum d'information sur les plus anciennes périodes d'occupation du site. En consultation avec Monsieur Pierre AMIET, Conservateur du Département des Antiquités orientales au musée du Louvre, venu à Suse au début du mois de Janvier 1969, en mission du CNRS, il fut décidé d'ouvrir une tranchée Nord-Sud au pied du «témoin» (Fig. 10 et pl. XVII-XIX), cet unique vestige du «3ème niveau» de Morgan paraissant offrir la possibilité de raccorder la stratigraphie des couches historiques à celles du 4ème millénaire av. J.C., Cet emplacement, au bord du «sondage 2» de Mecquenem, à une trentaine de mètres de la «grande tranchée» de Morgan et du sondage de R. Dyson en 1954, paraissait aussi offrir les meilleurs conditions pour à la fois tirer parti des recherches antérieures et pour assurer leur contrôle.

LA FOUILLE.

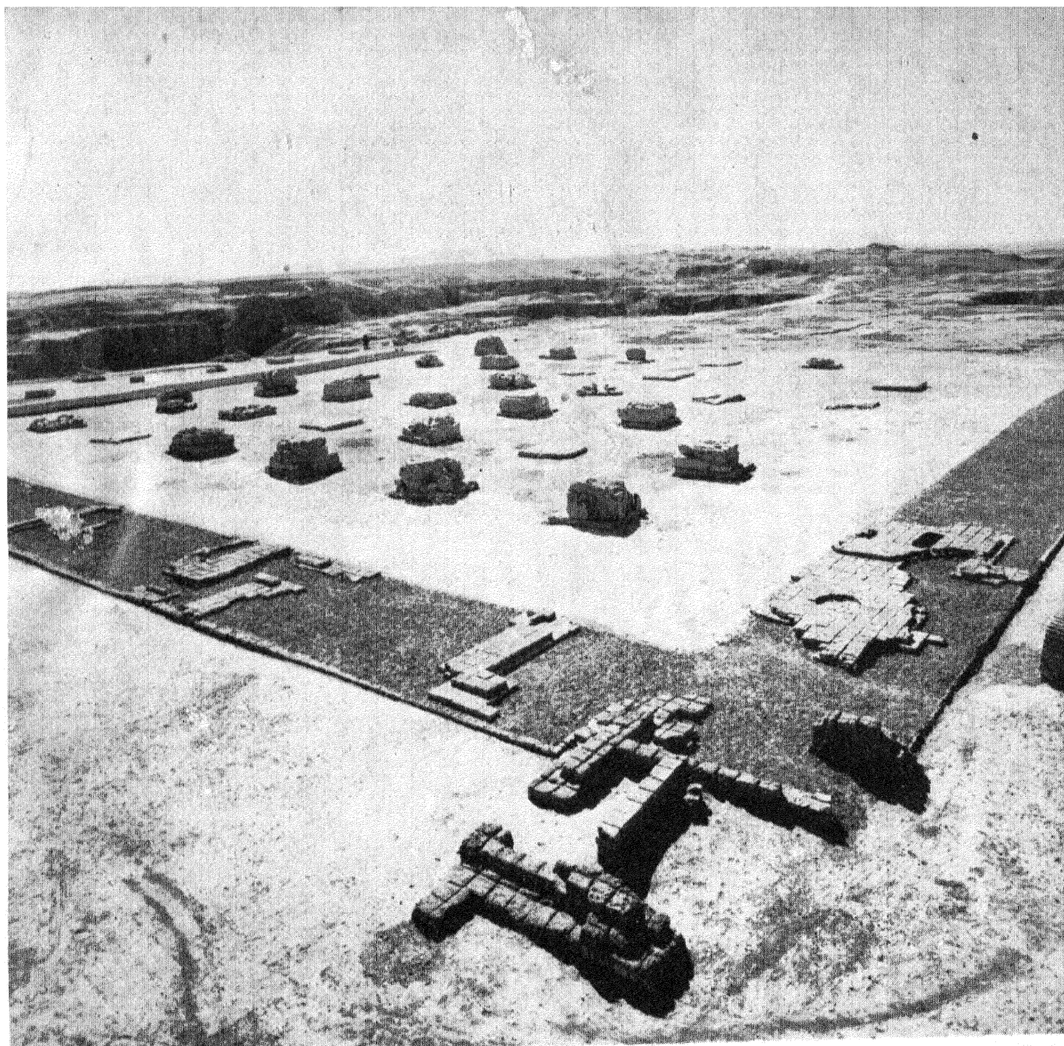
Le secteur exploré (Fig. 11-12) s'étend sur environ 200m avec points de départ à partir des paliers existant sur le flanc Nord de la tranchée de Mecquenem (à 22m, 18m et 13m selon le plan Julien de 1946). Le quadrillage est orienté N.NE-S.SO de façon à utiliser au mieux pour la stratigraphie la face occidentale du témoin. Ainsi la coupe principale s'établira sur l'axe E7-F7-G7-H7-J7, sur une longueur de 25m et une hauteur totale de plus de 15m. La coupe présentée Fig. 13 et pl. XX et suivantes est une coupe d'Est on Ouest, sur l'axe GH 4 à 7.

Le système de repérage vertical utilisé au cours des précédentes explorations n'apparaît ici qu'à titre indicatif. Les couches ne sont pas horizontales; ainsi pour la couche 17, le pendage atteint 0,50m sur 15m. Les cotes du plan Julien (1946) sont à 0,50 m près en outre, l'érosion a continué son oeuvre. Le niveau des eaux du Chaour à Daniel ne constitue qu'un point de repère relatif; nous l'avons vu varier de plusieurs mètres au cours de l'hiver. En nous basant sur des moyennes et des repères tels que la hauteur du sol vierge dans la tranchée de Mecquenem (11m), celle de la galerie F de Morgan qui traverse le haut du témoin (25-27m, sous réserve que cette galerie ait été horizontale) nous avons rétabli une échelle approximative qui peut être utile mais qui ne saurait être invoquée pour des rapprochements stratigraphiques sur l'Acropole.

Dans le secteur fouillé, l'état des surfaces, ravagées par l'érosion depuis un quart de siècle, exigeait d'abord un nettoyage général; les surfaces furent grattées et les terres tombées enlevées; les crevasses et les ravinements méticuleusement nettoyés. Le travail fit aussitôt apparaître, depuis le sol vierge retrouvé au fond de la tranchée de Mecquenem jusqu'au sommet du témoin, une succession de sols, de fosses, de murs et de dépôts divers. De la base de la galerie F au sol vierge, nous avons reconnu 19 strates principales numérotées du haut vers le bas de 8 à 27. Certaines de ces strates furent subdivisées (telle 14, en 14 A et 14 B) au cours de la fouille, après examen des vestiges architecturaux.

La topographie des lieux, en paliers, permit une attâque simultanée des divers niveaux avec pour premier objectif un alignement et une régularisation des surfaces verticales; ceci explique que certaines strates ne furent que peu fouillées, ou même pas du tout.

Les recherches dans ce secteur furent conduites avec l'assistance de Monsieur Alain LE BRUN, attaché de recherche au CNRS. Les relevés furent effectués par Monsieur Daniel LADIRAY.



FOUILLE STRATIGRAPHIQUE A L'ACROPOLE DE SUSE.

JEAN PERROT

Bastan Chenassi va Honar-e Iran

(Revue d'Archéologie et d'Art Iraniens)

MINISTERE DE LA CULTURE ET DES ARTS.

(Service d'Archéologie et des Arts et Traditions Populaires)

No. 2 Printemps 1969

SOMMAIRE DES ARTICLES FRANCAIS:

COUVERTURE:

Statuette de bronze (fouilles de la mission archéologique de Roudbar, Guilan, Kalouraz) VI ème siecle av. J.C. Photo: Gholam-Reza Malek-Araghi.

Imprimerie du Ministère de la Culture et des Arts.